

سامانیان

دوره شکوفایی فرهنگ ایرانی - اسلامی

دکتر محمد رضا ناجی

ایران چه می دانم ۱۵/۹



بسم الله الرحمن الرحيم

از ایران چه می‌دانم؟ / ۱۵

سامانیان

دوره شکوفایی فرهنگ
ایرانی - اسلامی

دکتر محمدرضا ناجی



دفتر پژوهشهای فرهنگی



دفتر پژوهشهای فرهنگی

تهران - خیابان ابرانشهر شمالی - نبش کوچه بگانه - شماره ۲۱۵ : گدپستی : ۱۵۸۴۷
 تلفن : ۸۸۲۱۳۶۴ ، ۸۳۰۲۴۸۲ : دورنگار : ۸۳۰۲۴۸۵ : صندوق پستی : ۴۶۹۱ - ۱۵۸۷۵
 پست الکترونیکی : crb@kanoon.net نشانی در اینترنت : WWW. Iranculturestudies.com
 مرکز بخش : تهران - میدان انقلاب ، خیابان ۱۲ فروردین ، نبش خیابان شهید وحید نظری ، شماره ۳۸ : تلفن
 و دورنگار : ۶۴۱۷۵۳۲

✽ **سامانیان، دوره شکوفایی فرهنگ ایرانی - اسلامی** - از ایران چه می‌دانم؟ ۱۵/۹

✽ مؤلف : دکتر محمدرضا ناجی

✽ ویراستار : کاظم سادات اشکوری

✽ نمونه خوان : صدیقه یکانگی

✽ طرح جلد : مکت روی جلد آیدین آغداشلو؛ طرح و اجرا کورش صفی‌نیا

✽ حروفنگار و صفحه‌آرا : مهرداد قربانی، شهره خوری

✽ لیتوگرافی : مردمک ✽ چاپ : نیل ✽ شمارگان : ۵۱۰۰ نسخه ✽ چاپ اول ، ۱۳۸۰

همه حقوق محفوظ است.

ISBN: 964-5799-32-5

شابک : ۹۶۴-۵۷۹۹-۳۲-۵

ناجی، محمدرضا، ۱۳۲۲ -

سامانیان، دوره شکوفایی فرهنگ ایرانی - اسلامی / محمدرضا ناجی. - تهران: دفتر

پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.

۱۲۰ ص. - مصور. - (از ایران چه می‌دانم: ۱۵)

ISBN 964-5799-32-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فبا.

۱. ایران - تاریخ - سامانیان، ۲۷۹-۳۸۹ ق. ۲. ایران - اوضاع اجتماعی - قرن ۴ ق. ۳. تمدن

اسلامی - قرن ۴ ق. الف. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۲۷۱

DSR ۶۲۵ / ن ۲

۸۰ - ۱۰۹۶۰م

کتابخانه ملی ایران

یادداشت

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی های جدید علمی و پربار درباره تاریخ «پرفرازونشیب» ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. از این رو، دفتر پژوهشهای فرهنگی با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه های همه جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش جدیدی را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه "از ایران چه می دانم؟" آگاهی های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه های گوناگون "ایران پژوهی" در دسترس همه ایران دوستان و جوانان علاقه مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با ارائه این نوع پژوهش ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هر گونه ذهنیت و جانبداری های یک سویه و غیرعلمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش پژوهان و علاقه مندان این عرصه فراهم سازد و در شکوفایی حرکت های نوین فرهنگی و اندیشه پرور و ایجاد آینده ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

دفتر پژوهشهای فرهنگی

محمدحسن خوشنویس

فهرست مطالب

۷	پیش سخن
۹	فصل اول. تاریخ سیاسی سامانیان
۹	۱. خاستگاه سامانیان
۱۱	۲. ساختار امارت
۱۲	۳. دین و دولت و روابط با خلافت
۱۳	۴. دولت بخارا
۲۳	فصل دوم. جغرافیای سیاسی قلمرو سامانیان
۲۴	۱. خراسان در روزگار سامانیان
۲۵	۲. حکومت های محلی و شهرهای امیرنشین
۳۳	فصل سوم. دیوان سالاری و تشکیلات اداری
۳۴	۱. دربار
۳۶	۲. دیوان ها
۴۳	فصل چهارم. وضع اجتماعی
۴۳	۱. خاندان های قدیم ایرانی
۴۴	۲. آداب و آیین ها
۴۹	فصل پنجم. زندگی اقتصادی
۵۰	۱. تجارت برده
۵۲	۲. کشاورزی و دامداری
۵۴	۳. معادن و صنایع
۵۵	۴. بازار
۵۶	۵. پول

۵۹	فصل ششم. معماری و هنر
۵۹	۱. معماری
۶۴	۲. هنرهای دستی
۷۱	فصل هفتم. ادیان و فرق
۷۱	۱. ادیان پیش از اسلام
۷۵	۲. فرق اسلامی
۷۹	فصل هشتم. آموزش و پرورش و نهادهای آموزشی
۷۹	۱. آموزش ابتدایی
۸۰	۲. آداب تعلیم و تعلم
۸۰	۳. جایگاه دانشمندان
۸۰	۴. برنامه آموزشی
۸۱	۵. روش‌های آموزش
۸۲	۶. نهادهای آموزشی
۸۳	۷. کتابخانه‌ها
۸۴	۸. وضع مالی استادان و دانشجویان
۸۵	فصل نهم. علوم رایج در قلمرو سامانیان
۸۶	۱. علوم شرعی
۹۳	۲. اخلاق
۹۴	۳. عرفان و تصوف
۹۵	۴. علوم عقلی
۱۰۱	۵. تاریخ
۱۰۳	۶. ادبیات
۱۱۱	سخن پایانی
۱۱۳	پی‌نوشت
۱۱۷	مآخذ

پیش‌سخن

دوران امارت سامانیان یکی از برجسته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران و سرزمین‌های شرقی جهان اسلام است. این دوره از جهات گوناگون حایز اهمیت است: از یک‌سو به لحاظ دستاوردهای بی‌شمار علمی و از سوی دیگر، به جهت آثار دیرپا و پرنفوذ اداری و اجتماعی. از طرفی، به گواهی مورخان و جغرافیایان، این دوره یکی از کم‌نظیرترین دوره‌های تمدن اسلامی است.

در این دوره شهرهای خراسان بزرگ، مانند مرو، نیشابور، بلخ و هرات پایگاه فعالیت‌های علمی و معارف دینی شد و در بخارا، پایتخت سامانیان و مرکز سیاسی-فرهنگی شرق اسلامی، و نیز در سمرقند دیگر کرسی سُغد، علمای بزرگی سر برآوردند و دانشمندانی از سراسر سرزمین‌های اسلامی به آن شهرها رو کردند. هم‌چنین با حمایت امیران و وزیران خردمند سامانی و هم به علایق شخصی، تألیفات بسیاری در علوم شرعی پدید آمد و علوم عقلی راه تکامل پوید. قسمتی از این میراث گرانبها به یادگار مانده است.

از سوی دیگر، در عهد سامانیان و به تشویق این دودمان ایرانی، زبان و ادب فارسی جدید شکوفا شد و آثار فراوانی به نظم و نثر فارسی پدید آمد. این امر از لحاظ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأثیرهای شگرفی بر جای نهاد و در نتیجه آن، پاره‌ای از آداب و آیین‌های کهن ملی زنده و برقرار ماند که داستان‌های حماسی و جشن‌های ملی، بخشی از آن میراث باستانی است. به علاوه، با رویکرد و عنایت دربار بخارا به زبان عربی آثاری منظوم و منثور به این زبان تألیف شد.

در این زمان، در بسیاری از مناطق کشور حلقه‌های درس و بحث برقرار بود. افزون بر این، رونق سازمان‌یافته دانش‌ها مرهون نهادهای آموزشی مستقلی بود به نام مدرسه که نخستین‌بار در شهرهای بزرگ سامانیان، مانند بخارا و نیشابور، پا گرفت. در زمان سامانیان، در نتیجه اتخاذ سیاست تسامح و

تساهل و اعتدال، پیروان عقاید و فرق مختلف، به آزادی فعالیت می‌کردند، هم از این رو جریان‌های فکری گوناگونی پدید آمد. در این دوره برخورد افکار و مناظرات علمی در پویایی حرکت فکری و عقلانی و پیدایی شمار فراوانی از آثار کلامی و فلسفی سهمی انکارناپذیر داشت.

هم‌چنین در این دوره، وزیران خردمند و کاردان سامانی، تشکیلات دیوانی و نظام اداری منسجمی پدید آوردند که سرمشقی برای سلسله‌ها و دولت‌های بعدی شد. در روزگار سامانیان، حیات مادی نیز در نتیجه فعالیت‌های تولیدی و تجاری تحول یافت، به گونه‌ای که در همه‌جا و در میان همه طبقات شور و نشاط اجتماعی و کار و تلاش به چشم می‌خورد.

در فصل‌های نه گانه این کتاب از همه مطالب یادشده به اختصار سخن به میان می‌آید. فصل‌های اول و دوم به تاریخ سیاسی سامانیان و حکومت‌های محلی و نحوه ارتباط آنها با دولت سامانی اختصاص دارد. در فصل سوم نظام اداری سامانیان، شامل دربار و دیوان‌ها بررسی شده است. فصل‌های چهارم تا ششم درباره وضع اجتماعی، زندگی اقتصادی، و معماری و هنر است. در فصل هفتم از ادیان پیش از اسلام و بقایای آنها و هم‌چنین از فرق اسلامی سخن رفته است. فصل هشتم به آموزش و پرورش و نهادهای آموزشی و فصل نهم به علوم رایج عصر سامانیان اختصاص دارد.

این تحقیق، گستره زمانی اواسط سده سوم تا اواخر سده چهارم هجری قمری را در قلمرو سامانیان، که از آن به مشرق یا خاوران و خراسان بزرگ و گاه خراسان و ماوراءالنهر یاد می‌شود، دربر می‌گیرد. این قلمرو پهناور، جز خراسان، شامل بخش‌های گسترده‌ای از افغانستان و منطقه‌ای که در عرف جغرافیای سیاسی امروز آن را آسیای مرکزی می‌نامند، از جمله جمهوری‌های نواستقلال‌یافته ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان است.

این پژوهش با تکیه بر منابع اصیل و معتبر و مراجعه به پاره‌ای تحقیقات جدید انجام گرفته است و نگارنده امیدوار است که خوانندگان جوان با مطالعه آن، با بخشی از تاریخ پر فراز و نشیب کشور ما آشنا شوند.

فصل اول

تاریخ سیاسی سامانیان

۱. **خاستگاه سامانیان** خاندان ایرانی سامانیان نخست والیان دست‌نشانده طاهریان (۲۰۵-۲۶۱ ق) بودند و سپس امیران مستقل شدند و از سال ۲۰۴ تا ۳۹۵ ق در خراسان و ماوراءالنهر، یا خراسان بزرگ، حکومت کردند؛ تاریخ ظهور و افول دولت سامانیان را باید در فاصله زمانی ۲۸۷ ق (سال برافتادن دولت عمرو بن لیث صفاری به دست امیراسماعیل) و سال ۳۸۹ ق (استیلای غزنویان و ایلک‌خانیان بر قلمرو سامانیان) دانست. بنابراین طول دوره حکمرانی سامانیان، از آغاز استقلال و تشکیل دولت تا زمان انقراض، بیش از ۱۰۲ سال است و در برخی ادوار، جز خراسان و ماوراءالنهر، بر ولایات دیگر از جمله سیستان، کرمان، گرگان، طبرستان و ری تا حدود اصفهان سلطه داشته‌اند.^۱ در این مدت نه تن به امارت رسیدند. شاعری گفته است:

گشته به امارت خراسان مذکور نه تن بودند ز آل سامان مشهور
اسماعیلی و احمدی و نصری دونوح و دوعبدالملک و دومنصور^۲

نسب سامانیان به نیای بزرگ آنان، «سامان‌خدا» (در عربی سامان‌خداة) می‌رسد. چنین می‌نماید که سامان‌خدا عنوانی عام برای حکمرانان ده «سامان» بوده است. چنان‌که «بخارخدا» لقب امرای بخارا بوده که از میان دهقانان توانگر و زمین‌دار به این منصب می‌رسیده‌اند.^۳ با این حال، برخی

نویسندگان^۴ سامان را جد سامانیان خوانده‌اند. در تعیین محل ده سامان، خاستگاه سامان‌خدا، اختلاف وجود دارد؛ برخی^۵ آن را از توابع بلخ و برخی^۶ از نواحی سمرقند دانسته‌اند. اما از آن‌جا که همه منابع آنان را ایرانیانی دانسته‌اند که در خارج از مرزهای ایران حکومت کرده‌اند^۷، رأی اول مرجح می‌نماید.

بیشتر نویسندگان دوره سامانیان^۸ نسب سامان‌خدا را به بهرام چوین (قرن ششم میلادی) سردار بزرگ ساسانیان رسانده‌اند، هرچند ضبط نام‌ها در این سلسله نسب سخت آشفته است. یوستی در *نامنامه ایرانی*^۹ چنین آورده است: «سامان‌خدا بن جثمان بن طغاث بن نوشرد بن بهرام چوین». با وجود این، مسعودی، مورخ بزرگ سده چهارم هجری قمری، نسب سامانیان را به بهرام گور (درگذشت ۴۳۸ یا ۴۳۹ م)، پادشاه ساسانی، رسانده و این نسبت را مشهور و اجماعی خوانده است.^{۱۰}

در زمان اسد بن عبدالله قسری، حاکم اموی خراسان (۱۰۵-۱۰۹ و ۱۱۷-۱۲۰ ق)، سامان‌خدا در بلخ حکومت داشت. وی در پی کشمکش با دشمنان خود، به مرو نزد اسد بن عبدالله پناه برد و به کمک او حکومت خود را از دشمنانش بازستاند.^{۱۱} سامان‌خدا، که گویا تا آن زمان بر آیین زرتشتی بود^{۱۲}، به دست اسد به اسلام گروید و پسر خویش را به سبب دوستی با او، اسد نامید.^{۱۳} سامان‌خدا با ظهور ابومسلم، دعوتگر عباسیان در خراسان، به او پیوست و بعداً، هنگامی که هارون الرشید، علی بن عیسی بن ماهان را به حکومت خراسان منصوب کرد (۱۸۰-۱۹۱ ق) وارد دستگاه وی شد و سرانجام در زمان حکومت او از دنیا رفت.^{۱۴}

بعدها به دستور مأمون خلیفه عباسی، غسان بن عبّاد، والی او در خراسان، در سال ۲۰۴ ق چهار پسر اسد بن سامان‌خدا را، به پاداش حمایت از عباسیان در جریان شورش رافع بن لیث بن سبّار، بر شهرهایی امارت داد؛ سمرقند را

به مهتر برادران، نوح، فرغانه را به احمد، چاچ (در عربی شاش، اکنون مطابق تاشکند) و اُشروسنه (اُسروشنه) را به یحیی (درگذشت ۲۴۱ ق)، و هرات را به الیاس (درگذشت ۲۴۲ ق) سپرد. چون طاهربن حسین به جای غسان به حکومت رسید (۲۰۵ ق) آنان در مقام خود ابقا شدند و زان پس موقعیت خود را به مثابه دست‌نشانندگان طاهریان حفظ کردند.^{۱۵} سامانیان در حفظ مرزهای شمالی و دفع تجاوز ترکان و خوارج سیستان، و هم‌چنین لشکرکشی‌ها کمک‌های شایانی به طاهریان و دستگاه خلافت نمودند.

نوح بن اسد در سال ۲۲۷ ق درگذشت و برادرش احمد قلمرو او (سمرقند) را به دست گرفت. احمد مردی عالم و پارسا و نیک‌سیرت بود. وی نیز در سال ۲۵۰ ق از دنیا رفت و پسرش نصر جانشین او شد و امارت خویش را هم‌چنان به نام طاهریان تا انقراض این سلسله و مدتی پس از آن ادامه داد.^{۱۶} در سال ۲۶۱ ق چندی پس از استیلای یعقوب بن لیث صفاری بر قلمرو محمد بن طاهر، آخرین بازمانده دودمان طاهریان، معتمد خلیفه عباسی، فرمان حکومت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد.^{۱۷} بدین‌گونه حکومت مستقل سامانیان، با فرمان خلیفه، و نه با وابستگی به کارگزاران خراسان، آغاز شد. چنین می‌نماید که خلیفه با این تصمیم می‌خواست سامانیان را در مقابل صفاریان، که ظاهراً شورشی (خارجی) قلمداد می‌شدند، به رسمیت بشناسد.

۲. ساختار امارت نویسندگان بسیاری دولت سامانی را به دادگری و دین‌پروری ستوده‌اند. مقدسی (درگذشت ۳۸۴ ق) قلمرو سامانیان را باشکوه‌ترین سرزمین‌ها، مرکز علم و عالمان و پایگاه اسلام دانسته که دارای امیری سرآمد، سپاهی خوب و مردمانی نیرومند و صاحب‌رأی و نامدار است. به گفته او این دولت توانسته بود در سایه جهاد مستمر با دشمنان اسلام

(ترکان و غز) امنیت و رفاه و رونق اقتصادی را در شهرها و روستاها برقرار کند و به حمایت دانشمندان برخیزد.^{۱۸}

حکومت امیران سامانی پس از مراسم بیعت امرا، لشکریان، بزرگان و درباریان و سپس مردم، با فردی که به ولایت عهدی به جای امیر پیشین می‌نشست، رسمیت و مشروعیت می‌یافت.^{۱۹} آنان برخلاف وابستگان و وزیران خلیفگان عباسی و امیران آل بویه که القاب مطنطن یافتند، به گنیه و لقب ساده «امیر» اکتفا کردند و در زمان حیات، القابی چون مؤید، موفق، منصور، معظم و متصر و پس از مرگ به حمید، شهید، سعید، سدید و رضی خوانده شدند.^{۲۰} در منابع از امیر سامانی با عناوینی چون امیر شرق، صاحب خراسان، سلطان و ملک، و آن‌جا که نحوه ارتباط او با خلیفه بغداد مورد توجه بوده، با عنوان مولی امیرالمؤمنین یاد شده است.

چندتن از سامانیان در خردسالی به مقام امارت رسیدند. در چنین شرایطی اگر ثبات بر امور حاکم نبود، یا وزیران و کارگزاران لایق به ضبط امور نمی‌پرداختند، حکومت بازبچه دست درباریان و لشکریان می‌شد. امرای سامانی اگرچه به ظاهر حق نصب و عزل همه عمال لشکری و کشوری ممالک خود را داشتند، اما از عهد نصر بن احمد به بعد به تدریج قدرت ایشان رو به ضعف نهاد و در عمل، امیر سامانی غالباً آلت دست کارکنان درباری و رؤسای لشکری بود.^{۲۱}

۳. دین و دولت و روابط با خلافت تقارن دین و دولت در اندیشه سامانیان امارتی را پی افکند که در آن یکپارچگی ملی و وحدت سیاسی جز از رهگذر وحدت دینی متصور نبود. برای اعمال حاکمیت بر سرزمین‌های پهناوری که مستقیماً به فرمان سامانیان، یا امرای دست‌نشانده ایشان اداره می‌شد، دین عاملی مؤثر برای نزدیک ساختن مردمانی بود که احیاناً تفاوت‌های قومی یا زبانی بر آنان حکم می‌راند. از سوی دیگر، پای‌بندی به

دین و تلاش برای نشر آن سبب می‌شد تا دولت، مورد تأیید دستگاه خلافت بغداد قرار گیرد و به وجهه و اعتبار داخلی دست یابد. به دلیل تبعیت و فرمانبرداری سامانیان سنی مذهب از خلافت عباسی بغداد، روحانیان و علمای دین در ماوراءالنهر و خراسان از امرای سامانی پشتیبانی می‌کردند؛ و منابر مساجد جامع به مثابه تریبون رسمی برای اعلام مواضع دولت بود.

سامانیان قبول ریاست و سلطه روحانی خلفای عباسی بغداد را عامل مشروعیت خود می‌دانستند و خود را مطیع و مجری اوامر آنان می‌شمردند. از این رو، هرچند ایرانی بودند اما نام «مولی امیرالمؤمنین» را به منزله عنوانی افتخارآمیز، که گویای پیوند ولایی ایشان با خلافت بود، برگزیدند. این عنوان در مکاتبات رسمی با دارالخلافه و به عکس، و در سکه‌ها و جامه‌های مطرّز سامانیان متداول بود. حکومت امیر سامانی هنگامی رسمیت می‌یافت که از خلیفه منشور ولایت و خلعت و لوا دریافت کند. با این همه، مدرکی وجود ندارد که ثابت کند امرای سامانی، مانند طاهریان، مالیات یا خراج مرتب به خلیفه می‌پرداختند. اما آنان گهگاه هدایا، یا مبالغی نقد به بغداد می‌فرستادند. امیر سامانی نماینده‌ای نزد خلیفه بغداد داشت و برید رویدادهای مهم را به خلفا و امرای سامانی گزارش می‌داد.

چنین می‌نماید که ضعف مرکز خلافت و کاهش نفوذ آن در سرزمین‌های دوردست، به ویژه از زمان قدرت یافتن امیرالامراها در بغداد (۳۲۴-۳۳۴ق) که به تجزیه قلمرو خلافت انجامید، بهانه‌ای شد تا سامانیان ارسال هدایا و مبالغ نقدی را به بغداد متوقف سازند. پس از آن که معزالدوله بویه در سال ۳۳۴ق بر بغداد چیره شد و در عزل و نصب خلیفه دخالت کرد، سامانیان تا مدت‌ها از به رسمیت شناختن خلیفه برکشیده آل بویه خودداری نمودند.

۴. دولت بخارا

۱. اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ق) ابوابراهیم اسماعیل بن احمد بن اسد را

پایه گذار واقعی امارت سامانیان دانسته‌اند.^{۲۲} وی در سال ۲۳۴ ق در فرغانه به دنیا آمد و از شانزده سالگی و پس از مرگ پدر، به خدمت برادر بزرگ تر خود، نصر بن احمد بن اسد، حاکم سمرقند و فرغانه بود. امیر اسماعیل در سال ۲۶۱ ق به دستور نصر برای سامان دادن به اوضاع آشفته بخارا به آن شهر گسیل شد. بخارا پس از استیلای یعقوب بن لیث بر خراسان (۲۵۹ ق) و آشوب خوارزمیان به سرکردگی حسین بن طاهر طائی در ربیع الآخر سال ۲۶۰ ق، برای بازیافتن قدرت از دست رفته طاهریان، سخت آشفته بود. در پی مصالحه اسماعیل بن احمد با حسین بن محمد خوارجی، امیر بخارا، دایر بر جانشینی حسین، شهر غرق شادی شد و به جای یعقوب بن لیث به نام نصر بن احمد بن اسد خطبه خواندند و اسماعیل بن احمد در میان استقبال گرم ابو عبدالله فقیه، رئیس و فقیه مبارز بخارا، و اشراف و بزرگان و مردم وارد شهر شد.

با استقرار اسماعیل در بخارا حکومت دودمان «بُخارخداها»، حاکمان محلی شهر، به پایان رسید. وی آشوبگران از جمله حسین خوارجی و حسین ابن طاهر، و راهزنان را سرکوب کرد و آرامش را به شهر بازگرداند. پس از مرگ نصر در سال ۲۷۹ ق، امیر اسماعیل قدرت مطلق و حکومت بر ماوراءالنهر را به مرکزیت بخارا، که از آن پس به صورت پایتخت دائمی سامانیان درآمد به دست گرفت. اسماعیل در سال ۲۸۰ ق برای دفع خطر بیابان گردان ترک، لشکر کشید و شهر طراز را در سرحد ترکستان تسخیر کرد و در آن جا به نام معتضد عباسی خطبه خواند. در نتیجه این پیروزی امیر طراز و دهقانان بسیاری اسلام آوردند و اسماعیل شهرتی در سرزمین های شرقی جهان اسلام کسب کرد.

در همین زمان قدرت تهدید آمیز صفاریان در جنوب قلمرو سامانیان در حال تکوین بود. عمرو بن لیث در سال ۲۸۳ ق با از میان برداشتن رافع بن هرثمه، والی متمرّد خراسان، سراسر خراسان تا ساحل جیحون را به سلطه

خود درآورد و در سال ۲۸۴ ق نیز ولایت ری را به قلمرو خود افزود. در پی این توسعه طلبی آشکار، در ۲۳ محرم سال ۲۸۵ ق فرمان معتضد دایر بر عزل اسماعیل بن احمد از حکومت ماوراءالنهر و جانشینی عمرو بن لیث، در میان جمعی از حجاج خراسان، قرائت شد. به این ترتیب تمام قلمرویی که پیش از این به نام عبدالله بن طاهر بود، به عمرو واگذار شد. ولی این فرمان جنبه تشریفاتی داشته و ظاهراً با فشار عمرو صورت گرفته است. زیرا معتضد چنین فرمانی را برای اسماعیل بن احمد نیز صادر کرده بود. به علاوه، خلیفه پس از پیروزی اسماعیل او را ستود و عمرو را نکوهش کرد. اسماعیل در ماه شوال سال ۲۸۶ ق در جنگی میان نسا و آبیورد بر لشکریان اعزامی عمرو پیروز شد و در ربیع الآخر سال ۲۸۷ ق لشکر عمرو را پس از نبردی کوتاه، در نزدیکی بلخ، درهم شکست و عمرو را به طرزی شگفت‌انگیز به اسارت درآورد. وی عمرو را به سمرقند و سپس به بغداد فرستاد و بدین ترتیب به قدرت تهدیدآمیز او، که مایه نگرانی دستگاه خلافت و امارت سامانیان شده بود، پایان داد.

امیر اسماعیل در اواخر همین سال (۲۸۷ ق) با شکست دادن محمد بن زید داعی علوی، مرزهای غربی امارت خود را توسعه داد و گرگان و طبرستان را به قلمرو خویش افزود و در اواخر سال ۲۸۹ ق هم ری را به تصرف درآورد. اسماعیل در پانزدهم صفر سال ۲۹۵ ق در بخارا درگذشت و امیر ماضی (در گذشته) لقب گرفت. امیر اسماعیل را به خردمندی، دادگری، بردباری و نیک‌رفتاری با مردم ستوده‌اند.^{۲۳}

۲. احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ ق) پس از مرگ اسماعیل، پسرش ابونصر احمد به امارت نشست.^{۲۴} وی در سال ۲۹۸ ق با فتح سیستان و مقهور ساختن صفاریان، این منطقه را برای نخستین بار به قلمرو سامانیان افزود.^{۲۵} در پی ظهور ناصر کبیر حسن. بن علی اطروش علوی در سال ۳۰۱ ق، سلطه

سیزده ساله سامانیان بر طبرستان خاتمه یافت.^{۲۶} احمد بن اسماعیل در نیمه سال ۳۰۱ ق به دست چندتن از غلامانش کشته شد و شهید لقب یافت.^{۲۷}

۳. نصر بن احمد بن اسماعیل (۳۰۱-۳۳۱ ق) با مرگ احمد بن اسماعیل، یاران او پسر هشت ساله اش، ابوالحسن نصر بن احمد را به امارت نشاندد. نصر با شورش داخلی و درازمدت خویشان و امرای خود، که در دوره های مختلف، سمرقند و بخش هایی از خراسان را تصرف کردند، روبه رو شد، اما با کمک وزرای کاردان و سرداران دلاور خود توانست بر آنان فایق آید.^{۲۸} نصر در سال ۳۱۴ ق با فرمان خلیفه مقتدر، ری را که چندی از سلطه سامانیان خارج شده بود، تصرف کرد. با این حال، حکومت ری میان علویان و سرداران محلی دیلمی و سپس رکن الدوله، که پس از مرگ نصر کنترل آن جا را به دست گرفت، مورد منازعه بود.^{۲۹} گرگان نیز با سامانیان در فاصله سال های ۳۰۷ تا ۳۱۵ ق وضعی مشابه ری داشت. بخش پایانی حکومت نصر، به لحاظ انتشار دعوت شیعه اسماعیلی در ماوراءالنهر، که پیروانی در میان صاحب منصبان دربار یافت، توجه برانگیز است. البته این حرکت، که در برابر حمایت رسمی و مستمر امیران سامانی از مذهب سنت (حنفی) استثنا به شمار می آمد، به زودی در دوره جانشین او نوح، مهار شد. حکومت نصر را باید اوج قدرت و شکوفایی سامانیان دانست که تا حد زیادی مرهون وزیران لایق و سیاستمدار و دانش پرور، چون ابو عبد الله جیهانی و پسرش ابوعلی محمد، و ابوالفضل محمد بلعمی بود. نصر بر همه نواحی تحت سلطه پدر و جد خویش سی سال با اقتدار امارت کرد و در ۳۸ سالگی در اثر بیماری درگذشت و او را سعید لقب دادند.^{۳۰}

۴. نوح بن نصر بن احمد (۳۳۱-۳۴۳ ق) پس از نصر، پسرش ابو محمد نوح، ملقب به حمید، به امارت رسید. شروع امارت نوح را باید ابتدای دوره انحطاط دولت سامانی دانست. وی برای جلب رضای اهل تسنن، پیروان

اسماعیلیه را سرکوب کرد^{۳۱} و وزارت را به فقیه حنفی، ابوالفضل سُلمی معروف به حاکم جلیل، سپرد. چندی بعد، امیرنوح، ابوعلی بن محتاج چغانی، سپهسالار خراسان، را به دلیل بدرفتاری با مردم، از مقام خود عزل کرد و این امر خراسان را دستخوش ناآرامی ساخت. چه، ابوعلی چغانی به اتفاق ابراهیم بن احمد، عمّ امیرنوح، سر به شورش برداشت و بخارا را گرفت و در آنجا خطبه امارت به نام ابراهیم خواند. از سوی دیگر لشکریان، که حاکم جلیل را مسبب آشفتگی اوضاع می دانستند، تسلیم او را از نوح خواستند و وی را به قتل رساندند. نوح بعداً بر اوضاع مسلط شد.^{۳۲} سال های بعد نیز به کشمکش با آل بویه سپری شد و منصور بن قراتکین، سپهسالار سامانی، یک چند بر ری و اصفهان مسلط شد و تا کرمانشاه پیش رفت. نوح در ربیع الثانی سال ۳۴۳ ق بر اثر بیماری وفات یافت.^{۳۳}

۵. **عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ ق)** پس از مرگ نوح، مهتر پسران او، ابوالقوارس عبدالملک به امارت رسید. در این هنگام شهرها و ولایات آشوب زده بود. ابوعلی محتاج چغانی در سال ۳۴۳ ق به کمک رکن الدوله بویه بر نیشابور و بخش هایی از خراسان مستولی شد و گرگان را تصرف نمود، اما بکر بن مالک فرغانی، سپهسالار سامانی، آنان را دفع کرد و لشکری برای فتح اصفهان فرستاد و خود عازم ری شد. لیکن رکن الدوله حکومت ری و شهرهای ناحیه جبال را در قبال پرداخت مالیات سالانه ای (دویست هزار دینار) نگاه داشت. مقام وزارت، و سپهسالاری خراسان به سبب تعدی و اجحاف متولیان امر، و اعتراض و شکایت سپاهیان و مردم، چندین بار دست به دست گشت تا اینکه سرانجام آلتکین حاجب بزرگ با اتفاق و تبانی با ابوعلی محمد بن محمد بلعمی در پایان سال ۳۴۹ ق مقام سپهسالاری و وزارت را قبضه کردند. عبدالملک در شوال سال ۳۵۰ ق به هنگام چوگان زدن، از اسب به زیر افتاد و مرد و او را رشید لقب دادند.^{۳۴}

۶. منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ ق) با مرگ عبدالملک، خراسان را آشوب فراگرفت. بزرگان خاندان سامانی و رؤسای لشکری با برادر او، یعنی ابوصالح منصور بن نوح، بیعت کردند. این امر به کوشش فائق خاصه، که از بدو طفولیت منصور مربی اختصاصی او بود، صورت گرفت. الپتکین که نتوانسته بود نامزد خویش، نصر بن عبدالملک را بر تخت امارت بنشانند، پس از جنگ و گریزهایی، ناگزیر طاعت امیرمنصور را گردن نهاد و در غزنه، در حاشیه شرقی سرزمین سامانی، مستقر شد. در این هنگام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (درگذشت ۳۵۱ ق) سپهسالار خراسان بود و چون راه تعدی و تمرد در پیش گرفت، ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور به جای او منصوب شد. سامانیان از سال ۳۵۴ ق با لشکرکشی‌های پیاپی به سیستان، خود را درگیر جنگی فرسایشی و بی نتیجه و محاصره‌ای پرهزینه کردند که بیش از هفت سال دیر کشید و دولت سامانی را به سوی انحطاط سوق داد.

هم‌چنین در زمان منصور بن نوح جنگ با آل بویه در ری ادامه یافت، اما در سال ۳۶۱ ق صلحی منعقد شد که روی هم رفته به سود سامانیان بود و به مدت سی سال، تا انقراض سامانیان برقرار بود.^{۳۵}

منصور بن نوح در شوال سال ۳۶۶ ق درگذشت و او را پس از مرگ، امیر سدید خواندند.^{۳۶} ابن حوقل، سیاح و جغرافیای نويس مسلمان، که در زمان امارت وی به خراسان و ماوراءالنهر سفر کرده، او را عادل‌ترین و نیک‌روش‌ترین پادشاهان عصر خوانده و گزارشی از خراج و جیره سپاهیان و کارگزاران او به دست داده است.^{۳۷}

۷. نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ ق) پس از مرگ منصور بن نوح، پسر سیزده ساله‌اش ابوالقاسم نوح بن منصور، ملقب به رَضی، را به امارت نشاندند و مادر امیر کفالت اداره امور را به دست گرفت. امارت نوح بن منصور آغاز زوال و فروپاشی دولت سامانیان بود. حدود بیست سال پایانی،

حکومت سامانی شاهد ضعف فزاینده دولت در برابر سرداران و سپهسالارانی نظیر سیمجوریان، تاش حاجب و بکتوزون و فائق خاصه، و تعمیق بحران در کشور به جهت کاهش درآمد مالیاتی بود. ابوالحسین عیدالله (عبدالله) عتبی وزیر، هرچند در حفظ دولت سامانی کوشید و لشکری برای دفع بویان از گرگان و طبرستان تدارک دید، اما در سال ۳۷۲ ق با دسیسه سپهسالار معزول، ابوالحسن سیمجور، و همدستی فائق کشته شد. با مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲ ق آل بویه از تهاجم به خراسان بازماندند. مؤیدالدوله، حاکم ری نیز در سال بعد درگذشت و به این ترتیب خاطر سامانیان تا حدی آسوده شد. لیکن در بخارا رشته امور از هم گسسته بود و درباریان خودکامه و ترکان متنفذ قدرت را به دست داشتند و بر وزرا تحکم می کردند؛ از این رو وزرا پی در پی عوض می شدند. از سوی دیگر، سرداران نوح با یکدیگر اختلاف می ورزیدند و هرکدام مدعی سپهسالاری بود.

در اواخر امارت نوح بن منصور، سپهسالار خراسان ابوعلی سیمجور، بر بیشتر خراسان عملاً به استقلال فرمان می راند و سلطه امیر به نواحی بخارا و سمرقند محدود گردید. فائق که حکومت خود را از دست داده بود، بغراخان ترک، پادشاه ایلک خانی (قراخانی) را به تصرف بخارا برانگیخت. بعداً نیز ابوعلی سیمجور در سال ۳۸۲ ق (یا ۳۸۳ ق) روابط دوستانه ای با بغراخان برقرار کرد و از او خواست قلمرو سامانی را میان خویش تقسیم کنند. پس از آن، بخارا و سمرقند موقتاً به استیلای ترکان درآمد. اگرچه نوح این شهرها را کمی بعد بازگرفت، ولی اوضاع مرتب رو به وخامت بود. از این رو نوح بن منصور ناگزیر به سبکتکین، که با فتوح خود در هندوستان قدرت و آوازه ای یافته بود، متوسل شد و او را برای دفع ابوعلی و متحد وی، فائق، از غزنه فراخواند.

در سال ۳۸۵ ق ایلک خانیان باز به قلمرو سامانیان هجوم آوردند. در این

هنگام سبکتکین و پسرش محمود، سپهسالار خراسان، به توافقی با ایلک خان دست یافتند که به موجب آن، قَطْوَان مرز مشترک دو محدوده حکمرانی تعیین شد. سبکتکین خراسان را نگاه داشت و ایلک خان نواحی شمالی ماوراءالنهر (تمام دره سیر دریا) را تصرف کرد.

نوح بن منصور در ماه رجب سال ۳۸۷ ق پس از یک دوره بیماری سخت درگذشت.^{۳۸}

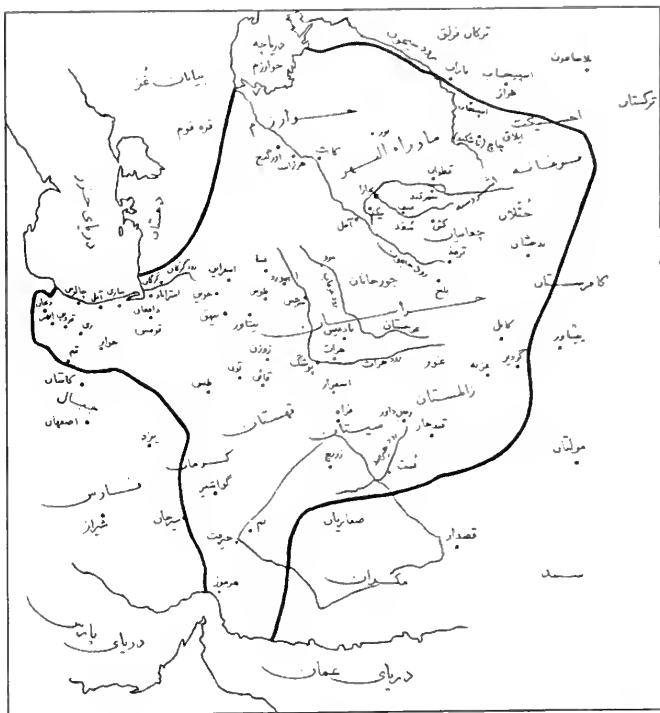
۸. منصور بن نوح (۳۸۷-۳۸۹ ق) پس از نوح بن منصور، پسر جوان او ابوالحارث منصور بن نوح به امارت رسید. هنگامی که محمود غزنوی در غزنه بر سر جانشینی سبکتکین درگیر نبرد با برادرش اسماعیل بود، امیرمنصور سپهسالاری خراسان را به حاجب بزرگ دربار، بکتوزون، داد. محمود برآشفته و نیشابور را گرفت. بکتوزون که حمایت و برخوردی شایسته از منصور ندیده بود، با فائق متحد گشت. آن دو منصور بن نوح را خلع و چشمانش را کور کردند و برادر خردسالش ابوالقوارس عبدالملک بن نوح را بر تخت نشاندند. حکومت منصور بن نوح کمتر از دو سال به درازا کشید.^{۳۹}

۹. عبدالملک بن نوح (صفر ۳۸۹ ق- ذی قعدة ۳۸۹ ق) محمود غزنوی طی جنگ‌هایی رشته اتحاد بکتوزون و فائق و ابوالقاسم سیمجور، برادر ابوعلی، را گسست و هزیمتشان داد و خراسان را از وجود آنان پاک ساخت. به این ترتیب پرده اول از انقراض سامانیان به دست یکی از غلامزادگان سامانی در نیمه سال ۳۸۹ ق برچیده شد و محمود، که از آن پس با لقب شکوهمند «سلطان» از او یاد می‌شود، بر تمام قلمرو پیشین سامانیان در جنوب جیحون مستولی گشت. چند ماه بعد در ماه ذی قعدة سال ۳۸۹ ق ایلک‌خانیان به رهبری نصر بن علی بی هیچ مقاومت جدی بخارا را گرفتند. عبدالملک به اوزکند فرستاده شد و در آن‌جا درگذشت. بدین‌گونه شعله برجای‌مانده از

دولت سامانیان در ماوراءالنهر به یک‌باره فرو مرد و پردهٔ دوم از انقراض سامانیان برافتاد.^{۴۰}

برادر منصور و عبدالملک، ابوابراهیم اسماعیل بن نوح المنتصر، امیر دلیر و نستوه سامانی، به انتقام برخاست و کوشید تا امارت از دست‌رفته را بازگیرد، اما پس از کسب موفقیت‌هایی در مقابل ایلک‌خانان، سرانجام در سال ۳۹۵ ق کشته شد.^{۴۱}

امارت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان، سد استواری در برابر تهاجمات ترکان بیابان‌گرد آسیای مرکزی به دنیای متمدن بود و این حکومت نقش تاریخی دفاع از مرزهای شمالی را، که میراث‌دار آن بود، بیش از یک‌سده به خوبی ایفا کرد. رباط‌ها به منزلهٔ پاسگاه‌های مرزی در سراسر مناطق سرحدی، مانند اسپج‌ج‌ج و چاچ و فرغانه گسترده بود و غازیان فراوانی در آن‌جا به جهاد و دفاع از مرزها می‌پرداختند. حملات سامانیان، مانند لشکرکشی امیر اسماعیل در سال ۲۸۰ ق و نیز لشکرکشی‌های حکومت‌های وابسته به سامانیان، مانند خوارزم‌شاهان فریغونی بر ضد ترکان، در ثبات دولت و توسعهٔ مرزها بسیار مؤثر بود. در عین حال، از همین طریق شمار فراوانی از ترکان به تدریج به قلمرو سامانیان وارد و در سراسر سرزمین‌های اسلامی پراکنده شدند. ادامهٔ این روند که از مدت‌ها پیش به صورت آرام و خزنده آغاز گشته بود، به تُرک‌شدن نهایی ماوراءالنهر کمک کرد و سرانجام در اثر ضعف و آشفتگی‌های اواخر دورهٔ سامانیان، به زوال و سقوط این دولت و ظهور دو قدرت بزرگ تُرک، یعنی ایلک‌خانان (قراخانیان) در شمال رود جیحون و غزنویان در جنوب انجامید. در حقیقت بخش وسیعی از منطقه‌ای که اکنون آسیای مرکزی خوانده می‌شود و بیشتر سکنهٔ آن ترک‌زبان می‌باشند، سرزمین‌های ایرانی بودند که مردم آن به فارسی تکلم می‌کردند.



۱. قلمرو سامانیان

فصل دوم

جغرافیای سیاسی

قلمرو سامانیان

سامانیان در پهنه گسترده‌ای، از حدود غربی خراسان تا مرزهای ترکستان در آن سوی رود جیحون (آمودریا) فرمان می‌راندند. بر سراسر این قلمرو (خراسان و ماوراءالنهر) که در گذشته‌ای دور تحت نظر دو نظام سلطه اداره می‌شد، با ظهور سامانیان، وحدت سیاسی حکم فرما شد.^{۴۲} مقدسی^{۴۳} به پیروی از پیشگامان دانش جغرافیا از این واحد سیاسی مستقل با نام «مشرق» یا خراسان یاد کرده و سامانیان را «شاهان خراسان» خوانده است. وی خراسان بزرگ (شامل خراسان به معنی خاص، و ماوراءالنهر) را شامل ۲۷ حوزه اداری (کوره و ناحیه) می‌داند. به گفته وی، این ولایات اگرچه از لحاظ سیاسی همه فرمانبردار سامانیان بودند، اما برخی به لحاظ مالی وضع خاص داشتند. از این میان امیران سیستان، خوارزم، غرچستان، جوزجان، بُست، غزنه و خُتَل تنها هدیه می‌فرستادند و خراج را خود مصرف می‌کردند. حاکمان محلی این ولایات که از آنها به ملوک اطراف یا وُلات اطراف یاد می‌شود، به هنگام لشکرکشی‌های گسترده دولت سامانی، به یاری این دولت می‌شتافتند. ابن حوقل^{۴۴} مجموع ولایات سامانیان را به سی رسانده است. بخارا، پایتخت پرشکوه سامانیان و مهم‌ترین شهر ماوراءالنهر در مسیر

سفلی رود سُغد (اکنون زَرافشان)، امروزه در جنوب غربی جمهوری ازبکستان واقع است. این شهر از زمان حکومت امیراسماعیل بن احمد تا انقراض سامانیان، بیش از یک سده، به مثابه مرکز سیاسی-فرهنگی شرق جهان اسلام، شهرهایی چون مرو و نیشابور و سمرقند را تحت الشعاع خود قرار داد و مهد خیزش و شکوفایی ادبیات فارسی دری گشت.^{۴۵}

۱. خراسان در روزگار سامانیان خراسان به مفهوم خاص ولایتی بود که از شمال تا جیحون (آمودریا) و از جنوب تا بیابان‌های کویر نمک و کویر (دشت) لوت گسترده بود. در دوره سامانیان، خراسان همچون پیش، از تردد کاروان‌هایی که عراق و بغداد را به خاوران و هند می‌پیوست، خصوصاً از تجارت بردگان ترک سود سرشار می‌برد. به جز این، خراج یا مالیات ارضی خراسان در زمان طاهریان به چهل میلیون درهم در سال بالغ می‌شد.^{۴۶} در میان حکومت ولایات که امیر و اغلب به اشاره حاجب بزرگ یا وزیر به امرا و رؤسای لشکری می‌سپرد، حکومت خراسان از همه بیشتر اهمیت داشت. چه، حاکم خراسان سپهسالار یا فرمانده کل اردوی سامانی نیز بود. به همین جهت، سامانیان گاهی به میل و اکثر اوقات از راه ترس و احتیاط، سرداران نامی و بزرگان خاندان‌های قدیم را به این مقام برمی‌گزیدند و غالباً این شغل در بعضی از خاندان‌ها موروثی می‌شد و بر سر احراز آن بین رؤسای لشکری سامانی و افراد چند خانواده نزاع درمی‌گرفت. چنان‌که آل محتاج و خاندان قراتکین و آل سیمجور، که خراسان در بیشتر ایام دولت سامانی در دست ایشان می‌گشت، پیوسته بر سر حفظ یا تصرف این مقام با هم جدال داشتند و در اواخر دوره سامانی، امیر محمود پسر سبکتکین توانست این مقام را به دست گیرد. سپهسالار و حاکم خراسان در نیشابور مستقر بود.^{۴۷}

۲. حکومت‌های محلی و شهرهای امیرنشین

گرگان و طبرستان و ری، و روابط سامانیان با آل بویه و آل زیار گفته شد که سامانیان در اواخر سال ۲۸۷ ق گرگان و طبرستان و در اواخر سال ۲۸۹ ق ری را تصرف کردند. پس از آن گرگان و طبرستان یک‌چند به استیلای علویان درآمد (۳۰۱-۳۱۶ ق) و در سال ۳۱۶ ق بر ری دست انداختند. سامانیان با لشکرکشی‌های پیاپی کوشیدند این مناطق را بازگیرند. در سال ۳۱۵ ق آسفار ابن شیرویه، سردار دیلمی، گرگان را فتح کرد و حکومت آن‌جا را به فرمان نصر بن احمد سامانی به دست گرفت. وی به‌زودی بر طبرستان نیز استیلا یافت و در سال بعد ری را به نام امیرنصر گشود.

افزون بر این، اسفار بر شهرهای قزوین و ابهر و زنجان و قم و همدان و کرج ابی دُلف (اکنون کَرِه‌رود نزدیک اراک) مستولی شد. اما همین‌که سپاه و ساز و برگی یافت، بر ضد امیرنصر عصیان کرد و به اندیشه برپایی تاج و تخت پادشاهی در ری برآمد. او هرچند، باز به سلطه سامانیان و پرداخت مالیات به دولت بخارا تن در داد، اما دست به کشتار و خشونت گشود. از این رو در سال ۳۱۹ ق به دست سردار گیلی خود، مرداویج بن زیار، به قتل رسید.

مرداویج، سرسلسله زیاریان، تمام قلمرو اسفار را تصرف کرد و همچون او اندیشه پادشاهی در سر می‌پروراند و بر تخت طلا و نقره می‌نشست. وی بر طبرستان و گرگان نیز دست انداخت، اما پس از یک‌چند داعیه خودسری، آن‌جا را رهاکرد و ری را، در مقابل پرداخت مالیات به نصر بن احمد، نگاه داشت و تا زنده بود، متعرض ولایت سامانیان نشد. مرداویج در سال ۳۲۳ ق به دست ترکان کینه‌جو به قتل رسید و برادرش وُشمگیر حکومت ری را به دست گرفت و سلطه خود را بر گرگان نیز گسترده. گرگان در سال ۳۲۴ ق به دست ماکان بن کاکي، سردار دیلمی و متمرّد سامانیان، گشوده شد و در اواخر سال ۳۲۸ ق ابوعلی محتاج، سپهسالار سامانی، بر آن دست یافت. ابوعلی محتاج در ادامه

پیشروی خود، ری را پس از جنگی سخت گرفت. وشمگیر با دادن تلفات زیاد به ساری گریخت و ماکان، متحد او، در این جنگ کشته شد.

آل بویه، که از سرداران ماکان و سپس مرداویج بودند، در عرصه رقابت بر سر قدرت ظاهر شدند. علی بن بویه (بعداً عمادالدوله) در سال ۳۲۱ ق در اصفهان دولتی بنیاد نهاد و در سال بعد بر شیراز استیلا یافت. پس از قتل مرداویج، علی در فارس و حسن (رکنالدوله) در اصفهان مستقر شده بودند. ابوعلی محتاج که گرگان و ری را فتح کرده و لشکریان خود را تا غرب ایران گسیل داشته بود، با شنیدن خبر مرگ نصر بن احمد (۳۳۰ ق) به خراسان بازگشت. در پی آن، رکنالدوله بویهی برری مستولی شد. در واقع از این زمان ری از سلطه و قلمرو سامانیان جدا شد و آل بویه توانستند در مقابل حملات مکرر سپهسالاران خراسان مقاومت کنند و با پذیرش صلح و تعهد پرداخت مالیات به سامانیان، حکومت آنجا را نگه دارند. وشمگیر نیز فرمان دولت سامانی را گردن نهاد و در سال ۳۳۳ ق گرگان را، با کمک سپاهیان سامانی، گرفت و طبرستان را به زیر سلطه درآورد و علی‌رغم حملات مکرر رکنالدوله این ولایات را حفظ کرد.

در سال ۳۵۰ ق سپهسالار خراسان، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، که از مقام خود برکنار شده بود، خویش را مطیع رکنالدوله بویهی خواند و او را به گرفتن گرگان که در این تاریخ، وشمگیر زیاری با حمایت و پشتیبانی ابومنصور سامانی بر آنجا حکومت می‌کرد، برانگیخت. اگرچه رکنالدوله در سال ۳۵۱ ق طبرستان و گرگان را از وشمگیر گرفت و او را به گیلان هزیمت داد، لیکن قبل از آن، وشمگیر با دادن هزار دینار رشوه به یوحنا طبیب ابومنصور، او را زهر خوراند و آن زهر کمی بعد کار ابومنصور را ساخت.

در سال ۳۵۶ ق ابوعلی بن الیاس، حاکم کرمان، که آل بویه ولایت وی را از

کف او به در برده بودند، به بخارا پیش منصور بن نوح آمد و او را به گرفتن ممالک آل بویه ترغیب کرد. این صحبت با استمداد و شمشیر هم‌زمان شد. لذا منصور بن نوح، و شمشیر را مأمور فتح ری و جنگ با رکن‌الدوله کرد و سپاه خراسان را به فرماندهی ابوالحسن سیمجور به یاری او فرستاد. اما در این هنگام و شمشیر در ماه محرم سال ۳۵۷ ق از اسب افتاد و مرد و تمام آنچه رشته بودند پنبه شد. ابوالحسن سیمجور هم از عزم جنگ منصرف شد و از میانه راه (دامغان) به نیشابور بازگشت و بدین ترتیب خاطر رکن‌الدوله آسوده گشت. بیستون، برادر و جانشین و شمشیر، با رکن‌الدوله صلح کرد و در پناه او قرار گرفت.

سرانجام برای این‌که روابط خصمانه دولت‌های سامانیان و آل بویه به دوستی بدل شود تلاشی مؤثر صورت گرفت. به کوشش ابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان، و در پی مکاتبه وزیر سامانی (ابوجعفر عتبی) و وزیر رکن‌الدوله بویه (ابوالفتح بن العمید) در سال ۳۶۱ ق با حضور بزرگان خراسان و فارس و عراق، صلحی منعقد و مقرر شد که رکن‌الدوله و برادرش عضدالدوله هر سال مبلغی در ازای ری و جبال به منصور بن نوح پردازند و منصور متعرض ری نگردد. برای استحکام این روابط، عضدالدوله دختر خود را به زوجیت منصور بن نوح (یا پسرش نوح بن منصور؟) درآورد. منصور نیز هدایایی گرانبها برای عضدالدوله فرستاد. بدین ترتیب جنگ و ستیز خاتمه یافت. ده سال بعد درگیری بر سر گرگان بهانه‌ای به دست داد تا بار دیگر روابط رو به وخامت گذارد. قابوس بن و شمشیر که پس از مرگ برادرش بیستون در سال ۳۶۶ ق قدرت را به دست گرفته و بر گرگان و طبرستان استیلا یافته بود، در سال ۳۶۹ ق به نامه عضدالدوله مبنی بر اظهار طاعت پاسخ می‌داد. وی بعداً نیز به فخرالدوله، که قلمرو او در همدان به تصرف برادرش عضدالدوله درآمده بود، پناه داد و از تسلیم او خودداری کرد. لذا

عضدالدوله با فرستادن برادر دیگرش، مؤیدالدوله از ری، در جمادی‌الاولی سال ۳۷۱ ق قابوس را هزیمت داد و بر گرگان و طبرستان استیلا یافت. قابوس و فخرالدوله به نیشابور گریختند و از دربار سامانی استمداد کردند. لشکرکشی سامانیان و محاصره گرگان در سال ۳۷۱ ق نتیجه‌ای نداد و لشکرکشی سال بعد (۳۷۲ ق) نیز به دلیل قتل ابوالحسین عُتبی، وزیر نوح بن منصور، ناتمام ماند. پس از سال ۳۷۳ ق گرگان چندی در دست فخرالدوله و سپس تا سال ۳۷۷ ق در تصرف سپهسالار معزول خراسان، تاش، بود. در پی آن گرگان باز به دست فخرالدوله افتاد. بعد از مرگ فخرالدوله در سال ۳۸۷ ق، قابوس که تا آن هنگام نزدیک هجده سال در پناه سامانیان در خراسان به سر برده بود، با شکست دادن لشکریان مجدالدوله بویه در ماه شعبان سال ۳۸۸ ق گرگان و پس از آن تا استراباد را تصرف کرد. گرگان تحت حکومت قابوس زیاری، تا بازپسین روزهای دولت سامانی پیوستگی خود را با سامانیان حفظ کرد و بعداً سلطه فائقه سلطان محمود غزنوی را پذیرفت.

افزون بر این دامنه فتوح سرداران و سپهسالاران سامانی بارها شهرهای شمالی و مرکزی تا غرب ایران را درنوردید، اما از آنجا که نگهداری این منطقه وسیع مستلزم استقرار نیروهای نظامی کافی و مجهز و گماشتن کارگزارانی قدرتمند بود، تلاشی در این جهت صورت نمی‌گرفت و به مجرد اظهار تفوق نظامی و سیاسی و تحمیل خواسته‌های مالی، پیشروی خاتمه می‌یافت.

جوزجان جوزجان یا جوزجانان (در فارسی گوزگان و گوزگانان)، امروزه ولایتی در ترکستان افغانستان، و میان رودهای مرغاب و آمودریا واقع است. جوزجان در زمان سامانیان، مرکز بزرگ‌ترین حکومت محلی خراسان، از لحاظ شکوه پادشاهی و سیاست و دانش دوستی بوده که امرای غرچستان و غور (در مغرب و جنوب) به فرمان آن بوده‌اند. این ولایت، شامل حدود

بیست ناحیه بود که کاردارانی به فرمان امیر جوزجان بر آن فرمانروایی می‌کردند. قصبهٔ جوزجان، جهودان یا جهودستان بود. شغل اصلی مردم دامداری و محصول عمدهٔ آن جانور پوست بود. در طول امارت سامانیان، خاندان دانش‌دوست و نیک‌سیرت آل فریغون در این ولایت فرمان می‌راندند. برجسته‌ترین فرد این دودمان، ابوالحارث احمد بن محمد (یا محمد بن احمد؟) فریغونی بود.^{۴۷}

چغانیان (در عربی صغانیان) ناحیه‌ای در بخش علیای مسیر آمودریا، که محدودهٔ شاخهٔ راست این رود، یعنی چغان‌رود را - که اکنون بیشترین قسمت آن در جمهوری ازبکستان است - شامل می‌شود. شهر مهم این ناحیه را نیز چغانیان (مطابق ده نو کنونی) می‌خواندند. چغانیان به سبب داشتن چراگاه‌های خوب و در نتیجه، تربیت اسب مشهور بود. در زمان سامانیان خاندان محلی آل محتاج بر چغانیان فرمانروایی می‌کردند. از این میان، ابوبکر محتاج و پسرش ابوعلی محتاج چندی سپهسالاری و حکومت خراسان را به فرمان سامانیان عهده‌دار بودند.^{۴۸}

خُتَل یا خُتَلان (خَطْلان) ناحیه‌ای بود که در بخش علیای مسیر جیحون، میان شاخه‌های اصلی این رود، یعنی وَخْشاب و جَرِیاب (اکنون پنج و وَخْش) قرار داشت. این ناحیه شامل کوره‌های وَخْش و ختل و یکی از ولایات محلی تابع سامانیان بود. امیر ختل در شهر هُلُک می‌نشست.^{۴۹} مقدسی^{۵۰} ختل را از چغانیان، در مغرب آن، باشکوه‌تر، گسترده‌تر و دارای شهرهای بیشتر دانسته است.

خوارزم خوارزم (از دورهٔ مغول به بعد خیه)، سرزمینی که در دو سوی مسیر سفلی جیحون قرار داشت، امروزه بخشی از خاک جمهوری ازبکستان است. خوارزم را از ماوراءالنهر و در حدود مغرب آن به شمار آورده‌اند. این اقلیم از مغرب و شمال به سرزمین غُزها و از جنوب و مشرق به خراسان و

ماوراءالنهر می‌پیوست. خوارزم پایگاه مهم مسلمانان در مقابل جبهه گسترده و دشوار ترکستان بود که تا اسپجانب و سرحد فرغانه امتداد داشت و مردمانی جنگاور در آن بودند. خوارزم مرکز تجارت بردگان ترک و صقلاب و خزر بود. جز این، منسوجات خوارزم معروف بود و آن را با انواع پوست که از خزر می‌آوردند، مبادله می‌کردند.

دو شهر عمده خوارزم در ساحل راست و چپ جیحون، یعنی کات (کات یا کاژ) و گرگانج (جرجانیه) در زمان سامانیان، پایتخت دو فرمانروایی جداگانه خوارزم‌شاه (از آل عراق) و امیرگرگانج (از خاندان مأمونیان) بود. در سال ۳۸۵ ق مأمون بن محمد والی گرگانج با فرستادن لشکری، شهر کات پایتخت ابو عبدالله خوارزم‌شاه را تصرف کرد و به حکومت خوارزم‌شاهان پایان داد و به این ترتیب وحدت خوارزم احیا شد.^{۵۱}

غرجستان غرجستان (در عربی غرجستان و غرشتان) ناحیه‌ای کوهستانی است در مشرق هرات (افغانستان)، در بالای رود مرغاب و شمال علیای هریرود، که در گذشته از نواحی مستقل خراسان به شمار می‌آمد. پادشاه آن «شار» نام داشت و در دهی کوهستانی به نام بُلکیان می‌نشست. غرجستان ناحیه‌ای آباد با کشت و غله بسیار و مردمانی شبان یا برزگر بود.^{۵۲}

سیستان سیستان (در عربی سیجستان) که امروزه در دو سوی مرز میان ایران و افغانستان قرار دارد، در روزگار سامانیان ولایتی آباد و پر نعمت با مردمانی توانگر بود. این ولایت بزرگ، از شمال به خراسان، از مغرب به قوهستان (قُهستان) و بیابان بزرگ (کوبر لوت)، و از جنوب به مُکران و از مشرق به سند و بخشی از حوزه مولتان محدود می‌شد. سیستان در زمان طاهریان، خراجی معادل ده میلیون درهم داشت. پایتخت و بزرگ‌ترین شهر آن زَرَنج (زرنگ) بود. شهرهای بُست و غزنه به لحاظ موقعیت تجاری اهمیت خاصی داشتند و زمین داور و رُخج نیز کشت و غله بسیار داشت.^{۵۳}

در ۲۹۸ق احمد بن اسماعیل سامانی به فرمان مقتدر، خلیفه عباسی، لشکری به سیستان فرستاد و این ولایت را فتح کرد. سیستان یک چند دستخوش شورش خوارج و عیاران و هواخواهان صفاریان بود، تا این که سرانجام امیر ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف صفاری در ماه محرم سال ۳۱۱ق در آنجا به امارت رسید. ابوجعفر، و پسر و جانشینش خلف بن احمد، تفوق سیاسی سامانیان را گردن نهاده بودند و هدایایی به آنان می پرداختند. امیرخلف چندی راه تمرّد در پیش گرفت و سامانیان سیستان را هفت سال محاصره کردند که در واقع، اقتدار سیاسی و توان نظامی و مالی آنان را به تحلیل برد. سیستان در زمان امیرخلف از لحاظ فرهنگی درخشید و دربار زرنج محل آمد و شد علما و فقها و ادبا گشت.^{۵۴}

بُست و غزنه بُست و غزنه (غزنین؛ غزنی تداول امروزی آن) از قصبه های ولایت سیستان و امیرنشین هایی با کارگزاران حکومتی جداگانه بودند که هریک شهرهایی را تحت پوشش داشت. در آنجا به دلیل مجاورت با سرزمین سند و هند، مردانی جنگی تربیت یافته بودند و مردمانی از ترکان خَلج در آن حدود می زیستند. بست و غزنه از مراکز مهم تجاری بود که با خراسان و هندوستان ارتباط داشت. در آستانه استیلای سامانیان بر سیستان در سال ۲۹۸ق، بست و غزنه نیز به تصرف آنان درآمد. بعداً عمال خلیفه بر آنجا دست انداختند. چندی بعد الپتکین، غلام ترک سامانیان که به مقام حاجب سالاری و سپس سپهسالاری رسیده بود، در غزنه مستقر شد و دولتی که بعداً غزنویان (آل الپتکین) نام گرفت، بنیان نهاد. سال ها بعد، سبکتکین حاجب کبیر و داماد الپتکین، حکومت غزنه را به دست گرفت و قلمرو خود را گسترش داد.^{۵۵}

کرمان کرمان ناحیه ای است که در روزگار سامانیان از مشرق به مُکران (بلوچستان) و سیستان، از مغرب به فارس و از شمال به بیابان خراسان (کویر

بزرگ) محدود می‌شد و از جنوب تا دریای پارس امتداد می‌یافت. این ناحیه شامل دو بخش گرمسیر و سردسیر، و از شهرهای مهم آن، سیرجان (سیرگان، شیرجان)، جیرفت، بم و هرموز (هرمز) بود. دو طایفه بلوچ و ققص (کوچ) در مناطق کوهستانی آن می‌زیستند که خوی خاص داشتند. پایتخت و قصبه کرمان شهر بزرگ سیرجان بود و بازرگانان در آن سکونت داشتند. مذاهب شافعی، حنفی، شیعه و خارجی در شهرهای کرمان رایج بود. مردم به فارسی سخن می‌گفتند، اما ققص و بلوچ زبان خاصی نیز داشتند.^{۵۶}

در سال ۳۲۰ ق ابوعلی محمد بن الیاس بن الیسع سُغدی، از امرای بزرگ نصر بن احمد، به کرمان گریخت و با دفع والی دست‌نشانده بغداد، بر آن‌جا استیلا یافت. سامانیان و آل بویه یک‌چند کرمان را از دست او خارج کردند، اما وی آن را بازگرفت و بعداً به نام سامانیان به حکومت خود ادامه داد. او بَرْدَسیر (یا گواشیر، شهر کنونی کرمان) را پایتخت کرد. پس از مرگ وی (۳۵۶ ق) پسرش الیسع تا سال ۳۵۷ ق که کرمان به تصرف عضدالدوله بویه درآمد، بر آن‌جا حکومت کرد. اگرچه سلطه سیاسی سامانیان از کرمان برافتاد، ولی سلطه مالی آنان همچنان بر این ولایت برقرار ماند. به گفته مقدسی، آل بویه در قبال تصرف کرمان، سالانه دویست هزار دینار به امیر سامانی می‌پرداختند.^{۵۷}

فصل سوم

دیوان سالاری و

تشکیلات اداری

امور اداری دولت سامانیان را دو دستگاه به عهده داشت؛ یکی دربار یا درگاه که ریاست آن با حاجب بزرگ بود، و دیگر دیوان که شامل دفاتر و دستگاه‌های متعدد می‌شد و هریک عهده‌دار محاسباتی خاص بود. چنین می‌نماید که نظام و تشکیلات آغازین دیوان سالاری سامانیان بیشتر مرهون تلاش ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، یا جیهانی کبیر، وزیر دانا و کاردان امیر نصر بن احمد بوده است. گردیزی می‌گوید:

«و ابو عبدالله جیهانی مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد (= پایدار، استوار) و فاضل و اندر همه چیزها بصارت داشت و او را تألیفهای بسیار است اندر هر فنی و علمی. و چون او به وزارت بنشست به همه ممالک جهان نامه نوشت و رسم‌ها همه درگاهها و دیوانها بخواست تا نسخت کردند و به نزدیک او آوردند... و آن همه نسختها پیش بنهاد و اندران نیک تأمل کرد و هر رسمی که نیکوتر و پسندیده‌تر بود... بگرفت و فرمود تا همه اهل درگاه و دیوان حضرت بخارا آن رسمها را استعمال کردند و به رأی و تدبیر جیهانی همه کار مملکت نظام گرفت».^{۵۸}

پس از آن نیز وزیرانی لایق، همچون ابوالفضل محمد بن عبیدالله (عبدالله) بلعمی در سامان‌دهی و نهادینه کردن امور کوشیدند. تشکیلات

اداری دولت بخارا آمیزه‌ای بود از الگوی ساسانی، ویژگی‌های محلی خاوران، و دستگاه دیوانی خلافت اسلامی بغداد و چنان‌که از برخی منابع مانند سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک پیداست، خود سرمشقی برای دولت‌های بعدی، یعنی غزنویان و سلجوقیان شد. دست‌کم تا زمان احمد بن اسماعیل، فارسی زبان دیوان‌سالاری بود. حمدالله مستوفی می‌گوید: «امیر احمد بن اسماعیل مناشیر و احکام از زبان دری به عربی نقل کرد». برخی محققان عقیده دارند که، زبان نوشتاری دیوان سالاری سامانیان و همین‌طور زبان گفتاری مردم آن زمان فارسی بود، و از زبان عربی تنها در مکاتبات رسمی یا مسائل دینی و همین‌طور مسائل مرتبط با خلیفه، استفاده می‌کردند. در واقع دیوان‌سالاری سامانیان دوزبانه بود. از این مطلب چنین برمی‌آید که هرچند در سال ۷۸ق صالح بن عبدالرحمن، کاتب ایرانی، به دستور حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم عراق و سرزمین‌های شرقی خلافت (۷۵-۹۵ق)، دیوان خراج را از فارسی (پهلوی) به عربی درآورد؛ با وجود این، زبان فارسی و نظام دیوان‌سالاری ایرانی را یک‌باره از تمام دواوین عراق و ایران حذف نکردند و به‌خصوص در نقاط دوردست رواج و نفوذ خود را در تمام دوره فترت حفظ کرد.^{۵۹}

۱. دربار دستگاهی که در دولت سامانیان، اداره امور سرای امیر (دارالاماره) را به عهده داشت، دربار یا درگاه (در عربی، باب یا حضرت) خوانده می‌شد. ریاست دربار با حاجب بزرگ یا حاجب‌سالار (حاجب‌الحجّاب) بود و خود حاجبانی زیر فرمان داشت که در محضر امیر نشستگاه ویژه داشتند. حاجب بزرگ به منزله وزیر دربار امروزی بود و زمام امور داخلی سرای امیر و رتق و فتق کارهای وابستگان و درباریان را به دست داشت. الپتکین، تاش و بکتوزون غلامانی ترک بودند که به این مقام رسیدند.^{۶۰}

«نایب» امیر سامانی در دربار، عهده‌دار امور خاصه امیر بود. فردی نیز با عنوان «امین» وکالت و نمایندگی امیر را در نظارت بر مخارج به عهده داشت. حکام محلی هریک نماینده‌ای در دربار امیر سامانی داشت که وکیلدر (مخفف وکیل دربار) خوانده می‌شد.^{۶۱}

وزیر، عالی‌ترین مقام اجرایی و مشاور بلندپایه امیر بود. افزون بر این، افرادی صاحب‌رأی و باتجربه در دربار حضور داشتند و در مسائل مهم محل مشورت بودند. اینان موجب نیکو و صله‌های فراوان می‌گرفتند. ابوالفضل بیهقی حکایتی سودمند از رایزنی نصر بن احمد با ابوالفضل بلعمی وزیر و ابوطیب مُصعبی، در خصوص گردآوردن خردمندترین افراد در دربار، آورده است. وی می‌گوید:^{۶۲}

«نصر بن احمد سامانی کودکی هشت‌ساله بود که بر تخت ملک نشست... و بر همه آداب ملوک سوار شد و بی‌همتا آمد. اما وی سخت تندخو بود و از سر خشم فرمانهایی میداد که مردم از وی در می‌دند. یک روز با [ابوالفضل] بلعمی، وزیر بزرگ، و ابوطیب مُصعبی، صاحب دیوان رسائل خلوت کرد و تدبیر این کار پرسید. ایشان گفتند شاید صلاح کار آن باشد که امیر ندیمانی خردمند و مهربان و بردبار پیش خود داشته باشد تا اگر در حال خشم دستوری دهد، به نرمی، آن خشم را بنشانند و اگر به نیکویی فرمان دهد، آن چیز را در چشم وی بیارایند. نصر بن احمد این سخن را پسندید و افزون بر آن، سوگند خورد که هر چه در خشم فرمان دهد تا سه روز آن را اجرا نکنند تا در این فرصت مجال تجدید نظر باشد. آنگاه آن دو محتشم بازگشتند و به دستور امیر به جستجوی خردمندترین افراد مملکت برآمدند و هفتاد و اند تن از خاندانهای سرشناس را به بخارا آوردند و امیر یک‌سال آنان را آزمود و از میان آنان سه تن را که خردمندتر و فاضل‌تر و روزگار دیده‌تر بودند برگزید و پس از آن، نصر در بردباری چنان شد که بدو مثل زدند».

یکی از بخش‌های تابع دربار، جامه‌خانه بود که متصدی آن را جامه‌دار می‌گفتند. در آن‌جا جامه‌هایی نگهداری می‌شد که در مراسم و تشریفات از

آنها استفاده می‌کردند یا به مثابه خلعت به وزیران و امیران و دبیران و دیگر کسان می‌بخشیدند. عبدالملک بن نوح، و شاید دیگر امیران سامانی هم، جامه سفید می‌پوشیدند. عبدالملک بر مرکب آراسته به طلا و نقره نمی‌نشست.^{۶۳} هریک از امرای سامانی عده‌ای غلام و نگاهبان شخصی در سرا داشتند که مأمور حفظ جان امیر بودند. فرماندهی این گروه با امیر حَرَس بود. از آن جمله، «داریه» و «حصاریه» (یا حَضَریه) غلامانی برگزیده و آماده به خدمت بودند. سَدیدیه نیز دسته‌ای دیگر از غلامان دارالاماره بودند که به امیر سَدید منصور بن نوح اختصاص داشتند.^{۶۴}

در آیین‌های رسمی، امیر سامانی تاج به سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و غلامان به خدمت می‌ایستادند. امیرنصر بن احمد هفته‌ای دوبار برای سلام می‌نشست. اشخاص به هنگام باریافتن به حضور امیر می‌بایست به رسم طاعت و تعظیم زمین را می‌بوسیدند. البته دانشمندان از این رسم معاف بودند. چنین می‌نماید که امیران سامانی تا مدت‌ها، تمایلی به فاصله گرفتن از مردم نداشتند و خود را از انظار پنهان نمی‌کردند. این رسم در اواخر این دوره معمول گردید. برپایی مجالس مهمانی و باده‌نوشی در دربار رایج بود و افرادی با لقب شرابدار یا شرابی، وظیفه پذیرایی را به عهده داشتند.^{۶۵}

۲. دیوان‌ها به نوشته نرشخی در تاریخ بخارا^{۶۶}، امیرنصر بن احمد بن اسماعیل بر در سرای زیبا و باشکوه خود در میدان ریگستان بخارا، سرای‌هایی برای عمال خود بنا کرد. «چنان که هر عاملی را علی‌جده دیوانی بود اندر سرای خویش بر در سرای سلطان». نرشخی از ده دیوان یاد کرده است: دیوان وزیر، دیوان مستوفی، دیوان عمیدالملک، دیوان صاحب‌شرط، دیوان صاحب‌برید (متن: مؤید)، دیوان شرف، دیوان مملکه خاص، دیوان محتسب، دیوان اوقاف و دیوان قضا. از مطالعه منابع، اطلاعات بیشتری

دربارهٔ دو دیوان دیگر، یعنی دیوان سپاه و دیوان آب به دست می‌آید. **دیوان وزارت** مهم‌ترین دیوان، دیوان وزیر یا دیوان وزارت یا دست بود که در رأس دیگر دستگاه‌های دولتی قرار داشت و متولیان سایر دیوان‌ها زیر نظر وزیر انجام وظیفه می‌کردند. از این رو، این دیوان را «وزارت کبری» و متصدی آن را وزیرالوزراء یا صدرالوزاره یا به اختصار، صدر می‌خواندند. عنوان احترام‌آمیز وزیر، شیخ یا شیخ‌العمید یا شیخ‌الجلیل بود.^{۶۷} از حدود اختیارات و نحوهٔ ارتباط وزیر با دیگر دستگاه‌های اداری آگاهی چندانی نداریم، اما از دخالت او در تعیین مسئولان برید و قضا، نظارت بر خزانه و خراج و ترتیب مقررات مالی، رسیدگی به کار لشکریان و پرداخت مواجب آنان، و در دوره‌هایی، عزل و نصب سپهسالاران خراسان، گزارش‌هایی در دست است.

وزیر معمولاً از میان افرادی کاردان که پیشینهٔ کار دیوانی و دبیری داشتند، انتخاب می‌شد. اگرچه تعیین وزیر به ظاهر از اختیارات امیر بود، اما از زمان نوح بن نصر، وزیر اقتدار و اهمیت خود را از دست داد و با نظر فقها، درباریان منتفذ، حاجب بزرگ و سپاهیان ترک و با خواست آنان عزل یا نصب می‌شد. وزرای سامانیان و حکومت‌های محلی قلمرو آنان، اغلب افرادی عالم و ادیب و دانشمند بودند.

دیوان خراج سررشتهٔ امور مالی در دولت سامانیان در دست «دیوان خراج» بود. این نام به همین صورت در کتاب مفاتیح‌العلوم خوارزمی آمده است.^{۶۸} اما در تاریخ نرشخی از آن به نام «دیوان مستوفی» یاد شده است. صاحب‌الدیوان یا مستوفی، رئیس دیوان خراج بود و کار او، یعنی «استیفا»، عبارت بود از جمع‌آوری خراج و ارسال آن به خزانه، حسابرسی، حسابداری امور مالی و دخل و خرج و تنظیم دفترهای مربوط به آن.^{۶۹} دیوان خراج مهم‌ترین دیوان پس از دیوان وزارت بود. در شهرها و توابع، کارگزارانی به نام

«بُندار» وظیفه جمع‌آوری خراج و انواع مالیات را، زیر نظر بندار بزرگ، مستقر در مرکز استان (کوره) به عهده داشتند.^{۷۰} متولی خراج در هر کوره بخشی از اموال خراج را برای پرداخت مقرری سپاه و هزینه‌های جاری کسر می‌کرد و باقی‌مانده را به دیوان مرکزی در پایتخت می‌فرستاد.

از علومی که در دیوان خراج استفاده می‌کردند، علم حساب (شمار) بود و دبیرانی که حساب می‌دانستند، به حاسب معروف بودند. در خزانه امیر فردی امین به نام خازن ریاست داشت. بر اساس آنچه خوارزمی در مفاتیح‌العلوم آورده، می‌توان از گردش کار دیوان خراج آگاهی یافت.^{۷۱}

از درآمدهای عمده دیوان خراج، مالیات ارضی (= خراج به معنی خاص، نه مطلق مالیات) بود که از کشاورزان و زمین‌داران گرفته می‌شد. خراسان در عهد طاهریان خراجی افزون بر ۴۴ میلیون درهم داشت.^{۷۲} دیگر منابع مالی دولت سامانیان از این قرار بود: تجارت برده، عوارض راهداری، خمس غنایم، مال‌المصالحه، مصادره، اِتاوه (مالیات ناخواسته و تحمیلی یا باج) و مالیات بر ارث.

دیوان اِشراف اِشراف در اصطلاح دیوانی به معنی بازرسی، به‌ویژه در امر استیفا و امور مالی، بود. متصدی این دیوان را «مُشْرِف» و «مُشْرِف مملکت» می‌نامیدند. او در هر ولایت نایبی داشت که کارهای مربوط به دیوان اِشراف را انجام می‌داد.^{۷۳} متأسفانه از وضع این دیوان در زمان سامانیان آگاهی چندانی نداریم.

دیوان رسائل دیوان رسائل که بعدها دیوان انشاء خوانده شد، از مهم‌ترین دیوان‌ها بود که وظیفه انشای فرمان‌های حکومتی، مکاتبات اداری، و نامه‌های رسمی (سلطانیات)، که امیر به خلیفه و حکومت‌های محلی می‌نوشت، و ثبت آنها را به عهده داشت. از این رو، از دیوان رسائل، با عنوان دیوان اسرار و از متولی آن با نام کاتب‌السیر یاد می‌شد.^{۷۴} ترسخی نیز از آن با

نام دیوان عمیدالملک یاد کرده است.^{۷۵} چه، متصدیان این دیوان لقب عمید یا شیخ یا شیخ‌العمید داشتند. دیوان رسائل بیشتر به تولیت دبیری برجسته و گاه با ریاست مستقیم وزیر اداره می‌شد. برخی از وزیران نیز پیش از تصدی وزارت، ریاست دیوان رسائل را به عهده داشتند. دبیران دیوان رسائل به جز اصطلاحات خاص خویش، می‌بایست با اصطلاحات رایج در دیگر دیوان‌ها نیز آشنایی داشته باشند. در دیوان رسائل، نامه‌ها با تمام جزئیات عیناً نسخه‌برداری و نامه‌های وارده و صادره زیرنویسی می‌شد. هم‌چنین نامه‌هایی که برای مهر و امضا فرستاده می‌شد، در صورتی که «اسکدار» (عربی شده از کو داری، یعنی از کجا گرفته؟) نام داشت، ثبت می‌گردید.^{۷۶}

دیوان شرطه شرطه گروهی برگزیده از سپاهیان بودند که با علایمی، مانند پرچم‌های سیاه، شناخته می‌شدند و رئیس آنان را صاحب شرط می‌گفتند.^{۷۷} شرطه به منزله نیروهای انتظامی و پلیس امروز بود و وظیفه حفظ نظم و امن شهرها، و اجرای احکام جرایم و جنایات را در مرحله رسیدگی ابتدایی، و سپس اجرای کیفرهای شرعی (حدود) را پس از بررسی‌های کامل به عهده داشت. از این رو، با دیوان قضا همکاری داشت و قضات را یاری می‌داد. در مشرق اسلامی، از جمله در قلمرو سامانیان، «صاحب یا والی معاون (جمع معونه) و أحداث» نیز به معنی صاحب شرط (رئیس پلیس) بود.^{۷۸} **دیوان برید** برید سازمان ارتباطات و خبررسانی دولتی بود که وظیفه جمع‌آوری و گزارش اطلاعات و هم‌چنین حراست از امنیت دولت را به عهده داشت. در هر استان مأمور برید مستقر بود. فاصله دو منزل برید از یکدیگر دو فرسخ بود. برخی کاتبان و شاعران و محدثان، شغل برید را عهده‌دار شدند. آنان موظف بودند اخبار را بی‌کم و کاست به مرکز گزارش کنند. ابوالحسن سیمجور با بهره‌گیری از مأموران اطلاعاتی توانست دیرزمانی در سمت سپهسالاری خراسان باقی بماند. او در بازارها و محله‌ها و مجالس و

خانه‌های بزرگان و سرداران و یاران خویش در نیشابور و دیگر شهرهای خراسان، جاسوسانی با مواجب معین داشت.^{۷۹}

دیوان قضا در مرکز هر استان فقیهی منصب قضا داشت و در شهرها و توابع نیز قاضیانی زیر نظر او کار می‌کردند. تعیین قضات و رسیدگی به کار نهادهای دادرسی در کوره‌ها بر عهده دیوان قضای مستقر در پایتخت بود که قاضی‌القضات بر آن ریاست داشت. قاضی‌القضات بخارا و نیشابور را امیر یا وزیر انتخاب می‌کرد.

قاضی وظیفه فصل منازعات و خصومات و استیفای حقوق از بازدارنده و رساندن حق به صاحب آن را به عهده داشت و به همه مرافعات و مسائل حقوقی رسیدگی می‌کرد. البته رسیدگی به جنایات در حیطه وظایف صاحب شرطه بود و تخطی‌های سیاسی و تظلمات مالی از دولت‌مردان را ناظر یا والی مظالم رسیدگی می‌کرد. کار مظالم علاوه بر انصاف قضا مستلزم قدرت و نفوذ اجرایی نیز بود؛ از این رو، امیر یا قاضی مبسوط‌الید آن را به عهده می‌گرفت. در بخارا و نیشابور، به جز مجالس دادرسی، هفته‌ای دوبار مجلس مظالم برپا می‌شد. این آیین که مقدسی آن را در جهان اسلام بی‌مانند دانسته، در زمان غزنویان و سلجوقیان ادامه یافت. در کشور سامانیان مذهب فقهی حنفیان اکثریت داشت. برخی ولایات هم از مذهب شافعی پیروی می‌کردند. از این رو، قضات منحصرأ از میان این دو گروه انتخاب می‌شدند.^{۸۰}

دیوان حِسبه حِسبه از دیدگاه فقهی، وظیفه‌ای دینی بود که متصدی آن، که اصطلاحاً مُحْتَسِب نامیده می‌شد، در زمینه امر به معروف و نهی از منکر بر کار اصناف و بازاریان نظارت می‌کرد. محتسب در واقع مأموریتی دینی و اجتماعی و اقتصادی را عهده‌دار بود و از این رو می‌بایست به فقه و قضا آشنا و به عدالت معروف باشد.^{۸۱} متأسفانه درباره چندی و چونی کار این دیوان در زمان سامانیان آگاهی چندانی نداریم.

دیوان اوقاف در زمان سامانیان سنت دینی وقف رواج داشت و امیران و دولت‌مردان و مردم نیکوکار اموال و املاکی وقف مصالح عمومی، مانند مساجد، مدارس، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها، رباط‌ها، رودها، پل‌ها و یا اشخاص و خاندان‌ها و گروه‌های خاص می‌کردند. امیراسماعیل بن احمد، املاکی را خرید و بر رباط‌ها و علویان و فقرا و ورثه و موالیان خویش و مسجد جامع وقف کرد. امیر ابوالمظفر سمرقندی، شاهزاده سامانی نیز اوقافی به صُفَه طلبه حدیث در سمرقند اختصاص داد. ابوسعید خرگوشی، فقیه و زاهد شافعی هم در نیشابور بیمارستانی ساخت و بر آن وقف بسیار کرد. موقوفه‌هایی را که در بسیاری از مناطق کشور برپا شده بود، دیوان اوقاف، در بخارا، اداره می‌کرد.^{۸۲}

دیوان سپاه در دیوان سپاه، اصل و مرجع تمام امور، دفتری بود که «جَریدهٔ سَوداء» نام داشت و در آن، عدهٔ افراد هر فرمانده در سال و مشخصات و مقرری آنان ثبت می‌گردید.

یکی از زیرمجموعه‌های مهم در تشکیلات دیوان سپاه، «دیوان عَرَض» بود که متصدی آن را عارض می‌خواندند. وی نام سپاهیان را در ضمن حقوق‌بگیران ثبت می‌کرد و مواجب و عطایا و احیاناً اقطاعی را که به آنان واگذار می‌شد، تعیین و پرداخت می‌کرد. عارض هم چنین سپاه‌های از خصوصیات سلاح‌ها و اسب‌های سپاهیان تهیه می‌کرد.

سپهسالار خراسان که در نیشابور می‌نشست، فرماندهٔ کل اردوی سامانی و عالی‌ترین مقام نظامی دولت بخارا بود و امیران بزرگ و نام‌آور به این سمت منصوب می‌شدند. در سمرقند، پایگاه مهم غازیان و شهر پررونق تجاری، نیز لشکریان سامانی به فرماندهی سپهسالار مستقر بودند.^{۸۳}

سامانیان به سبب نزدیکی با مناطق گستردهٔ کافر نشین ترکستان و هم برای تقویت بنیهٔ رزمی خود در برابر قدرت‌های اسلامی رقیب، منظم‌ترین سازمان نظامی را پدید آوردند. عنصر اصلی سپاه سامانیان، غلامان ترک بودند.

گروهی از سپاهیان و فرماندهان آموزش دیده نیز خاستگاه خراسانی داشتند و به گفته ابن حوقل، از خاندانهای اصیل و کهن ایرانی، یعنی آزادگان و دهقانان بودند.^{۸۴} بعداً نیز دسته‌هایی از گیل و دیلم و کرد و عرب به لشکریان سامانی پیوستند. سربازان داوطلب را مُطَوَّعَه می خواندند و آنان که با کافران می جنگیدند، عنوان افتخارآمیز غازی داشتند.

در جنگ دو روش عمده وجود داشت؛ یکی گِرادیس (جمع گردوس به معنی دسته و گروه) بود که در آن، سپاه به دسته‌ای چند تقسیم می گردید و تحت امر فرمانده خود به شیوه حمله تن به تن با دشمن درگیر می شد. دومین روش ترتیب دادن سپاه در پنج رکن بود، بدین قرار: مقدمه، ساقه، میمنه، میسر و قلب.^{۸۵}

دیوان مملکت خاصه املاک اختصاصی امیران سامانی را نهادی به نام دیوان مملکت خاصه یا دیوان ضیاع اداره می کرد. چنان که امیراسماعیل و امیران پس از او در جوی مولیان، کاخ‌ها و کوشک‌ها و بوستان‌ها ساختند. به جز این، بعضی روستاها و نواحی جزو املاک سلطنتی شد و از پرداخت مالیات معاف گردید.^{۸۶}

دیوان آب رود بزرگ مُرغاب (یا مَرَوین) که در شمال غربی افغانستان و جنوب شرقی ترکمنستان کشیده شده، منبع اصلی کشاورزی این منطقه بود. در مسیر سفلی این رود، شهر مرو، محل تشکیلات دیوان آب قرار داشت. در آنجا مقدار آب مصرفی هر مالک و خراج او، که بر مبنای مقدار آب مصرف شده بود، ثبت می گردید. سد مرو در شش فرسخی شهر قرار داشت و ده هزار نگهبان تحت امر میراب یا میررود (امیرالماء) از آن محافظت می کردند. میررود گزارش‌های اندازه‌گیری آب را سریعاً با برید ویژه به دیوان آب می فرستاد و از آنجا پیک‌ها، گزارش را به تمام متصدیان شاخه‌های رودخانه می رساندند تا آب را برابر اندازه داده شده بخش بندی کنند.^{۸۷}

فصل چهارم

وضع اجتماعی

۱. **خاندان‌های قدیم ایرانی** پس از فتح ایران به دست مسلمانان، بقایای دودمان‌های ساسانی و اشراف و دیگر طبقات ممتاز جامعه ایرانی تا دیری پایگاه خود را در جامعه جدید و در ارکان تشکیلات اداری حفظ کردند. در منابع اسلامی «اهل بیوتات» عنوانی است که به اشراف اطلاق شده است. این عنوان در آغاز عصر اسلامی به بازماندگان خاندان‌های برجسته و نجبا و شاهزادگان عصر ساسانی (= واسپهران) اختصاص داشت. در دولت سامانیان، که بنا بر روایات، از تبار بهرام چوبین بودند، اهل بیوتات با حرمت می‌زیستند و بسیاری از شخصیت‌های برجسته دستگاه سامانی نَسَب خود را به خاندان‌های شاهی و بزرگان و آزادگان می‌رساندند.

دهقانان یا کدخدایان از دیگر طبقات مهم جامعه ساسانی بودند که پس از فتوح اسلامی، بسیاری از آنان به اسلام گرویدند و جایگاه خود را تا اواخر روزگار سامانیان حفظ کردند. دهقانان رؤسای قرا و اشراف زمین‌دار بودند که در تشکیلات اجتماعی عهد ساسانی اداره امور محلی، از جمله جمع‌آوری خراج را به عهده داشتند. این طبقه در زمان سامانیان، به جهت پای‌بندی به آداب و رسوم خود، بیش از دیگر طبقات اندیشه‌ها و آیین‌های ایرانی را حفظ کردند و بر زندگی اسلامی تأثیر گذاردند.

در زمان سامانیان شمار زیادی از اهل بیوتات و دهقانان در تاریخ و

فرهنگ اسلامی درخشیدند و در حدیث و فقه و قضا و ادب نام آور شدند. از نیمه دوم سده چهارم هجری قمری طبقه دهگنان به سبب رونق زندگی شهری و تمرکز قدرت در دستگاه اداری سامانیان، و رواج رسم اقطاع (تیول‌داری)، به انحطاط گرایید و عنوان دهقان، دیگر به معنی رعیت هم به کار می‌رفت. این امر یکی از عوامل آغاز ترکی شدن ماوراءالنهر و هجوم سیل آسای قبایل ترک در جهان اسلام بود.^{۸۸}

به جز ترک‌ها، عرب‌ها نیز در شهرهای مهم سامانیان، مانند بخارا، سمرقند، نیشابور، مرو و هرات حضور داشتند و گاه به صورت گروه‌های متمایزی می‌زیستند. برخی از اعراب شیوه زندگی بادیه‌نشینی و بیابان‌گردی را در قلمرو سامانیان، مانند بیابان مرو و جوزجان، حفظ کردند. سکونت طوایف عرب در خراسان و ماوراءالنهر، در طول زمان تأثیرات متقابل اجتناب‌ناپذیری بر حیات فرهنگی و اجتماعی بر جای گذاشت.

۲. آداب و آیین‌ها علاوه بر شعائر اسلامی که در سراسر جهان اسلام با شور و دل‌بستگی بزرگ داشته می‌شد، در ایران، به‌ویژه قلمرو سامانیان، آداب و آیین‌های دیرین ایرانی در دربار و هم در میان عامه مردم معمول بود که برخی از آنها به مثابه سنت‌های کهن تا به امروز برپاست. از قدیم‌ترین این آیین‌ها، نوروز بزرگ‌ترین جشن ملی ایرانیان است که بنا بر روایات اساطیری از زمان پادشاهی جمشید مرسوم شده است. فردوسی شاعر بزرگ عصر سامانیان گوید:

جهان انجمن شد بر تخت او	شگفتی فرو مانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هُرمز فرودین	بر آسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرّخ از آن روزگار بما ماند از آن خسروان یادگار
جشن نوروز در اول بهار، روز اول فروردین ماه (درگاه شماری ایرانی، روز
اول هر ماه را هَرْمُز یا اورْمُزد می نامیدند) برپا می شد و تا روز ششم این ماه که
روز نوروز بزرگ بود، ادامه می یافت. هدیه دادن به امیران و بخشش امرا به
مردم در این روز معمول بود. امیران سامانی در این موسم به سپاهیان خود
خلعت های بهاری و تابستانی می دادند. ابو غَسَّان تمیمی نیز کتابی را که به نام
ادب النفس تألیف کرده بود، به امیر نصر بن احمد تقدیم داشت. شاعران دربار
سامانی، همچون ابن مطران چاچی و حسن بن مؤمِل حربی قصایدی با عنوان
«نیروزیه» در وصف این جشن سروده اند.^{۸۹}

مهرگان (در عربی مهرجان) نیز از اعیاد بزرگ باستانی است که براساس
داستان های ایرانی، به یاد روز در بند کردن ضحاک ستمگر به دست فریدون،
یا روز مرگ مهر پادشاه ایرانی، و یا روز پیدایش آفتاب (مهر) جشن گرفته
می شد. حکیم طوس، ابوالقاسم فردوسی، چنین سروده است:

فریدون جو شد بر جهان کامکار	ندانست جز خویشتن شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی	بیاراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سرِ مهر ماه	به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

...

زمانه بی اندوه گشت از بدی	گرفتند هر کس ره ایزدی
دل از داورها بپرداختند	به آیین یکی جشن نو ساختند

...

پرستیدن مهرگان دین اوست	تن آسانی و خوردن آیین اوست
اگر یادگار است از او ماه مهر	بکوش و برنج ایچ منمای چهر

جشن مهرگان را در قدیم، برابر با اول زمستان و بعدها در روز مهر (شانزدهم
از ماه مهر) برگزار می کردند. در دولت سامانیان، جشن مهرگان شکوهی

خاص داشت و رسم هدیه دادن به بزرگان و امیران، و اکرام امرا به مردم در این روز برقرار بود. امیران سامانی در این روز به سپاهیان خود جامه های پاییزی و زمستانی هدیه می دادند. شعرای سامانی، مانند سهل بن احمد مستوفی نیشابوری و محمد بن حامد خوارزمی قصایدی موسوم به «مهرجانیه» در وصف این روز سروده اند.^{۹۰}

سده (در عربی سَدَق) از دیگر جشن های مهم ایران باستان است که هر ساله در دهم بهمن ماه به یاد روز پیدایش آتش به دست هوشنگ پیشدادی جشن گرفته می شد. فردوسی سراینده شاهنامه چنین گوید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته و لیکن ز راز از این طبع سنگ آتش آمد فراز

...

...

شب آمد بر افروخت آتش چوکوه همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار
جشن سده در صدمین روز زمستان بزرگ باستانی واقع می شده و از آیین های
آن آتش افروختن و هدیه دادن بوده است. در جشن سده، شعرا نزد امیر سامانی
بار می یافتند و در قصایدی که به نام «سذقیه» می سرودند، بدو تهنیت می گفتند.
در شبی که سی و یکمین جشن سده را در زمان امارت نصر بن احمد
برگزار می کردند، عباس اَرُخسی شاعر سمرقندی، قصیده ای در تبریک این
عید سرود که مطلع آن این بود:

مهتر بار خدایا ملک بغدادا سَدَق اِسی او یکم بر تو مبارک بادا
گویند نصر ذکر مدت امارت خود را در این بیت به فال بد گرفت و باقی
قصیده را نشنید و پس از آن، سالی نگذشت که بمرد.^{۹۱}

چهارشنبه سوری جشن عمومی دیگری بود که هر سال شمسی در شب آخر

چهارشنبه اسفندماه می‌گرفتند. نرشیخی در تاریخ بخارا از این جشن به نام سوری یاد کرده و حکایتی از تداول آن در زمان سامانیان آورده است. وی می‌گوید:

«آنگاه امیر سدید (منصور بن نوح) به سرای بنشست. هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری، چنان‌که عادت قدیم است، آتشی عظیم افروختند، پاره آتش بجست و سقف سرای درگرفت و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب به جوی مولیان رفت».

افزون بر این، جشن‌های بسیار دیگر در قلمرو سامانیان معمول بود. حفظ این رسوم و تجدید دایمی آنها موجب می‌شد که ایرانیان خاطرات باستانی و تاریخی خود را پیوسته زنده و تازه نگه‌دارند. به جز اعیاد، آدابی کهن که بیشتر یادگار سنت‌های باستانی زرتشتی بود، در شهرها رواج داشت. از جمله، مردم بخارا در سوگ سیاوش سرودهای عجیب داشتند که مطربان آن سرودها را کین سیاوش می‌گفتند.^{۹۲}

آیین استقبال از امیران، از دیگر رسوم معمول در دولت سامانیان بود. به هنگام ورود امیر، شهر را آذین می‌بستند و شادمانه بر اوزر و سیم نثار می‌کردند. سرگرمی‌ها و بازی‌های رایج امیران و درباریان سامانی، چوگان و شطرنج و تیراندازی و شکار بود. در میان عامه مردم، اسب‌دوانی و تیراندازی از ورزش‌های رایج بود که علما هم آن را تأیید می‌کردند. در پایتخت سامانیان، بازی شطرنج، در محافل دوستانه، رواج یافته بود. حتی ابوطیب ضلعوکی (درگذشت ۴۰۴ ق) فقیه و مفتی صاحب‌نام شافعی به روابودن بازی شطرنج فتوا داده بود.^{۹۳} البته این رأی مقبول همه فقها نبود.

علما و ادبا در میهمانی‌ها و محفل‌های دوستانه به نقل ظرایف ادبی و لطایف اخلاقی و مناظرات علمی می‌پرداختند. داستان‌سرایان و مذکران در قلمرو سامانیان، شب‌ها محافلی ترتیب می‌دادند و به نقل مسائل علمی، افسانه‌های پیشینیان، مطایبات و نظایر آن می‌پرداختند.

در اطراف شهرها، قُرا و بوستان‌هایی سرسبز بود که مردم برای گذران اوقات فراغت بدان‌جا می‌رفتند. مجالس نوش‌خواری بیشتر در خانه‌های اشراف و دهقانان متداول و اسباب و آلات موسیقی در آنها معمول بود. غلامان و کنیزکان نیز به فراوانی از بلاد ترک به غنیمت گرفته می‌شدند و آنان که در ساز و آواز مهارت داشتند، به دربار امیران سامانی و خانه‌های بزرگان و سران و عموم مردم راه می‌یافتند.^{۹۴}

کمک به نیازمندان و مصیبت‌دیدگان از آداب رایج در بین مردم خراسان و ماوراءالنهر بود. در آثار و منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی روزگار سامانیان گزارش‌های پراکنده‌ای دربارهٔ وضع کشاورزی، صنعت، تجارت، بازارها، بزم‌ها، جشن‌ها، آیین زناشویی، خوراک و پوشاک، و در مجموع چگونه‌زیستن و سرانجام مراسم ماتم و سوگواری در سرزمین سامانیان، می‌توان یافت. این کشور پهناور به سبب تنوع آب و هوا، به آبادانی، فراوانی نعمت‌ها، گونه‌گونی محصولات کشاورزی و دامی، تولیدات صنعتی، رونق بازرگانی، رفاه و ثروت سرشار و فراخی زندگی معروف بود.^{۹۵}

فصل پنجم

زندگی اقتصادی

در زمان سامانیان، به جهت امنیت و آسایش داخلی، و از برکت جاده ابریشم، که از روزگار قدیم، چین را به سواحل مدیترانه پیوند می داد، تجارت رونق فراوان داشت و محصولات کشاورزی و کانی و صنعتی کشور سامانیان به نقاط دوردست صادر می شد. یک راه ابریشم از دریا بندر شانگهای در شرق چین آغاز می شد و به مهم ترین شهر ترکستان چین، یعنی کاشغر می رسید. پس از آن از سمرقند و بخارا (یا از بلخ) و مرو و نیشابور می گذشت و با گذر از ری و همدان به بغداد می رسید و سرانجام به قسطنطنیه و نیز و سایر شهرهای کشورهای غربی و سواحل مدیترانه منتهی می شد. کاروانهای تجاری به قافله سالاری بازرگانان ایرانی (سمرقند و بخارا) و ترکان اویغوری در این جاده مهم تاریخی در رفت و آمد بودند و کالاهای مشرق زمین مانند سنگهای قیمتی، ظروف، ادویه، عطر، پوست، کاغذ، مصنوعات فلزی، پارچه، و به ویژه ابریشم چینی را در مغرب می فروختند و در عوض کالاهایی مانند اسبان اصیل ایرانی را با خود می بردند. در نتیجه، شهرهای مسیر این جاده، آباد و از مراکز مهم داد و ستد اقتصادی بود.^{۹۶}

به جز این، جادههای بسیاری شهرها را به یکدیگر متصل می کرد و حرکت کاروانها را میسر می ساخت. در طول این جادهها کاروانسرا (= خان و رباط)هایی برای توقف و اقامت موقت مسافران و بازرگانان ساخته شده بود. در

خراسان و ماوراءالنهر در هر شهر و بیابان و به هر منزل رباطی ساخته بودند. بسیاری از این رباطها را افراد نیکوکار در ماوراءالنهر تأسیس و اوقافی برای آنها معین کرده بودند. گفته می‌شد در ماوراءالنهر بیش از ده هزار رباط بود که هرگاه کاروانی بدان‌جا می‌رسید علف ستوران و طعام مسافران را می‌دادند. مردم این دیار در فراخ‌دستی و مهمان‌نوازی چنان بودند که گویی همه ماوراءالنهر یک خانه بود. چون غریبی از راه می‌رسید، هرکس بدون چشم‌داشت در خدمت او می‌کوشید و در این کار بر یکدیگر پیش‌دستی می‌کردند. افراد متمول هریک کوشک و مهمان‌خانه‌ای برای پذیرایی از غریبان ساخته بود. در تابستان در همه خانه‌ها و سرمحله‌ها و مسجدها و رباطها و محل‌های اجتماع مردم، آب یخ سیلی می‌نهادند.^{۹۷}

در قلمرو سامانیان در هر منزل مأمورانی به نام راهدار مستقر بودند و وظیفه حفظ راه‌ها، واریسی برگ عبور (جواز) بردگان و کالاها و اخذ عوارض از آنها را به عهده داشتند. در این سرزمین عوارض سبک بود. سنگین‌ترین عوارض بر ساحل جیحون بود که در بازرسی سخت می‌گرفتند و برای عبور هر غلام و کنیزک و زن کنیز مبلغی می‌گرفتند.^{۹۸}

۱. تجارت برده تجارت بردگان ترک یکی از منابع پرسود در عصر سامانیان بود. همچون دوره طاهریان، بخشی از هدایا و گاه خراجی که سامانیان به بغداد می‌فرستادند، بردگان ترک بود. این بردگان را که در «غزو» و جهاد مسلمانان، در سرزمین کافر نشین ترکستان، گرفته بودند به مناطق سرحدی فرغانه و اسپجانب می‌آوردند و در بازارهای برده‌فروشی ماوراءالنهر می‌فروختند. منبع عمده اقتصادی مردم خوارزم نیز بازرگانی بردگان ترک بود. افزون بر این، از سرزمین خَزرها و بلغارها (در قفقاز و ماوراء قفقاز و جنوب روسیه) بردگان ترک و غیرترک، مانند صِقْلاب و خزر و روس به خوارزم

می آوردند و از آن جا صادر می کردند (صقالبه عموماً به سفیدپوستان اسلاو گفته می شد). بخشی از بردگان نیز از ناحیه کوهستانی دیلم در ساحل جنوبی دریای خزر، و سرزمین کوهستانی غور (امروزه هزارستان در افغانستان مرکزی) گرفته می شدند.^{۹۹}

بردگان برای کار و خدمت در کاخ ها و منازل و یا انجام وظیفه نظامی به کار گرفته می شدند. ترکان به جهت حس وفاداری و دلیری و مهارت در سوارکاری و تیراندازی، و مقاومت در برابر سختی ها، درواقع هسته اصلی سپاه سامانیان بودند. از میان همین بردگان سپاهی، کسانی هم چون قراتکین، آلتکین، سبتکین، بکتوزون، تاش و فائق خاصه به مدارج عالی درباری (مانند حاجب بزرگ) و سپهسالاری رسیدند. الپتکین خود دولتی را در غزنه بنیاد نهاد (غزنویان) که جانشینان او (سبتکین و سپس پسرش محمود) دولت سامانیان را برچیدند و وارث ملوک آنان گشتند.

امیران سامانی دسته های متشکلی از بردگان ترک داشتند و محافظان خود را از میان آنها انتخاب می کردند. کنیزکان و غلامانی که در ساز و آواز مهارت داشتند در دربار خدمت می کردند. عده ای از آنان نیز به اندرون یا حرم امیر راه می یافتند. از این رویکی از وظایف رایج در دربار، اخته کردن غلامان بود که متصدی خاص داشت. بنا به گفته مقدسی (در حدود ۳۷۰ ق) بخشی از خراج خراسان، ۱۰۱۲ برده بود که سالانه گرفته می شد. امیران سامانی برای عبور بردگان از قلمرو خود مقرراتی وضع کرده بودند. برای هر غلام بچه، جواز و هفتاد تا صد درهم، و برای هر کنیزک همین مبلغ بدون جواز، و برای هر زن کنیز بیست تا سی درهم می گرفتند.^{۱۰۰} ابن حوقل (درگذشت پس از ۳۶۷ ق) ضمن ستایش از بردگان ترک به جهت قیمت و نیکویی شان، می گوید، در کاخ های سامانیان و اشراف و سرداران خراسان، شمار فراوانی از غلامان و کنیزکان خدمت می کردند. وی در خراسان بارها شاهد بود که برده ای تا سه هزار دینار به

فروش می‌رسید و قیمت کنیزکان نیز به همین مقدار بود.^{۱۰۱}

۲. کشاورزی و دامداری کشور سامانیان سرزمینی بود پهناور با تنوع آب و هوا. رودهای بزرگ و کوچک و چاه‌ها و کاریزها و زمین‌های حاصلخیز، این سرزمین را به قطب بزرگ کشاورزی، باغداری و دامداری تبدیل کرده بود. ماوراءالنهر در سراسر دنیا به برکت‌ها و نعمت‌های بسیار و خرمی و شادابی مشهور و تنها سرزمینی بود که در آن قحطی رخ نمی‌داد. محصولاتش وصف‌ناشدنی و آب‌ها و چراگاه‌ها و چهارپایانش بسیار بود. خراسان نیز به خوبی هوا و بهداشت و زمین‌های حاصلخیز، دشت‌های خرم، گوسفندان بسیار و میوه‌های گوارا معروف بود.

رودهای بزرگ مَرورود یا مرغاب، و رود سُغد با شاخه‌های بسیار آنها منبع اصلی کشاورزی این منطقه بود.^{۱۰۲} برای آبیاری زراعت‌ها در زمین‌های مرتفع، از وسایلی مانند دولاب و دالیه استفاده می‌شد، اما در زمین‌های پست، آب بدون اینها جریان می‌یافت. زمین‌هایی را که با ابزار یا بدون ابزار با آب رودها و جوی‌ها مشروب می‌شد، سَقی، و به مزارع دیم بَخِیسی می‌گفتند.^{۱۰۳} کشت محصولات زراعی و کاشت درختان گوناگون میوه و وجود چراگاه‌ها و مراتع وسیع، این منطقه را از هر جهت بی‌نیاز و افزون بر این، تأمین‌کننده نیاز دیگر مناطق ساخته بود.

بخارا میوه‌هایی خوب و خوش داشت. در آبادی‌های اطراف آن برنج، غله و پنبه بسیار کشت و گوشت و لبنیات به حد وفور تولید می‌شد. در سُغد سمرقند و آسروشنه و قَرغانه و چاچ میوه فراوان به دست می‌آمد. نیشابور به داشتن انواع میوه، سبزی و غله و گوشت و نان فراوان شهرت داشت. طاببران، بزرگ‌ترین شهر طوس نیز به انبوهی میوه‌ها و ارزانی خوراک، آبی‌زرد به حاصلخیزی زمین و نعمت‌های گوناگون، خاوران به آبادانی و ثروتمندی و آب گوارا و گوشت نمک‌سود، بلخ به برکات و میوه‌ها از هر دست و غلات

چون گندم، برنج، جو، انگور، کشمش و شیرۀ آفتابی، کنجد، گردو، بادام، مرکبات و سبزی‌ها موصوف بود. و چنین بود خوبی و لطافت میوه‌ها، گوارایی آب‌ها، فراوانی گوشت، لبنیات و طعام در مرو شاهجان، ناحیهٔ بیهق، نسا، اسفزار، جُبوشان (قوچان)، طَبَسین، هرات، پوشنگ، بادغیس، جام، غزنین، تون، سرخس، ولوالج، باخرز، خواف و قاین.

سرزمین خوارزم نیز به فراخی نعمت، انبوهی خواربار، میوه‌های مرغوب، وفور روغن ماهی، فندق، عسل، عنب، مویز، کنجد و فراورده‌های شیری شهرت داشت. گوشت فراوان و ماهی منجمد و هندوانهٔ بسیار معروف، که آن را درون ظرف‌های سربی در یخ نهاده، تا بغداد به دربار خلفا می‌بردند، از جمله اقلام صادراتی خوارزم بود.^{۱۰۲}

بر رودخانه‌ها، آسیاهای آبی تعبیه شده بود و در پاره‌ای شهرها، همچون سرخس، آسیاهایی بزرگ (خَراس) داشتند که با چهارپایان می‌گردید.

در بسیاری از شهرها، جوی‌هایی از رودخانه‌ها کشیده بودند که در خانه‌ها و باغ‌ها جریان می‌یافت و آب آشامیدنی مردم را تأمین می‌کرد. در بعضی جاها، مانند نیشابور و شهرهای قُهستان، از قبیلهٔ طبسین، طبس و جُنابذ (گناباد) از آب کاریز و چاه استفاده می‌کردند.^{۱۰۵}

در نواحی سرخس چراگاه بسیار بود و مردم آن بیشتر به بازرگانی شتر می‌پرداختند. در بلخ نیز بهترین چهارپایان تربیت می‌شدند و شتر بُختی (شتر قوی و بزرگ خراسانی) آن فراوان و معروف بود. در ناحیهٔ خَتَل، غور، زَم و بیابان‌های خوارزم، ستوران نیکو و فراوان به دست می‌آمد. بهترین گوسفندان را از ترکستان و ولایت غُز می‌آوردند. از ناحیهٔ گوزگان (جوزجان) پوستی معروف به سَخْتیان گوزگانی صادر می‌شد. از خَرخیز (شهری در ترکستان) مشک و از تَبَت و خزر، پوست روباه و فَنک (روباه خال‌دار) و سمور و سنجاب به ماوراءالنهر و خوارزم می‌آوردند و از آن‌جا برای نقاط مختلف بار

می‌گرفتند. از غرَجستان و ترکستان و خُتَل اسب‌های نیکو و استر می‌آوردند. ۱۰۶

۳. معادن و صنایع وفور منابع کانی در خراسان و ماوراءالنهر و استخراج آنها، مواد لازم را برای فعالیت کارگاه‌های صنعتی و ظهور صنعتگران ورزیده و هنرمند فراهم ساخت. در کوه‌های نیشابور و طوس، کان فیروزه و آهن بود. شهرهای «کوه‌سیم»، چارپایه (جاریانه) و به‌ویژه پنجشیر (پنجهیر) که امروزه در افغانستان قرار دارند، به معادن سرشار نقره معروف بودند. از بدخشان لعل و لاجورد و مشک و از مرو، مس به دست می‌آمد و در کوه‌های غور معدن‌های طلا و نقره وجود داشت. ماوراءالنهر نیز دارای معادن بسیار طلا و نقره و جیوه و آهن بود. وَخَان در شمال شرقی افغانستان، معادن طلا و نقره فراوان داشت و در این دیار، در کنار رودها و سیلاب‌ها، مردم به گردکردن زراب مشغول بودند. هم‌چنین بود ولایت خوارزم، بُتْم (بُتْمَان) در عُلیای جیحون، و سمرقند. چنان‌که از بُتْم، زاج و نوشادر و از کوهک نزدیک سمرقند، سنگ آهک و سنگ آبیگینه نیز به دست می‌آمد. فرغانه ثروتی سرشار از کانی‌های گوناگون داشت. از آن‌جا نوشادر، زاج، آهن، جیوه و مس و سرب و طلا و فیروزه و نفت و قیر و زفت و زغال سنگ استخراج می‌شد. سالانه ۱۳۰۰ ورقه نازک آهنی، به‌منزله بخشی از خراج خراسان و ماوراءالنهر، به خزانه می‌رسید. از مس در ساختن اثاث منزل، از جمله دیگ‌های بزرگ، استفاده فراوانی می‌شد و سمرقند به تولید آن معروف بود. آهن هم در ساختن لوازم خانگی مانند چاقو، قیچی و جنگ‌افزارهایی چون شمشیر و نیزه و خنجر و زره و خود، و درهای بزرگ شهرها (مانند بخارا) به کار می‌رفت. یکی از موارد استفاده سرب بسترسازی جوی‌ها بود.

کاخذ سمرقند یکی از محصولات منحصربه‌فرد این شهر بود که در تمام جهان اسلام از آن استفاده می‌کردند. شهرت بسیاری از افراد عادی و محدثان

سمرقند به «کاغذی» گویای رواج کاغذسازی و تجارت پرسود این کالای مهم، در آن روزگار است.

در طوس دیگ‌های سنگی خوب، و در رَیْنَجَن از نواحی سمرقند، کاسه‌های اسپیدروی ساخته می‌شد. کارگاه‌های روغن‌کشی از کنجد و دیگر دانه‌های روغنی در نسا و ایبورد و بلخ و ولوالج و بخارا دایر بود و تولید صابون در شهرهایی چون بلخ و ترمذ رواج داشت.^{۱۰۷}

۴. بازار در کنار مسجد که مرکز فعالیت‌های دینی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان بود، بازار نیز محل تلاش‌ها و تکاپوهای اقتصادی و معیشتی و فعالیت‌های صنفی، و بخش مهمی از شهر اسلامی به شمار می‌آمد. بازار معمولاً در جوار مسجد، در شارستان، و در شهرهای توسعه‌یافته بیشتر در ربض قرار داشت. در بازار، مردم و بازرگانان برای خرید و فروش و داد و ستد کالا و متاع خود گرد می‌آمدند. بازارهای دایمی در طول سال باز بود و بازارهای موقت در روزهای معینی از هفته یا سال برپا می‌شد.

بازارهای بخارا در میان ربض بود و دروازه‌های متعدد داشت که دو در به سوی مسجد ماخ باز می‌شد. در سال ۳۲۵ ق تیمچه‌های بازار بخارا، از جمله تیم کفشگران، بازار صرافان و بزازان، همه در آتش سوخت و افزون بر صد هزار درهم به مردم بخارا زیان رسید.

هم‌چنین در درون و بیرون شهر بخارا بازارهای موسمی در روزهای معینی از سال برپا می‌شد که مردم گرد می‌آمدند و بازرگانی می‌کردند.^{۱۰۸} در شهر طَواوِیس از نواحی بخارا، هر سال در روز معین جمع بسیاری از مردم ماوراءالنهر گرد می‌آمدند و به داد و ستد می‌پرداختند.^{۱۰۹}

بازارهای نیشابور نیز در ربض واقع بود. در آنجا دو بازار اصلی بود؛ یکی در سمت مشرق که چهارسوی بزرگ می‌خواندند و دکان‌های آن در هر سو

کشیده شده بود و تا گورستان‌های اطراف امتداد داشت. بازار دیگر، چهارسوی کوچک بود که نزدیک دارالاماره قرار داشت.

نظم و ترتیب بناها و بازارهای پیشه‌وران در مرو بی‌نظیر بود و هر حرفه‌ای و صنفی بازار و راسته‌ای جداگانه داشت. در سمرقند، از بالای بام بازار جوی آبی از قلع، روان بود.

بازارهای بلخ گرداگرد مسجد شهر بود. در ترمذ نیز هر چند بنای خانه‌ها از گل بود، اما زمین کوچه و بازار بیشتر آجر فرش بود. در نومیجکت (بومیجکت) قصبه بخارا، و تونکت قصبه ایلاق (تاشکند کنونی) بازارها در شارستان و عمدتاً در ربض گسترده بود.^{۱۱۰} ده نوجکت نزدیک فرغانه، بازاری داشت که هر بهار به مدت سه ماه دایر بود. هر سال روزبازاری نیز در مرسمنده نزدیک دژک در سرزمین اشروسنه برپا و در آن افزون از صد هزار دینار داد و ستد می‌شد.^{۱۱۱}

۵. پول سامانیان تقریباً تمام منابع غنی طبیعی در شرق اسلامی را در تصرف خویش داشتند. ولایت بزرگ خراسان و ماوراءالنهر دارای معدن‌های بسیار طلا و نقره و دیگر معادن و سنگ‌های قیمتی بود. در زمان سامانیان چند نوع سکه در این ولایات رواج داشت که از نظر عیار و نرخ تسعیر متفاوت بود. این سکه‌ها عبارت بود از مُسَبَّی و غَطْرِیْفی و محمدی.

غَطْرِیْفی سکه سیاهی بود که نخستین بار آن را غَطْرِیْف بن عَطَا، والی خراسان (۱۷۴-۱۷۶ ق) با آلیاژ فلزهایی چون طلا و نقره و قلع و آهن و برنج زد. ارزش شش غَطْرِیْفی معادل یک درهم نقره خالص بود، اما بعداً شاید به دلیل تغییر نسبت‌ها در آلیاژ، با درهم نقره برابر و حتی از آن گران‌تر شد، به طوری که صد درهم نقره خالص را برابر با هفتاد غَطْرِیْفی می‌گرفتند. در بخارا و نواحی آن، تنها غَطْرِیْفی رایج و معتبر بود و خرید و فروش کالاها، املاک و بردگان، تعیین مهر زن و خراج، براساس این درهم صورت می‌گرفت. دینار

طلا در آنجا رواج نداشت، زیرا طلا در حکم کالا بود. شمش‌های خالص نقره نیز به منزله کالا صادر می‌شد. بر سکه غطریفی، مانند مسیبی و محمدی رایج در ماوراءالنهر، تصویری نقش بسته بود.

درهم مسیبی منسوب بود به مُسِیب بن زُهَیر صَبّی، والی خراسان (۱۶۳-۱۶۴ ق). درهم محمدی از ترکیب فلزاتی مانند آهن و مس و نقره و غیر آن ضرب می‌شد.

در برخی جاها مسکوکات دیگری نیز رواج داشت. چنان‌که درهم‌های «سمرقندی» زردرنگ، هر شش‌تای آن برابر یک‌دائق بود. درهم دیگری از جنس برنج، هر چهل‌تای آن یک‌دائق ارزش داشت. به جز آن، در سمرقند درهم‌های اسماعیلی و شکسته و دینار نیز معتبر بود. در خوارزم، درهم راکه وزن آن چهارونیم دائق بود، تازه (طازجه) می‌نامیدند. در آنجا درهم‌های تقلبی و مغشوش نیز متداول بود. در نسا و ابیورد یک‌درهم برابر چهاردائیک ارزش‌گذاری شده بود تا بازرگانان آن را، به دلیل کم‌ارزش بودن، خارج نکنند. از آن پس نقره از آنجا خارج نمی‌شد، بلکه نقره بدانجا برده می‌شد.^{۱۱۲}

سکه‌هایی به دست آمده است که امیران سامانی در آندرابه، بلخ، بامیان، پنجهر و ترمذ ضرب کرده‌اند. سامانیان مسکوک نقره به فراوانی ضرب کرده‌اند. بیشتر گنج‌های بزرگ نقره متعلق به سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری که در روسیه، لهستان و اسکاندیناوی از زیر خاک درآورده‌اند، درهم‌های سامانی‌اند. قدیم‌ترین مسکوکات سامانی سکه‌های مسینی بودند که احمد بن اسد در سال ۲۴۴ ق در سمرقند ضرب کرده بود. برخی سکه‌های رواج‌یافته در سال‌های ۲۵۰ و ۲۶۰ ق تداخل سکه‌های سامانیان و عباسیان بودند، اما ضرب منظم درهم‌های سامانی از حدود سال ۲۷۹ ق و زدن مسکوک زرین نیز حدود همان ایام در امارت اسماعیل بن احمد آغاز شد. با مرگ اسماعیل بن نوح المنتصر، اندکی بیش از یک قرن بعد، ضرب سکه‌های سامانی پایان می‌گیرد.

بیشتر دینارها و درهم‌های سامانی از انواع قراردادی و رسمی می‌باشند، اما برخی درهم‌ها با اندازه‌های بزرگ (با قطر تا ۴۸ میلی‌متر) وجود دارد که در ناحیهٔ هندوکش ضرب شده و بی‌تردید برای گردش محلی بوده است.

بیشتر سکه‌خانه‌های سامانی در خراسان و نواحی مجاور، در مشرق، بود. در سکه‌خانه‌های ۴۷ شهر مسکوک سامانی ضرب می‌شد؛ این شهرها عبارت بودند از: در قَرغانه، واقع در مشرق رود سیحون، شهرهای آخسیکت، اوزکند، تُونکْت، ایلاق، شاش (تاشکند)، فرغانه (آندیجان؟)، قُبا، مرغینان و نصرآباد؛ در سغد، میان دو رود جیحون و سیحون، شهرهای بخارا، سغد، سمرقند و طغمانی؛ در ماوراءالنهر، شهرهای اُشروسنه، آندیجاراغ، بَدخشان، بَنکْت، ترمذ، خُتَل، راشْت، زامین و صَغانیان؛ در سیستان شهرهای قُروان و قُراه؛ در خراسان، شهرهای آندرابه، بامیان، بلخ، پنجهر، طالقان، غَرَجستان، مرو، المِعدن، نیشابور و هرات؛ در قومس، شهر پیار؛ در گرگان، شهرهای استراباد و گرگان؛ در طبرستان شهرهای آمل و قَریم؛ در فارس، شهر شیراز؛ در جبال، شهرهای ساوه، قزوین، قم، کَرَج، ماه‌البصره، المَحمَدیه و همدان.^{۱۱۳}

۲. نمونه‌هایی از سکه‌های سامانیان



فصل ششم

معماری و هنر

از آثار هنری این دوره تصویر روشنی در دست نیست. بسیاری از آثار معماری نخستین این دوره یا از بین رفته است، یا در دوره‌های بعد شکل ظاهری آن را تغییر داده‌اند. پژوهش‌های باستان‌شناسی نیز به پایان نرسیده و نتایج پاره‌ای تحقیقات هنوز منتشر نشده است.

۱. معماری ساختمان خانه‌ها در خراسان و ماوراءالنهر، حتی در پایتخت و شهرهای مهم، مانند نیشابور و مرو و سمرقند و بلخ و هرات از گِل و سنگ بود و در ساختن سقف‌ها از چوب نیز استفاده می‌کردند. تأسیسات مهم شهر عبارت بود از شارستان یا شهرستان به منزله هسته اصلی شهر؛ قَهَنْدَز (عربی‌شده کهن‌دژ)، قلعه‌ای قدیم و مستحکم که درون یا بیرون شارستان بود؛ رَبْض که به نقاط مسکونی حول و حوش شهر می‌گفتند؛ مسجد جامع که در برخی شهرها، مانند مرو، چند تا بود؛ مُصَلّا یا نمازگاه عید که در بیرون شهر قرار داشت؛ سرای امارت و کاخ امیر یا والی؛ زندان که معمولاً درون قَهَنْدَز بود؛ بازارها بیشتر در ربض جای داشت؛ و بالاخره دیوار یا بارو، که به منظور حفظ امنیت شهر در برابر راهزنان و مهاجمان، پیرامون شهر کشیده شده بود. افزون بر این، بر گرداگرد پاره‌ای شهرها، مانند سمرقند و هرات، خندق بود که آب در آن جاری می‌کردند.

بخارا، پایتخت سامانیان در دشتی سرسبز قرار داشت. خانه‌ها از چوب و گل و سنگ ساخته شده بود و در اطراف آنها، قصرها و کوشک‌ها و باغ‌ها و محله‌ها و دِه‌ها چنان پیوسته و نزدیک بود که در آن میان فضای خالی یا ویرانه‌ای دیده نمی‌شد. مساحت ناحیه بخارا، که شهر بخارا بخشی از آن بود، به دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ می‌رسید که گرداگرد آن دیواری بزرگ کشیده شده بود. شهر بخارا را نُمُوجَکَت یا نُمُوجَکَت می‌خواندند که قصبه ناحیه بخارا بود. از دیوار بزرگ ناحیه بخارا تا شهر بخارا سه فرسنگ راه بود. مساحت شهر بخارا به یک فرسنگ در یک فرسنگ می‌رسید و دیواری جداگانه آن را احاطه می‌کرد. درون این دیوار، شارستان با بارویی استوار و هفت دروازه آهنین قرار داشت. مسجد جامع درون شارستان بود. قهندز بخارا در بیرون شارستان و چسبیده به آن قرار داشت که از همان آغاز محل سکونت امیران سامانی بود. زندان‌ها نیز در قلعه‌ای در قهندز واقع بود و میان قهندز و شارستان، کارگاه بافندگی بخارا جای داشت. قهندز دو دروازه داشت؛ یک در به سمت میدان ریگستان (محل دارالاماره) و دیگری به سمت مسجد جامع باز می‌شد. ربضی گسترده میان شارستان و دیوار شهر بود که دروازه‌ای چند داشت. بازارها در میانه ربض، درهایی جداگانه داشت. رود سُغَد از میان شهر می‌گذشت.

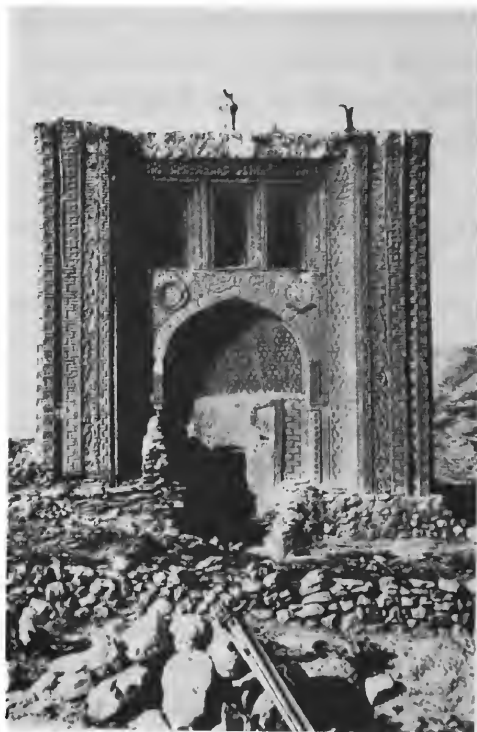
بخارا پرجمعیت‌ترین شهر خراسان و ماوراءالنهر بود. به گفته مقدسی، این شهر خیابان‌ها و بازارهایی فراخ، حمام‌هایی نیکو، آبی سبک، خوراک‌هایی گوارا و میوه‌های بسیار داشت. اما در اواخر روزگار سامانیان، آلودگی و پلیدی چهره شهر را زشت کرده و فساد در آن آشکار شده بود. استفاده از چوب در ساخت خانه‌های بخارا و پیوستگی آنها، گهگاه به حادثه‌ای منجر می‌شد. ترشخی از دو آتش‌سوزی عظیم در حدود سال ۳۱۴ و ۳۲۵ ق در بخارا یاد کرده است.^{۱۱۴}

مسجد مهم‌ترین و تقریباً تنها نشان ویژه بناهای نخستین اسلامی مسجد است. پس از فتح اسلامی، مساجد ستون‌دار در عراق و ایران، از جمله در شهرهای دامغان و نیشابور و مرو و بخارا و سمرقند تأسیس شد. اما از طرح و ترکیب نخستین مساجد اطلاع چندانی نداریم. در گزارش مفصل نرشخی دربارهٔ مساجد بخارا، با وجود بیان پاره‌ای جزئیات، از نحوهٔ ساختمان بنا سخنی به میان نیامده است. چنین می‌نماید که این مساجد صحن جنبی عریض‌تر و شاید بلندتر از دیگر مساجد داشتند. برخی از آنها نظیر مسجد نیشابور، که مقدسی از آن سخن می‌گوید، گنبد نیز داشتند که در جلوی محراب می‌ساختمند. دیوارهای بیشتر این مساجد از خشت بود؛ هم از این رو در متونی چون تاریخ بخارا از ویرانی این دیوارها سخن می‌رود. اما به کار بردن آجر در دیوارها و ستون‌های مساجد، دیگر رواج یافته بود.^{۱۱۵}

در مسجد **ئه گنبد بلخ**، دیوارها از خشت، و شش ستون بزرگ (با قطر ۱/۵۶ متر) آن از آجر بود. دیوارها و ستون‌ها را مانند همین مسجد با گچ می‌پوشاندند و گاه آنها را با گچ‌بری می‌آراستند. این گچ‌بری‌ها شبکه‌ای منظم از گل و بوته و برگ و میوه‌های مخروطی و غنچه‌هاست که با نمونه‌های موجود در نیشابور، افراسیاب (سمرقند)، یا سیاد نزدیک دوشنبه بی‌شباهت نیست، اما شکلی جذاب‌تر از گچ‌بری‌های مسجد نائین که احتمالاً در همان زمان ساخته شده، دارد. در «مسجد دیگ‌گران» روستای هزاره نزدیک بخارا، دو ردیف گنبد (هر ردیف سه تا) بنا را می‌پوشاند که گنبدهای سمت قبله از سه گنبد دیگر بلندتر است. در داخل، ستون‌ها کوتاه و زیرقوس طاق‌ها چین‌دار است. گنبدها روی پایه‌های سه‌گوش استوار است.

مسجد خیره‌نشان‌دهندهٔ سنت دیرینهٔ تالار ستون‌دار با ستون‌های چوبی و سرستون‌های کنده‌کاری شده است که چهارتای آن، کتیبه‌های قدیمی دارند. کنده‌کاری‌های چوبی بیشتر در شکل محراب نوک‌دار **اسکندر** در درهٔ

زرافشان، که اکنون در موزه دوشنبه است، و دیگر سرستون «مسجد آب بُردن» که اکنون در تاشکند، است باقی مانده‌اند. اصطخری می‌گوید، در مسجد آدینه یکند از نواحی بخارا محرابی ساخته بودند که در همه ماوراءالنهر، آراسته‌تر و زیباتر از آن نبود.^{۱۱۶}



۳. نمای بقعه عرب - آتا در تیم سمرقند،
ساخته شده در سال ۳۶۷ ق

دو نوع سقف در بناها معمول بود؛ یکی سقف مسطح غالباً چوبی که بر طاق‌های سنگین قرار داشت، نوع دیگر، که بهترین نمونه آن مسجد دامغان است، ساخته شده از طاق‌های ضربی دراز که مأخوذ از معماری ساسانی است.^{۱۱۷}

بناهای دیگر برخی از آرامگاه‌های تک‌گنبدی آجری، احتمالاً حاکی از تکامل تدریجی چنین ساختاری است. نمونه برجسته چنین بنایی آرامگاه امیراسماعیل سامانی در بخارا است که احتمالاً پیش از سال ۳۳۲ ق ساخته شده است. این بقعه، مکعبی است گنبددار که طول هر ضلع آن ده متر است. بنای مزبور از آجر ساخته شده و گنبد مرکزی بزرگی بالای آن را می‌پوشاند و چهار گنبد کوچک نیز در چهار گوشه بنا به چشم می‌خورد. از ویژگی‌های درون بنا منطقه انتقال از مربع به گنبد است که مرکب از بخشی شانزده ضلعی است که بر یک هشت ضلعی پایه نهاده شده است. پایه‌های سکنج از دو طاق موازی هم ساخته شده و بر نیم طاقی عمودی تکیه داده است، که به پیچ غلام‌گردشی که قسمت بالای بنا را طی می‌کند، نزدیک می‌شود. یکی از ویژگی‌های بنا، آجرکاری منقش و طرح‌دار است که از نمای هماهنگ و شکوهمند ساختمان حکایت می‌کند. به عقیده برخی محققان، چنین سبک بنایی که مرکب از گنبدی تنهاست که بر چهار ستون استوار است، مأخوذ از معماری پیش از اسلام ایران است.

دیگر بنا از این دسته، بقعه عرب - آتا در «تیم» سمرقند است که تاریخ بنای آن به سال ۳۶۷ ق بازمی‌گردد. سردر این بقعه مرکب از پیش طاقی مجرد و بزرگ و تقریباً دویعدی است. این طاق‌نما عجالتاً قدیم‌ترین نمونه پیش طاق شناخته شده است. آذین و آرایش بنا روی سردر تمرکز یافته و شامل آجرکاری و گچ‌بری است. دیگر ویژگی بنا در منطقه انتقال به گنبد است. در این جا نیز اصل ترکیب هشت ضلعی، مانند بقعه بخارا، دیده می‌شود، اما در

مجموع، الگویی ملایم‌تر از آن دارد.^{۱۱۸}

متأسفانه درباره معماری دیگر بناها، مانند کوشک‌ها و کاخ‌های امیران و فرمانروایان پیش از میانه سده پنجم هجری قمری اطلاعی در دست نیست. این کاخ‌ها را معمولاً در باغ‌ها می‌ساختند و با جدول‌بندی‌های ظریف و زیبا در آنها آب جاری می‌کردند. نمونه‌هایی از بناهای قرن‌های نخستین اسلامی در آسیای مرکزی یافت می‌شود. شمار زیادی از ساختمان‌های منفرد که در سُغد یا خوارزم پیدا شده کوشک یا قلعه نظامی بوده که به اشراف محلی تعلق داشته است، اما تعیین تاریخ دقیق بنای آنها آسان نیست. آگاهی ما از معماری رباط و مدرسه نیز مبتنی بر اسناد دوره‌های بعد، به‌ویژه منابع ادبی و تاریخی است. درباره آثار معماری معلوم پیش از سده پنجم هجری قمری شاید بتوان گفت که خراسان و ماوراءالنهر در عصر سامانیان و نخستین سلسله‌های ترک مرکز عمده معماری ایران بوده است.

شیایان توجه است که مهم‌ترین شیوه تزئین بنا گچ‌بری بوده، اما این تنها شیوه نبوده است. گذشته از آجرکاری که به صورتی ماهرانه و تماشایی در بخارا به کار رفته، و کنده‌کاری روی چوب، نمونه‌های فراوانی از نقاشی نمایشی نیز وجود داشته که پاره‌ای از آنها در نیشابور به دست آمده است.^{۱۱۹}

۲. هنرهای دستی از آثار این دوره، از جمله هنر مینیاتور، که گفته می‌شود نقاشان چینی، کتاب‌کلیله و دمنه را که به فرمان امیرنصر بن احمد سامانی، ابوالفضل بلعمی وزیر، به فارسی درج ترجمه کرده و رودکی به نظم درآورده بود و با تصاویری زیبا آراسته بودند، متأسفانه چیزی باقی نمانده است.^{۱۲۰}

سفالگری ظروف سفالی به دست آمده از دو مرکز عمده این صنعت، یعنی افراسیاب / سمرقند و نیشابور، گواه صادقی بر صنعت دوره سامانیان

است. تنه ظروف سرخ یا نخودی‌رنگ سفالی که پیش از اسلام نیز ساخته می‌شد، زمینه‌ای برای روکش‌های سفید، سیاه یا حنایی‌رنگ در زیر جلوه‌ای از لعاب شفاف شد. شیوه لعاب‌دادن سفالینه‌ها را نخستین بار صنعتگران خاور نزدیک اختراع کرده بودند. سفالگران خراسان و ماوراءالنهر به این نتیجه رسیده بودند که با حرارت دادن سفالینه‌ها می‌توانند بسیاری از رنگ‌ها



۴. بشقاب تخت قرن چهارم ق، افراسیاب / سمرقند

را ثابت نگه دارند. در واقع، اصالت سفالینه‌های مشرق ایران، در شیوه تزیین

آنها بود. این تزیینات از پنج منبع اقتباس شده بود: (۱) خط عربی که بر حاشیه بشقاب و کاسه سفالی نوشته می‌شد و بیشتر عبارت از کلمات قصار و امثال بود؛ (۲) تأثیر احتمالی سفالینه‌های دورنگ چینی که به رنگ سبز زنگاری و رنگ قهوه‌ای یا زرد تیره بود؛ (۳) تأثیر قوی طرح‌های منسوجات مانند نقش خال‌خالی یا مخطط و تصویرهای مدور و منقش به پرندگان، آهو و گل و بوته؛ (۴) نمادهای مذاهب مختلف؛ برای مثال، تعدادی سفالینه در نیشابور با صلیب، و در سمرقند با نقش ماهی یافت شده است؛ و (۵) صورت‌نگاری به‌ویژه در نیشابور: شکارچینی در پشت اسب، حاکمانی در حال جلوس و رقصندگانی در میان، که همگی با حیوانات و پرندگان عجیب احاطه شده‌اند.



۵. کاسه سفالی نیشابور

بشقاب‌های بزرگ و کوچک معمولاً با روکش سفید پوشیده شده و سطح سفید زمینه مطلوبی برای خطاطی بوده است. آفتابه و کاسه، اغلب با تورفتگی دوگانه، چراغ‌ها، دوات‌ها و حتی اسباب‌بازی، همه با مخلوطی از اکسید فلز و خاک رس خوب و سفیدرنگ شده‌اند. این آمیختن مانع از پس‌دادن رنگ در زیر لعاب شفاف می‌شود. ظرف‌های بدون لعاب، شامل آفتابه‌های لوله‌بلند که برخی دارای صافی هستند، کوزه، ظرف کدویی، دیگ‌های طبخ و انواع اجاق است. با این‌که تصویرهای جانوران و انسان را می‌توان به سنت‌های مختلف پیش از اسلام منسوب کرد، با این‌همه چنین می‌نماید که شمار نسبتاً زیادی از نقش‌ها نیز ابتکاری هستند.^{۱۲۱}



ع. فنجان آویزدار برنزی با نوشته‌ای به خط کوفی از خراسان

فلزکاری صنعت فلزکاری که در دوره قبل از اسلام در خراسان و ماوراءالنهر رواج داشت، در عصر اسلامی نیز از رونق نیفتاد. حاکمان عرب

خراسان هدایایی شامل ظرف‌های نقره و طلا و همچنین کاسه و پارچ‌های برنزی قلع‌اندود برای خلفای بغداد می‌فرستادند. اشیای ریخته‌شده مانند مشربه، سطل و منقل جزو لوازم روزمره بود. نمونه‌های به‌دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی، حاکی است که لوازم خانگی مانند چراغ، پارچ، تنگ ته‌صاف، مشربه، بخورسوز، قاشق و وزنه‌ها از برنز ساخته می‌شد. از برنز در لوازم شخصی مانند حلقه، موچین، آینه و میل سرمه نیز استفاده می‌شد.^{۱۲۲}



۷. لیوان شیشه‌ای نباتی‌رنگ نیشابور

شیشه‌گری از یافته‌های سمرقند چنین برمی‌آید که بطری‌ها و شیشه‌ها را یا به راحتی دمیده‌اند، یا وقتی که شکل و الگویی لازم بوده، آنها را با قالب مخصوص ساخته‌اند و بدین ترتیب شکلی مشبک یا درهم‌پیچیده پدید آورده‌اند. مشربه‌های شیشه‌ای بی‌شباهت به نمونه‌های سفالی نیستند. قاشق‌ها و دوات‌ها را می‌توان به نمونه‌های قالبی افزود. سایه رنگ‌های سبز و

فیروزه‌ای معمولاً در بطری‌ها، کاسه‌ها، انگوها و مهره‌های آبی یا زرد کهربایی دیده می‌شوند.^{۱۲۳}

نساجی کشت گیاهان صنعتی، مانند پنبه و کتان، و تربیت کرم ابریشم و تهیه نخ‌های پشمی، زمینه و مواد لازم را برای فعالیت کارگاه‌های نساجی و بافندگی و تولید پارچه‌های مرغوب و سجاده و قالی، که در همه سرزمین‌های اسلامی به لطافت و نیکویی معروف بود، فراهم می‌ساخت. کارگاه‌های بافنی در شهرهای مهم خراسان و ماوراءالنهر دایر بود و تولیدات آن به نقاط دوردست صادر می‌شد. تفاوت‌های طبقاتی و صنفی در نوع پوشاک نیز به چشم می‌خورد. چنان‌که حکمرانان و دولتیان و سپاهیان و اشراف و دانشمندان و فقیهان و قاضیان و صوفیان و پیشه‌وران و کشاورزان و بردگان و اقلیت‌های دینی پوشاک خاص خود را داشتند.

در ماوراءالنهر جامه‌ها از پشم و ابریشم و کرباس‌های عالی و پارچه‌های کتانی بیش از حد نیاز تولید می‌شد. بخارا دارای کارگاه‌های بافندگی و استادان بافنده ماهر بود. مردم بخارا قبا می‌پوشیدند و کلاه بر سر می‌نهادند. در آن‌جا و نواحی اطراف، کرباسی معروف به «زَندَنجی» (منسوب به زَندَنَه از قرای بخارا) تولید و به عراق و هند صادر می‌شد. به گفته خواجه نظام‌الملک طوسی در سیاست‌نامه، سامانیان غلامان تازه خریداری‌شده خود را قبا۱ زندنجی می‌پوشاندند. انواع جامه خراسانی بخشی از خراج و هدایایی بود که به بغداد فرستاده می‌شد. تنها قطعه ابریشم برجای‌مانده از این دوره، پارچه معروف سن‌ژوزه است که در موزه لوور نگهداری می‌شود. در حاشیه آن چنین نوشته شده است: «عَزَّ و اِقْبَالَ لِلْقَائِدِ ابی منصور بَخْتِکین اَطَالَ اللّٰهُ بَقَاةَهُ». (بختکین در سال ۳۴۹ ق در زمان عبدالملک بن نوح کشته شد). هم‌چنین فرش، گلیم، پارچه‌های ابریشمی، رختخواب بسیار زیبا، زیلو و سجاده نماز از بخارا به دیگر نواحی از جمله

عراق صادر می‌شد.

کرباس سیمگون سمرقندی همه‌جا ستوده بود و ابریشم قَز و پشم و موی بسیار در آن‌جا به دست می‌آمد. در خوارزم فرش و لحاف و دیبا و مقنعه ابریشمی و جامه‌های پنبه‌ای و پشمی به مقدار زیاد تولید و مازاد آن صادر می‌شد.

خراسان نیز بزرگ‌ترین مرکز بافته‌های ابریشمی، پشمی و پنبه‌ای بود. از نیشابور، بزرگ‌ترین شهر خراسان، جامه‌های ابریشم و کرباس‌های نازک و لطیف بسیار به دست می‌آمد که به همه نقاط دوردست می‌بردند. در این شهر، انواع پارچه سفید از قبیل عمامه، مقنعه، جامه‌های نخی و موین و ابریشمی مرغوب و پارچه‌های کلفت و نازک تولید و صادر می‌شد.

سُغدی‌ان جلیقه‌ها و نیم‌تنه‌های ابریشمی، که با مهارت آراسته شده بود، می‌پوشیدند و چکمه به پا می‌کردند و کلاه‌های نوک‌تیز (قَلَنسُوه) بر سر می‌نهادند.

لباس خطیبان در خراسان تنها یک دُرّاعه (نیم‌تنه) در زمستان و تابستان بود. در ماوراءالنهر قاضیان قبا می‌پوشیدند. فقیهان و بزرگان خراسان طَلَسَان بر تن می‌کردند و آن ردایی بود که بر دوش می‌انداختند. کاتبان خراسان لباسشان با عالمان متفاوت و ارزانمایه‌تر از آنان بود.

گرانبهاترین جامه‌های نیشابوری از زربفت‌های عَتّابی و سِقلاطونی و پارچه‌های ابریشمی بود که برای درباریان و مراسم تشریفاتی و پوشاک حرمسرای شاهان سفارش می‌دادند. اقلیت‌های دینی طی رسمی که از سال ۱۹۱ ق لازم‌الاجرا بود، ملزم به پوشیدن لباس‌هایی متفاوت با مسلمانان بودند. غیار نشان ویژه یهود بود و آن پارچه‌ای بود به رنگی غیر از لباس که برکتف می‌دوختند. این پارچه زردرنگ بود و جامه‌ای که از آن می‌دوختند، عسلی نام داشت. رُتّار نیز رشته‌ای بود که دَمیان مسیحی به کمر می‌بستند. زردشتیان نیز کمربندی (گُستی) را به آیین سنتی خویش، سه‌دور به دور کمر می‌پیچیدند.^{۱۲۴}

فصل هفتم

ادیان و فرق

یکی از جنبه‌های شایان توجه در روزگار سامانیان، وجود فرقه‌ها و نحله‌های گوناگون دینی و فکری است و در واقع، دوام و اقتدار و محبوبیت دولت سامانیان مرهون سیاست نرمش و تسامحی بود که در برابر آنها در پیش گرفته بود. این امر از یک سو، نماینده سعه صدر دستگاه سامانیان، و از سوی دیگر، حاکی از غنای فکری جامعه اسلامی برای مواجهه با آرا و عقاید مخالف است. در نتیجه، متفکران و متکلمان مسلمان میدان مبارزه را به مباحثات و مناظرات علمی کشاندند و در آثار خویش به نقد آرای مخالفان پرداختند.

۱. ادیان پیش از اسلام

بودایی دین بودایی که در روزگار کهن و پیش از اسلام، دین غالب مردم ماوراءالنهر بود، بعدها نیز در قسمت‌هایی از قلمرو سامانیان پیروانی داشت. در منابع عربی عصر سامانی، شَمْنِیه نامی است که به پیروان آیین بودا داده شده است. در خراسان، این فرقه را شَمْنان یا شَمْنیه می‌خواندند. بتخانه‌های بهار و فرخار در مجاورت هند، و معبد مشهور نوبهار در بلخ از مراکز مهم آنان بود.^{۱۲۵}

یهود مقدسی، سیاح مشهور قرن چهارم هجری قمری، شمار یهودیانی را که در برخی شهرهای سامانیان می‌زیستند، از مسیحیان بیشتر دانسته، اما به نواحی استقرار آنها اشاره نکرده است. گفته شده است که در غزنین هشت‌هزار و در

سمرقند سی هزار یهودی ساکن بوده‌اند، اما این ارقام تنها به حدس متکی است.^{۱۲۶}

مسیحیت آیین مسیحیت از چند قرن پیش از فرمانروایی سامانیان در ایران و چین انتشار یافته بود. در نیمه اول قرن پنجم میلادی، عده‌ای از مسیحیان نسطوری، در اثر اختلافی که در نتیجه تأثیر فلسفه یونانی در دین مسیح (ع)، بین آنان و پیروان مدرسه اسکندریه (یعقوبیان) به وجود آمده بود، از رُها (آسیای صغیر) کوچیدند و به ایران پناهنده شدند. گروهی به نصیبین رفتند و جمعی به جندی‌شاپور مهاجرت کردند که در بین آنها دانشمندان و پزشکانی هم یافت می‌شدند و ایشان با خود کتاب‌هایی در طب و فلسفه آورده بودند و به تدریس آنها می‌پرداختند. از این روروتی مدرسه جندی‌شاپور روزافزون گردید.

آیین مسیحیت در برخی از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر پیروانی داشت. وزگرد (وزکرده) در ناحیه کوهستانی و سرسبز ساودار (شاوذار) در جنوب سمرقند، از مراکز تجمع مسیحیان بود که عبادتگاه و موقوفات بسیار داشت. وینگرد در مجاورت چاچ (تاشکند) از دیگر شهرهای مسیحی‌نشین بود. در نیشابور نیز شماری از مسیحیان می‌زیستند که به تدریج به اسلام گرویدند. در سرسکه از نواحی کوهستانی هرات هم کنیسه نصارا قرار داشت. شهر مرو مقر مطران ملکائیه، سومین مقام مذهبی مسیحیان بود و او برای شهرهای مسیحی‌نشین اسقف‌هایی تعیین می‌کرد.^{۱۲۷}

مَرَقِیُونِیَه و دِیصَانِیَه مَرَقِیُونِیَه و دِیصَانِیَه فرقه‌هایی با مشرب عرفانی و بیشتر وابسته به مسیحیت بودند که در خراسان پیروانی داشتند. آنان عقاید و آرای نیز از دین مزدایی، مانند اعتقاد به دو اصل قدیم نور و ظلمت، گرفته بودند.^{۱۲۸} این دو فرقه از دید کلیسای کاتولیک، بدعت‌گزار در دین مسیح به حساب آمده‌اند.

زردشتی زردشتی، دین رسمی ایران پیش از اسلام، در دوران اسلامی و در زمان سامانیان، در مناطقی از خراسان و خوارزم تا اقصای ماوراءالنهر و ترکستان و از آن سوی تا سیستان رواج داشت. در منابع عصر سامانی زردشتیان

(در زبان قرآن و عموم مسلمانان، مجوس) را گبر یا گبرکان و مُغان نیز می‌خواندند. آنان آیین‌ها و آتشکده‌های خود را تا دیری حفظ کردند. در سرزمین ترکان تُغزغُز بیشتر مردم کیش زردشتی داشتند و آتش می‌پرستیدند. در سمرقند محله‌ای موسوم به سَکّه مجوس بود و در خارج شهر آتشکده‌ای برپا بود. در نواحی بخارا، مانند دیه رائمش و طَواوِس آتشکده‌هایی وجود داشت که جشن‌ها و مراسم را در آنها برگزار می‌کردند. زردشتیان بخارا آیین محلی خاصی در سوگ شخصیت اساطیری و حماسی سیاوش، برگور او اجرا می‌کردند. زردشتیان سغد و خوارزم با همکیشان خود در خراسان و فارس اختلافاتی، از جمله در موضوع گاهشماری، داشتند. در دیه کرکویه سیستان نیز آتش‌خانه‌ای کهن برجای بود. آیین زردشتی بعد از گذشت چند سده از گسترش و نفوذ تعالیم اسلامی، رونق خود را از دست داد.^{۱۲۹}

مانویت از مذاهب ایرانی عصر ساسانیان که در بخش‌هایی از قلمرو سامانیان رواج داشت، مانوی و فرقه‌هایی بازمانده از آیین مَزَدکی بود. مانویان را به جهت اعتقاد به دو اصل قدیم نور و ظلمت، تَنوِیه، و هم‌چنین زَنادقه خوانده‌اند. مؤلف حدودالعالم (تألیف ۳۷۲ ق) از رواج گستردهٔ مذهب مانوی در چین سخن گفته است. در زمان خلیفه المقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ ق) مانویان عراق به سبب فشارها و سخت‌گیری‌ها به خراسان مهاجرت کردند و مرکز آنان از بابل به سمرقند منتقل گردید. آنان در زمان سامانیان تحت حمایت معنوی و سیاسی پادشاه چین (یا حاکم تُغزغُز؟) قرار داشتند و به نغوشاک یا صابثان معروف بودند. مانویان سمرقند خطی موسوم به مَنّانی یا خط دینی داشتند که کتاب‌های مذهبی خود را با آن می‌نوشتند. این خط برگرفته از فارسی و سریانی بود. افکار و تعالیم دین مانوی در سیر تطوّر بحث و جدال دینی در میان فرقه‌های اسلامی، مانند معتزله تأثیر گذاشته و در عقیدهٔ برخی مردم غیرمانوی ایجاد شک کرده بود. از این جهت،

گاه افرادی دشمنان خود را به جهات دینی یا سیاسی یا ادبی به زندیقی متهم کرده‌اند که در اصل مانوی نبوده‌اند.^{۱۳۰}

به‌آفریدیان به‌آفریدیان یکی از گروه‌های منشعب از دین زردشتی هستند. پایه‌گذار این فرقه، به‌آفرید فروردینان، یعنی به‌آفرید پسر فروردین از مردم روزن (از توابع نیشابور) بود که در حدود سال‌های ۱۲۹-۱۳۱ ق دعوی پیغمبری کرد و ظاهراً تحت تأثیر تعالیم اسلامی، اصلاحاتی در آیین زردشتی پدید آورد. از این رو، موبدان او را به بدعت‌گزاری متهم کردند و به دستور ابومسلم خراسانی کشته شد. پس از قتل به‌آفرید دین او از میان نرفت و قرن‌ها پس از وی هواخواهانی داشت. در روزگار سامانیان دسته‌هایی از به‌آفریدیان در برخی نواحی خراسان، مانند کرانه رود مرو آشکارا می‌زیستند.^{۱۳۱}

مسلمیه (ابومسلمیه) و خرم‌دینان مسلمیه جنبشی بود که اسحاق ترک آن را، به هواخواهی از ابومسلم خراسانی، در فاصله سال‌های ۱۳۷-۱۴۰ ق، در ماوراءالنهر پدید آورد. مسلمیه به امامت ابومسلم اعتقاد داشتند و مرگ او را انکار می‌کردند. در زمان سامانیان، خرم‌دینیه عنوانی بود که برخی بر مسلمیه اطلاق می‌کردند. طوایفی از خرم‌دینان در نواحی بلخ، مرو و هرات پراکنده بودند و آرا و عقاید خود را پنهان می‌کردند. در تلقی مسلمانان این دوره، خرم‌دینی عنوانی برابر با اباحیگری بود و خرم‌دین بر تمام کسانی که از احکام شریعت گریزان بودند، اطلاق می‌گردید. در واقع خرمیه را از لحاظ دینی می‌توان نهضتی در جهت احیا و اصلاح آیین مزدک بر طبق الگوی اسلامی شمرد که اهدافی اجتماعی همچون مبارزه با ستمگران را فراروی داشت.^{۱۳۲}

سپیدجامگان مُقَتَّعَه گروهی از پیروان مُقَتَّع (= نقابدار) بودند که در سرزمین سامانیان می‌زیستند. مُقَتَّع در اوایل خلافت عباسی در مرو ظهور کرد و ادعای پیغمبری و سپس خدایی نمود. وی به تبلیغ آیین مزدک پرداخت و جان و مال مردم را مباح اعلام کرد و مزدکیان ماوراءالنهر را، که به سپیدجامگان معروف

بودند، به سوی خود کشاند. فتنه مقنع در حدود سال‌های ۱۶۱-۱۶۹ق در پی لشکرکشی‌های سرداران عباسی فرو مرد. مقتنیه جامه و پرچم سفید را به نشان مخالفت با عباسیان برگزیده بودند و از این رو آنان را سپیدجامگان می‌خواندند. پس از مرگ مقنع، پیروان او تا چند سده بعد در ماوراءالنهر باقی ماندند و گروه‌هایی از آنان در نواحی بخارا و سمرقند و ایلاق (اطراف تاشکند امروزی) می‌زیستند. سپیدجامگان عقاید خود را از مردم پنهان می‌کردند. در عین حال تظاهر به مسلمانی می‌نمودند و خراج و مالیات می‌پرداختند.^{۱۳۳}

۲. فرق اسلامی

شیعه سادات علوی در سرزمین سامانیان مقامی بس ارجمند داشتند. امیراسماعیل سامانی املاک را در بخارا بر علویان وقف کرد. دانشمند زاهد شیعی، ابراهیم بن علی کوفی در سمرقند نزد امیرنصر بن احمد و امرای پس از او حرمتی داشت. بعداً نیز امیرنصر دوم و گروهی از درباریان او به دعوت شیعه اسماعیلی پیوستند. در سمرقند، دانشمند بزرگوار شیعی، محمد بن مسعود عیاشی، حوزه علمی فعالی تأسیس کرده بود. نیشابور، مشهد و بیهق (سبزوار کنونی) از مراکز مهم شیعه به شمار می‌رفت و در آن‌جا خاندان‌های سادات علوی می‌زیستند. طرفداران دودمان علوی در نیشابور در زمان امیرنصر بن احمد و پسرش نوح بن نصر قیام‌هایی را به رهبری برخی از چهره‌های سرشناس علوی، همچون ابوالحسین محمد زُباری (درگذشت ۳۳۹ق) و ابویعلی حمزه علوی زیدی (درگذشت ۳۴۶ق) به راه انداختند که با دستگیری سران نهضت و شناسایی هواخواهان آنان، این حرکت‌ها فرو خفت. از آن پس شیعه در نیشابور تحت فشار و نظارت دقیق‌تری قرار گرفت و با قدرت‌یافتن محمود غزنوی روزگار سختی را پشت سر نهاد.^{۱۳۴}

اسماعیلیه اسماعیلیه فرقه‌ای از شیعه است که امامت را پس از امام جعفر

صادق(ع) (درگذشت ۱۴۸ ق) از آن پسر بزرگ او، اسماعیل می‌داند و به او ختم می‌کنند. اسماعیلیه را در منابع این دوره به نام‌هایی چون باطنیه و قرامطه و ملاحده خوانده‌اند. پس از تأسیس دولت فاطمیان در سال ۲۹۷ ق در قیروان، داعیان و مبلغان اسماعیلیه تحت حمایت این دولت، به طور فعال به نشر این مذهب در عراق و ایران پرداختند و با جذب پیروانی در بالاترین رده‌های کشوری و لشکری سامانیان، پایگاهی در خراسان و ماوراءالنهر به دست آوردند.

در زمان امیر اسماعیل سامانی، ابو عبدالله خادم در نیشابور و ابوبلال در هرات به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداختند، که با مقابله لشکریان سامانی این حرکت‌ها مهار شد. بعداً ابوسعید شعرائی، جانشین ابو عبدالله خادم در نیشابور، حسین بن علی مروودی امیر سپاه سامانی و جمع بسیاری را به آیین خود کشاند. پس از آن مروودی به مخالفت با سامانیان برخاست و در نشر دعوت اسماعیلی در شمال افغانستان امروزی سخت کوشید. جانشین وی، محمد بن احمد بزّوی نسفی، نویسنده دانشمند و مبلغ توانای اسماعیلی به کمک یاران خویش شمار زیادی از دهقانان و دولت‌مردان را جذب دعوت خود کرد. از جمله امیرنصر بن احمد و وزیر او ابوطیب مُصعبی و عده‌ای از درباریان را به کیش اسماعیلی درآورد. اما بعداً امیرنوح بن نصر، به تحریک علمای اهل سنت و امرای ترک، نسفی و دیگر سران نهضت را در سال ۳۳۱ ق کشت و اسماعیلیان را قتل‌عام کرد. با وجود این، دعوت اسماعیلی به کلی خاموش نشد، بلکه دعوت علنی به دعوت مخفی بدل گشت و دُعوات بزرگی همچون ابویعقوب اسحاق سجزی (درگذشت بین ۳۸۶-۳۹۲ ق) و جانشین او حسن مسعود دهقان، و ابوالقاسم حسن بن علی دانشمند در خراسان برخاستند و شماری دیگر از امرای سپاه و بزرگان دربار و دیوان را به آیین اسماعیلی درآوردند. از آن سوی، دعوت اسماعیلیه، کرمان و سیستان و مولتان (در شرق پاکستان مرکزی) و مُکران (بلوچستان) و گرگان و طبرستان و ری و خوارزم را نیز درنوردید. با ظهور دولت غزنوی و حملات مکرر

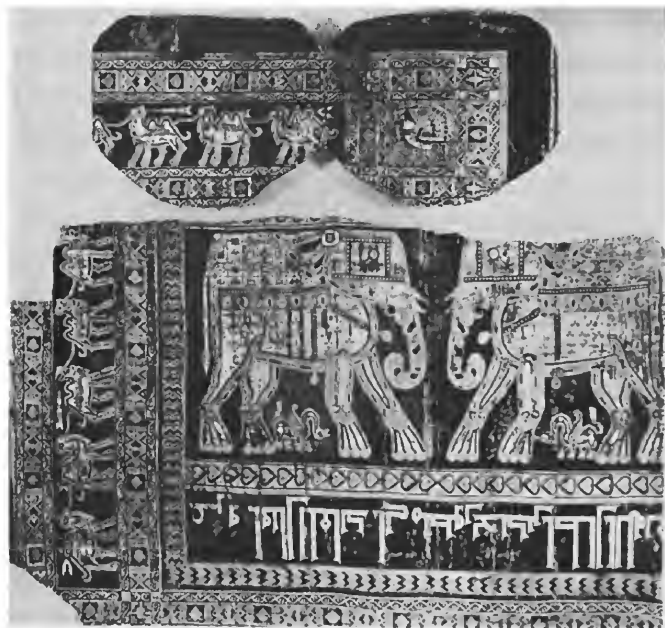
سلطان محمود، اسماعیلیه در بسیاری از این نقاط قلع و قمع شدند. ۱۳۵

اسماعیلیه را، همچون فلاسفه و متکلمان معتزله و شیعه، به جهت این که بر اندیشه های عقلی و فلسفی تکیه می کردند و در نزدیک ساختن عقل و دین می کوشیدند، سنت گرایان به کفر و الحاد و ثنویت متهم کرده اند. چه، این مذهب عموماً به دست داعیانی متفکر و نویسندگانی میزب در خراسان و ماوراءالنهر و ری انتشار یافت و کسانی چون محمد بن احمد نسفی و ابوحاتم رازی و ابویعقوب سجری آثار فراوانی در تأسیس و تبیین مبادی و اصول فلسفی مذهب اسماعیلی تألیف کردند. از سوی دیگر انگیزه ها و آرمان های اجتماعی، که دعوت اسماعیلی را به صورت نهضتی پویا و گسترده درآورد، شایان توجه است. این نهضت اندیشه مهدویت را در قالب اصلی امامت، نشان آرمان خواهی خود می دانست.

کرامیه کرامیه یکی از فرقه های اسلامی است که در زمان طاهریان پدید آمد و بعداً در قلمرو سامانیان، به خصوص در نیشابور و هرات و نواحی مجاور آن، مانند غرچستان رواجی گسترده یافت. مؤسس این فرقه محمد بن کرام (درگذشت ۲۵۵ق) از یکی از روستاهای زرنج سیستان برخاست و بعداً گروهی را در خراسان، جذب عقاید خویش کرد. کرامیان در فقه از مذهب حنفی پیروی می کردند و در شهرهای خراسان خانقاه هایی تأسیس نمودند، اما اهل سنت آنان را، به جهت بعضی عقاید بدعت آمیز و التقاطی، مخصوصاً جسم بودن خداوند و شبیه بودن او به مخلوقات، کافر و بی دین خوانده اند. کرامیه در روزگار سامانیان، در نیشابور گروهی متشکل بودند و عقاید آنان به صورت معضلی همواره محل بحث و مناظره و منازعه بود. آنان با ظاهر زاهد مآب خویش و حمایت از قدرت موجود، در زمان غزنویان یک چند نفوذ و قدرتی یافتند و دست به فساد گشودند. ۱۳۶

خوارج پس از انقراض طاهریان، خوارج چندی بر بخارا مستولی گشتند. با استقرار امیر اسماعیل سامانی در این شهر، فعالیت خوارج در سیستان متمرکز

شد. آنان در سال ۳۰۰ ق قیامی را به رهبری محمد بن هرمز معروف به مولی صندلی، به هواخواهی از صفاریان و بر ضد سامانیان در سیستان به راه انداختند. خوارج تا مدت‌ها بعد در شهرها و روستاهای سیستان، پیرامون هرات و سرحد هندوستان پراکنده بودند.^{۱۳۷}



۸. کهن‌ترین قطعهٔ حریر به دست آمده از دورهٔ اسلامی که به ابومنصور بختکین (بختکین) سردار عبدالملک بن نوح تقدیم شده است.

فصل هشتم

آموزش و پرورش

و نهادهای آموزشی

گزارش‌ها حاکی از رواج علم و ادب و احترام به علما و ادبا در قلمرو سامانیان است. به جز پایتخت و شهرهای بزرگ و مشهور، شهرها و دیه‌های کوچک خراسان و ماوراءالنهر نیز کانون دانش و فرهنگ بود و مجالس درس و وعظ و محافل شعر و ادب در بسیاری از مناطق این سرزمین برپا بود.

۱. آموزش ابتدایی آموزش ابتدایی با تعلیم قرآن و ادب آغاز می‌شد. در این دوره که معمولاً تا ده سالگی ادامه می‌یافت، نوآموزان در محلی که مکتب یا کُتّاب خوانده می‌شد، نزد معلم به یادگیری و حفظ قرآن و ادب می‌پرداختند و خواندن و نوشتن می‌آموختند. در مکتب، دوره‌مقدماتی درس حدیث را نیز فرا می‌گرفتند. البته معلم در آن زمان جایگاه اجتماعی شایسته‌ای نداشت. تعلیم خط یکی از برنامه‌های دوره آموزش ابتدایی بود. کسی را که خط نیکو می‌نوشت و کودکان را خط و ادب می‌آموخت، مُکِیْب می‌خواندند.^{۱۳۸}

کسانی که به تعلیم و تربیت بزرگ‌زادگان و فرزندان امرا و اشراف اشتغال داشتند، مؤدّب خوانده می‌شدند. مؤدبان دارای ارج و مقامی والا بودند. امیران سامانی هر یک مؤدبی ویژه داشت.^{۱۳۹}

۲. آداب تعلیم و تعلّم از آنجا که تعلیم و تعلم کاری قدسی و پیامبرانه تلقی می‌شد، رعایت آداب و آیین‌هایی را برای حفظ حرمت آن ضروری می‌دانستند. استاد و معلم می‌بایست با نیت خالص و دلسوزی و رعایت عدل و انصاف با طلبه علم رفتار کند. دانشجو نیز می‌بایست با تمام وجود در بزرگداشت استاد بکوشد. استاد در نظام آموزش اسلامی رکن اصلی به شمار می‌رفت. او پس از کسب علم از دانشمندان و اندوختن تجربه کافی، می‌توانست بر کرسی تعلیم تکیه زند. ترک درس استاد، و مطالعه کتاب‌های او، مرتبه‌ای بود که تنها شاگردان لایق و مستعد، آن هم با اجازه استاد می‌توانستند بدان دست یابند.^{۱۴۰}

۳. جایگاه دانشمندان به گفته مقدسی، سامانیان از دانشمندترین و دانش‌پرورترین شاهان بودند. در سرزمین آنان فقها به پایه شاهان می‌رسیدند و دیگر دانشیان، مانند محدثان و ادیبان و شاعران حرمت و منزلت فوق‌العاده داشتند. امیران سامانی و وزیران دانشمند و دانش‌پرور آنان و حاکمان محلی در تکریم علما و ادبا و شعرا می‌کوشیدند و دربار بخارا و دیگر ولایات شاهد حضور مشایخ و علما بود.^{۱۴۱}

در دوره سامانیان، مانند دیگر ادوار تاریخ آموزش، نام زنان چه در مقام تعلیم و چه در جایگاه تعلم کمتر دیده می‌شود. زیرا بنای رفتار زنان، از نظر فقها، بر پوشیدگی بوده است. با این حال، زنان در خانه، از خویشاوندان دانشمند خود دانش می‌آموختند.^{۱۴۲}

۴. برنامه آموزشی کار آموزش علوم اسلامی دست‌کم در محیط‌هایی مانند مدارس تابع مقررات خاص بود. برای مثال، ابوالحسن علی بن حسین بیهقی، مدرّس مدرسه کوی سیار نیشابور، اوقات تحصیل دانشجویان آن مدرسه را به سه قسمت یعنی درس فقه و املائی حدیث و وعظ و ارشاد

تقسیم کرده بود.^{۱۴۳} درس بعضی استادان فقه و حدیث همه‌روزه و درس بعضی مشایخ یک یا چند نوبت در هفته برگزار می‌شد. حلقه‌های درس بامدادان، شامگاهان و یا بعد از نماز ظهر تشکیل می‌شد.

۵. روش‌های آموزش عالی‌ترین مراتب آموزش حدیث املا و استملا

بود. شیخ «مُملی»، حدیث را بر شاگردان املا می‌کرد و آنان می‌نوشتند. در مجالسی که جمع مجلس زیاد بود، «مُستملی» دقیق و هوشیار گفته شیخ را عیناً بر کاتبان حدیث تکرار می‌کرد. از این رو او را «مُعید» هم می‌خواندند. مستملی گاه گفتار شیخ را برای کاتبان حدیث تفسیر می‌کرد.^{۱۴۴}

بحث و مناظره نیز از شیوه‌های معمول مجالس علمی است. این مجالس معمولاً در حضور امرا، بزرگان و علما برگزار می‌شد و موضوع آن مسائل اختلافی فقه، کلام و ادب بود. به گفته مقدسی سامانیان در شب‌های جمعه ماه رمضان مجالس مناظره‌ای داشتند که در حضور امیر برگزار می‌شد. در نیشابور هم بازار بحث و مناظره گرم بود و امیر و رئیس شهر مشوق آن بودند.^{۱۴۵}

سفرهای علمی، که اصطلاحاً رَحله خوانده می‌شد، برای دست‌یابی به سرچشمه دانش‌ها و علوم نو و انتقال میراث علمی، به‌خصوص در زمینه حدیث و فقه، صورت می‌گرفت. شخص پس از سماع حدیث نزد علما و اساتید مشهور شهر و فراگرفتن دانش آنان، راه سفر در پیش می‌گرفت. این مرحله ترجیحاً از بیست سالگی آغاز می‌شد.^{۱۴۶} گزارش‌های فراوانی از سفرهای علمی، از شهرهایی چون گرگان و ری و بغداد تا دوردست‌ترین مناطق جهان اسلام، یعنی اَندَلُس (اسپانیا)، به قلمرو سامانیان و به عکس در دست است. از چهره‌های برجسته در این حرکت علمی، محمد بن جَبَّان بُستی (درگذشت ۳۵۴ق) فقیه و محدث است که محضر نزدیک به دوهزار شیخ را درک کرد. حاکم نیشابوری نیز از حدود دوهزار استاد دانش اندوخت.^{۱۴۷}

۶. نهادهای آموزشی

مساجد جامع در این دوره مساجد جامع ماوراءالنهر و خراسان محل برپایی مجالس حدیث و قرائت و تفسیر و وعظ بود. چنانکه ابوعلی رودباری طوسی (درگذشت ۴۰۳ ق) در جامع نیشابور، سنن ابوداود سجستانی را درس می‌داد.^{۱۴۸}

مدارس شایان تأمل است که مدرسه به مثابه نهاد مستقل و سازمان‌یافته آموزشی، نخستین بار در زمان سامانیان پا گرفته است. گزارش‌های متعددی حکایت از وجود مدارس در شهرهای قلمرو سامانیان دارد. مدرسه ابوحفص فقیه (احتمالاً منسوب به ابوحفص صغیر محمد بن احمد، درگذشت ۲۶۴ ق) در بخارا ظاهراً کهن‌ترین بنیاد آموزشی است که در طلیعه امارت سامانیان تأسیس شده است. دیگر، مدرسه فارّجک در بخارا است که در سال ۳۲۵ ق وجود داشته است. بیشترین گزارش‌های موجود از مدارس این دوره مربوط به نیشابور است و بنیان‌گذاران آن اغلب به مذهب شافعی تعلق داشته‌اند. ابواسحاق ابراهیم بن محمود قُطّان نیشابوری (درگذشت ۲۹۹ ق) فقیه مالکی را می‌توان پرچمدار نهضت تأسیس مدارس در نیشابور دانست. از دیگر مدارس نیشابور، مدرسه بیهقی است که ابوالحسن محمد بن شعیب بیهقی (درگذشت ۳۲۴ ق) فقیه و مدرس شافعی آن را در کوی سیار این شهر پایه‌گذاری کرد. بعضی مدارس، مانند دارالسنه یا مدرسه ابوبکر احمد بن اسحاق صِبْغی نیشابوری (درگذشت ۳۴۲ ق) خاص ترویج دانش حدیث بود.^{۱۴۹} در بوزجان (اکنون تربت جام) و بُست و مَرورود و غزنه نیز مدارس برپا بود.

خانه و دکان خانه و دکان علما از دیگر مراکز نشر دانش، و انجمن دانشجویان حدیث و دیگر علوم اسلامی بود. چنانکه در خانه ابونضر محمد بن مسعود عیّاشی، فقیه و مفسّر امامی در سمرقند، جمعی به استنساخ، برخی به مقابله و گروهی به قرائت یا تعلیق اشتغال داشتند. دکان ابوبکر محمد بن عبدالله صِبْغی نیشابوری (درگذشت ۳۴۴ ق) فقیه شافعی، در

مُرَبَّعَه کرمانیان نیشابور مجمع حفاظ و محدثان بود.^{۱۵۰}

خان و رباط خان (تیم یا کاروانسرا) از دیگر محل‌ها بود که دانش‌دوستان در آن‌جا گرد می‌آمدند. رباط نیز گاه مترادف با خان به کار رفته و گاهی منظور پایگاه مرزی است که غازیان و مجاهدان در آن حضور می‌یافتند. چنین رباط‌هایی در ناحیهٔ سمرقند به فراوانی وجود داشت و علما در آن به تدریس و تحدیث می‌پرداختند.^{۱۵۱}

خانقاه صوفیهٔ این عصر، اماکنی برای اقامت رَحَّالان غریب و فقرای اهل حقیقت و هم‌چنین خلوت و عبادت و اجتماع صوفیه و تبلیغ و تعلیم مبانی تصوف داشته‌اند. از مهم‌ترین این مراکز، خانقاه حسن بن یعقوب نیشابوری معروف به حدَّاد (درگذشت ۳۳۶ق) است که مدرسه‌ای در مجاورت یا درون آن وجود داشته است. ابن جِبَّان بُستی (درگذشت ۳۵۴ق) نیز در خانقاه خود در نیشابور به تدریس تألیفات خویش، که عمدتاً در حدیث بود، می‌پرداخت.^{۱۵۲} از این شواهد برمی‌آید که برخی خانقاه‌ها در تلفیق علم طریقت با آموزش علوم دینی، که صوفیه آن را علوم ظاهر می‌خواندند، نقش داشته‌اند. به جز این خانقاه‌های بسیاری در نیشابور و دیگر شهرهای سرزمین سامانیان برپا بوده است.

صَفَه صَفَه ایوانی مسقَّف بود که صوفیان خانقاه در آن‌جا می‌نشستند یا نیازمندان، از جمله طلبهٔ علم در آن‌جا سکنی می‌گزیدند. ابوالمظفر محمد بن لقمان از بزرگان دودمان سامانی در سمرقند صَفه‌ای برای طالبان علم ساخت و اوقافی بر آن نهاد.^{۱۵۳}

۷. کتابخانه‌ها کتابخانه‌ها از یک سو ابزار تحقیق را فراهم می‌ساخت و از سوی دیگر، بنیادهایی آموزشی بود که استادان و دانشجویان در آن به بحث و تدریس می‌پرداختند. افرادی با عنوان وَرَّاق در مقابل اجرت از کتاب‌ها نسخه برمی‌داشتند و به کوشش آنان، شمارگان کتاب‌ها افزایش می‌یافت. برخی محدثان و نویسندگان از این راه گذران زندگی می‌کردند.

کتابخانه دربار سامانیان در بخارا از غنی ترین و باشکوه ترین کتابخانه ها در جهان اسلام بود. ابن سینا در حدود سال ۳۸۷ ق در آن به مطالعه کتاب هایی پرداخت که به گفته خود، قبل و بعد از آن مانندش را ندید. اما متأسفانه کمی بعد این کتابخانه آتش گرفت.^{۱۵۴}

علما نیز در خانه و مدرسه خود به جمع آوری کتاب ها می پرداختند. ابن خُزیمه (درگذشت ۳۱۱ ق) محدث و فقیه بزرگ نیشابور، در این شهر کتابخانه ای داشت که دانشجویان فقه و حدیث از آن استفاده می کردند. محمد ابن جَبان بُستی (درگذشت ۳۵۴ ق) محدث بزرگ شهر بُست نیز کتاب های خود را وقف کرد و محلی در خانه خویش بدان اختصاص داد. طلبه اجازه داشتند در آنجا از کتاب ها استفاده کنند، بدون آنکه آنها را از محل خارج سازند. در کتابخانه مدرسه بیهقی در نیشابور مجموعه ای تخصصی از کتاب های حدیث وجود داشت.^{۱۵۵}

۸. وضع مالی استادان و دانشجویان دانش اندوزی و علم آموزی مانع از کسب نبود و بسیاری از علما و طلبه صاحب حرفه و صنعتگر و پیشه ور بودند. حتی برخی علما امرار معاش را از راه تعلیم روا نمی دیدند.

با وجود این، مدارس و علمای بزرگ و دستگاه دولتی از رسیدگی به وضع معیشتی اهل علم دریغ نداشتند. مقدسی در سخن از قلمرو سامانیان، به وجود مدارس و جیره و مقرری مداوم استادان و دانشجویان اشاره دارد.^{۱۵۶} جز این برخی علما به خاندان هایی ثروتمند تعلق داشتند که خود از اهل علم دستگیری می کردند. ابوالفضل حسن بن یعقوب بخاری (درگذشت ۳۴۲ ق) محدث، املاک و باغ های خود را در نیشابور بر علما و صالحان انفاق کرد. موقوفه هایی که دولت و مردم نیکوکار تأسیس می کردند، منبع دیگری برای تأمین مایحتاج طلبه بود.^{۱۵۷}

فصل نهم

علوم رایج در

قلمرو سامانیان

طبقه‌بندی علوم مورد توجه نویسندگان عصر سامانی بود. ابوزید بلخی (درگذشت ۳۲۲ق) فیلسوف بزرگ و معاصر فارابی، اقسام العلوم را نوشت.^{۱۵۸} این کتاب از میان رفته است، اما شاید بتوان تصویری از آن را در کتاب جوامع العلوم شعیبا ابن فریغون، شاگرد ابوزید بلخی، مشاهده کرد.

چندی بعد ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی (درگذشت ۳۸۷ق) کاتب زبردست، کتابی دقیق‌تر و منسجم‌تر با عنوان مفاتیح العلوم به نام ابوالحسن عیبدالله عتبی (درگذشت ۳۷۲ق) وزیر دانش‌پرور نوح بن منصور سامانی نوشت. این کتاب نیز اکنون باقی است. خوارزمی کتاب خود را در دو مقاله، شامل پانزده باب، تنظیم کرده است. وی مقاله نخست را به علوم شرعی و علوم وابسته به آن اختصاص داده و اصطلاحات و کلیاتی از این دانش‌ها را آورده است: فقه، اصول، کلام، حدیث، فِرَق و مِلَل و نَحْل، نحو و دبیری و اصطلاحات دیوانی، شعر و عروض، اخبار و تواریخ ملل و اصطلاحات مربوط به تاریخ اسلام و مطالبی به پیوست درباره انواع خط و نگارش فارسی. خوارزمی در مقاله دوم کتاب، فلسفه را به دو شاخه نظری (شامل علم طبیعی، علم الهی و علم تعلیمی یا ریاضی) و عملی (شامل اخلاق، تدبیر منزل یا خانه‌داری و سیاست

مُذُن یا کشورداری) تقسیم کرده است. وی سپس فصل‌هایی را به منطق و مباحث آن، علم الهی، و اقسام علوم طبیعی و ریاضی اختصاص داده است. در رساله کوتاه *اصناف العلوم/الحکمیة* تألیف ابوسهل مسیحی جرجانی (درگذشت پس از ۴۰۰ ق) پزشک و فیلسوف دربار مأمونیان خوارزم‌شاهی، نیز نگرش ارسطویی در تقسیم علوم به چشم می‌خورد.

۱. علوم شرعی

قرائت تدبیر در قرآن کریم، متن مقدس پیام الهی، و فهم معانی آن مستلزم آموختن زبان عربی و آشنایی با قواعد تجوید و ترتیل بود. از این رو، علم قرائت و علم تفسیر به مثابه دو شاخه اصلی در مطالعات قرآنی مورد توجه قرار گرفت. در علم قرائت درباره چگونگی ادای کلمات قرآن و روایات مختلف در آن، بحث می‌کردند. دانشمندان علم قرائت که مَقْرئ خوانده می‌شدند، در شهرهای بخارا و سمرقند، و به‌ویژه نیشابور، به تعلیم می‌پرداختند. البته آموزش علم قرائت در خراسان تا اواسط سده چهارم هجری قمری تحت تأثیر تعالیم بزرگان مکتب بغداد، هم‌چون ابن مجاهد (درگذشت ۳۲۴ ق) بود. از مقریان صاحب‌نام عصر سامانیان، ابن مهران (درگذشت ۳۸۱ ق) است که در نیشابور به تدریس و تألیف می‌پرداخت. وی با تألیف کتاب *الشامل* نخستین کسی بود که به طرح قرائت‌های دهگانه پرداخت. اثر مهم دیگر ابن مهران در قرائت‌های دهگانه *الغایة* است.^{۱۵۹}

تفسیر در زمان سامانیان، تفسیرهایی با گرایش‌های مختلف تألیف شد. از نخستین نام‌آوران تفسیر در این دوره، محمد بن مسعود سمرقندی معروف به عَیَاشی (درگذشت حدود ۳۲۰ ق) فقیه بزرگ شیعه امامی است. بخشی از تفسیر ارزشمند او برجای مانده و حاوی روایاتی از اهل بیت (ع) است. ابومنصور محمد بن احمد آذهری (درگذشت ۳۷۰ ق) فقیه و علامه لغوی،



۹. آیاتی از سورة فاتحه به خط کوفی همانند شیوه نگارش قرآن کریم در عهد سامانیان

تفسیرهایی با نام‌های التقریب و تفسیر السبع الطول تألیف کرد. فقیه برجسته حنفی، علی بن موسی قمی (درگذشت ۳۰۵ ق) تفسیر احکام القرآن را براساس دیدگاه فقهی نوشت.^{۱۶۰} برخی مفسران نیز همچون ابوالقاسم بلخی (درگذشت ۳۱۹ ق) و ابوزید بلخی (درگذشت ۳۲۲ ق) و ابومنصور مائری (درگذشت ۳۳۳ ق) تفسیرهایی با مشرب کلامی و فلسفی پدید آوردند. از کهن‌ترین تفسیرها باگرایش صوفیانه، حقایق التفسیر ابو عبد الرحمن سلمی (درگذشت ۴۱۲ ق) است.

در زمان امیرمنصور بن نوح بن نصر (۳۵۰-۳۶۶ ق) خلاصه تفسیر بزرگ

طبری، به فارسی ساده و روان ترجمه شد. این ترجمه قدیم‌ترین تفسیر کامل قرآن کریم به زبان فارسی است.

حدیث در قلمرو سامانیان گرایش به آموختن و روایت حدیث، حتی در میان امیران و دولتیان، وجود داشت. از هنگامی که کودک به سن تمیز می‌رسید، او را در مجالس حدیث شرکت می‌دادند. البته در بخارا کمتر از هفت سالگی به سماع حدیث نمی‌رفتند.^{۱۶۱}

در میان محدثان، کسانی با انگیزه‌های مختلف به جعل و وضع حدیث دست می‌زدند. چنین خطری، برخی از نویسندگان را واداشت تا آثاری در زمینه شناخت اسناد احادیث پدید آورند. این آثار در دو دسته که اصطلاحاً «رجال» و «علل الحدیث» نامیده می‌شود، جای می‌گیرد و درحقیقت به شناسایی راویان موثق از غیر موثق، و بررسی احادیث سست و ضعیف می‌پردازد. از آن جمله، کتاب العلیل از ابوالحسن محمد حجاجی (درگذشت ۳۶۸ق) و رجال صحیح البخاری از ابونصر احمد کلابادی (درگذشت ۳۹۸ق) و رجال کُشی (درگذشت حدود ۳۴۰ق) محدث بزرگ شیعه امامی را می‌توان نام برد. برخی مؤلفان نیز به تألیف مجموعه‌هایی از احادیث که صحیح و معتبر می‌دانستند، پرداختند. از این میان صحیح بخاری (درگذشت ۲۵۶ق) و صحیح مسلم نیشابوری (درگذشت ۲۶۱ق) جایگاهی شایسته یافتند و محدثان بعدی به تدریس و شرح و تکمیل و تهذیب آنها همت گماشتند و آثاری با عنوان‌های مُسْتَحَرَج و مُسْتَدْرَك و مختصر نوشتند، مانند مستخرج ابوبکر جوزقی و مستدرک حاکم نیشابوری و المختصر الصحیح ابن آخرم.

در زمان سامانیان بخشی از تصنیفات حدیثی تحت عنوان مُسْنَد پدید آمد. در این تألیفات، روایات به ترتیب الفبایی یا زمانی صحابه گردآوری شده بود، مانند مسند هیثم بن کلبی چاچی (درگذشت ۳۳۵ق).

غریب الحدیث عنوان دسته دیگری از آثار حدیثی بود که مؤلف در آن به

شرح و تفسیر الفاظ مشکل حدیث می‌پرداخت، مانند غریب الحدیث حمد بن محمد خطابی بُستی (درگذشت ۳۸۸ ق).

فقه در فقه با ادله‌ای مانند قرآن و سنت، احکام عملی شرعی را بیان می‌کنند. فقه از پرجاذبه‌ترین دانش‌ها در قلمرو سامانی بود. به گفته مقدسی، آن‌جا بیشترین فقیه را داشت و ارج و پایگاه فقیهان با مقام شاهان قابل مقایسه بود. طالب علم پس از آموختن قرآن و ادب، به تحصیل حدیث می‌پرداخت و فقه را که از این دانش سرچشمه می‌گرفت، نزد مدرّسان می‌آموخت.

مقدسی گزارشی از پراکندگی جغرافیایی پیروان مذاهب فقهی (و کلامی) در قلمرو سامانیان به دست داده است: اکثریت در خراسان و ماوراءالنهر با حنفیان بود. در نیشابور، شیعه و کرامیه حضوری فعال داشتند. در برخی شهرها و نواحی مانند چاچ و طوس و نسا و ایبورد و... اکثریت با شافعیان بود. در پاره‌ای شهرها نیز مذهب ظاهری رواج داشت. سامانیان مذهب حنفی را رسمیت بخشیده بودند و منابر مساجد جامع در شهرها پایگاه ترویج این آیین بود.^{۱۶۲}

مذهب شیعه در زمان سامانیان، گرایش به نقل و حفظ احادیث بر ساختار فقه شیعه غلبه داشت. چهره شاخص فقه شیعه در این دوره، ابونضر محمد بن مسعود عیّاشی سمرقندی است که در سمرقند شاگردان فراوانی تربیت کرد.^{۱۶۳} برخی از فقهای بزرگ شیعه، مانند ابن ابی عقیل و ابن جُنید اسکافی که از چهره‌های بارز مکتب فقه استدلالی بودند، در عراق می‌زیستند، اما آثار و فتاوی‌شان در بین شیعیان خراسان رایج و شناخته شده بود.^{۱۶۴} محدّث و فقیه بزرگ شیعه امامی، ابن بابویه محمد بن علی ملقب به شیخ صدوق (درگذشت ۳۸۱ ق) نیز کتاب مشهور فقهی خود، *مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه* را به مثابه مرجعی فقهی، هنگام سفر به خراسان و ماوراءالنهر برای شیعیان آن دیار نوشت.

مذهب حنفی فقه حنفی به پایه‌گذار آن، ابوحنیفه نُعمان بن ثابت (درگذشت ۱۵۰ ق) منسوب است. به جز شهرهای بخارا و سمرقند و مرو، بلخ از مراکز

مهم نشر مذهب حنفی بود. بسیاری از بزرگان مذهب حنفی محدثانی پرمایه بودند. از نخستین مدرّسان حنفی که به تربیت شمار زیادی از فقها همّت گماشتند، ابوالحسن علی بن موسی بن یزداد قمی (درگذشت ۳۰۵ق) و ابونصر احمد بن عباس عیاضی سمرقندی را می‌توان یاد کرد.

بعدها تعلیم فقه حنفی را شاگردان برجستگان این مذهب در بغداد، همچون ابوالحسن کرخی (درگذشت ۳۴۰ق)، در خراسان و ماوراءالنهر گسترده کردند. از آن جمله، کسانی مانند ابوسهل زجاجی و ابوالحسن احمد بن محمد نیشابوری معروف به قاضی الحرمین (درگذشت ۳۵۱ق) در نیشابور حلقه‌های درسی برپا کردند. پس از آن مروّجان فقه حنفی عمدتاً از دانش آموختگان مکتب آنان بودند. ابوعلی حسن بن داود سمرقندی (درگذشت ۳۹۵ق) از فقهای صاحب‌نام حنفی، مدرسه‌ای در نیشابور بنا کرد و به تدریس فقه پرداخت.^{۱۶۵}

مذهب مالکی مذهب مالکی را فقیه و محدث مدینه، مالک بن انس (درگذشت ۱۷۹ق) رواج داد. این مذهب به کوشش فقیه مبرز مالکی، ابراهیم بن محمود قطّان نیشابوری (درگذشت ۲۹۹ق) مدت کوتاهی در نیشابور جایی باز کرد. پس از آن، سیطره دو مذهب حنفی و شافعی، گسترش فقه مالکی را متوقف ساخت.^{۱۶۶}

مذهب شافعی مذهب شافعی منسوب به پایه‌گذار آن، محمد بن ادریس شافعی (درگذشت ۲۰۴ق) است. نسل اول فقهای شافعی که در خراسان و ماوراءالنهر به ترویج فقه شافعی برخاستند، عموماً این دانش را در مصر، مهد این مذهب، و نزد شاگردان بی‌واسطه شافعی، مانند اسماعیل مؤزنی (درگذشت ۲۶۴ق) فراگرفتند. از جمله می‌توان از عبدان بن محمد جُنُجُردی مروّزی (درگذشت ۲۹۳ق)، محمد بن نصر مروّزی (درگذشت ۲۹۴ق) و ابوَعَوّانه اسفراینی (درگذشت ۳۱۶ق) یاد کرد.

بعداً دانش آموختگان حوزه فقه شافعی بغداد به نشر این مذهب در سرزمین

سامانیان پرداختند و مدارس فراوانی، به ویژه در نیشابور، تأسیس کردند. از این میان، استاد ابولید حسان قُرشی (درگذشت ۳۴۹ق)، ابوبکر محمد بن علی قفال شاشی معروف به قفال کبیر (درگذشت ۳۶۵ یا ۳۶۶ق)، استاد ابوسهل صعلوکی (درگذشت ۳۶۹ق) و پسرش ابوطیب صعلوکی (درگذشت ۳۸۷ق) نامبردارند.^{۱۶۷}

مذهب ظاهری مذهب ظاهری به نام پیشوای آن، داود بن علی اصفهانی (درگذشت ۲۷۰ق) مذهب داودی نیز خوانده می شود. ظاهریه در استنباط احکام تنها به ظاهر کتاب و سنت تمسک می کنند. پس از داود پسرش محمد امام ظاهریه شد و شاگردان او این مذهب را در خراسان و ماوراءالنهر انتشار دادند. ابویعلیٰ عبدالمؤمن تمیمی نَسفی (درگذشت ۳۴۶ق) در نسف، و ابوالقاسم عیبدالله نخعی داودی (درگذشت ۳۷۶ق) در نیشابور و بخارا به ترویج مذهب ظاهری پرداختند.^{۱۶۸}

کلام علم کلام یا علم نظر و استدلال دینی، دانشی است که با آن می توان بر اصول عقاید اسلامی استدلال، و شبهات ضد آن را دفع کرد. دانشمند علم کلام را متکلم می گفتند. کلام به معنی بحث و دفاع عقلی از عقاید دینی در تعالیم قرآن و ائمه دین (ع) ریشه دارد، اما ظاهراً آغاز شکل گیری نظام کلامی در جهان اسلام به عصر ظهور معتزله، به پیشوایی واصل بن عطا (درگذشت ۱۳۱ق) بازمی گردد. معتزله، که در برابر مکتب رسمی اهل سنت و حدیث برخاستند، در اصول دین استدلال عقلی می کردند و ظاهر آیات و روایاتی را، که موهم تشبیه خداوند به مخلوقات بود، تأویل می کردند.^{۱۶۹}

در مقابل، فقهای حنفی عهده دار حمایت از عقاید اصولی مذهب سنت بودند و به پیروی از پیشوای خود، ابوحنیفه، از غور در کلام پرهیز می کردند. شماری از آنان همچون ابونصر عیاضی و پسرش ابوبکر عیاضی ردیه هایی بر مخالفان، به ویژه معتزله، نوشتند و آنان را هواخواه و بدعتگزار خواندند. البته این موضوع

ادامه پیدا نکرد و بعداً حنفیان بسیاری مذهب کلامی معتزله را پذیرفتند.^{۱۷۰} به هر حال، گسترش مباحثات و مناظرات کلامی، فقهای حنفی را که نگاهبان عقاید رسمی سنت و جماعت بودند، نگران ساخت. به دنبال آن و به فرمان امیراسماعیل سامانی، ابوالقاسم حکیم سمرقندی (درگذشت ۳۴۲ق) عقیده‌نامه‌ای به نام السواد الاعظم مشتمل بر ۶۲ مسئله نوشت و در آن به نقد و رد و تکفیر فرقه‌هایی چون شیعه، کرامیه، جبریه، معتزله، خوارج و مشبّهه پرداخت. این کتاب بعدها در حدود سال ۳۷۰ق، به فرمان امیرنوح بن منصور، از عربی به فارسی ترجمه شد و آموختن آن فریضه‌ای گزیرناپذیر به شمار آمد.^{۱۷۱} با این حال در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری قمری، چهره‌هایی از معتزله در خراسان و ماوراءالنهر درخشیدند و با ترویج و تألیف دیدگاه‌های خود در حوزه‌ای گسترده، از کلام تا حدیث و تفسیر، مکتب معتزله را زنده نگه داشتند. سرآمد اینان ابوالقاسم بلخی (درگذشت ۳۱۹ق) است. در نتیجه، حرکتی عقلی به رهبری دو تن از فقهای بزرگ اهل سنت، یعنی ابوالحسن اشعری (درگذشت ۳۲۴ق) در عراق، و ابومنصور ماتریدی (درگذشت ۳۳۳ق) در ماوراءالنهر، برای دفاع از مبانی اعتقادی اهل سنت و جلوگیری از رشد و گسترش گرایش‌های فکری مختلف، به‌خصوص علم کلام معتزلی آغاز گشت. فقهای بزرگ شافعی در خراسان و ماوراءالنهر، در نشر مذهب اشعری نقش اساسی داشتند.^{۱۷۲} مذهب ماتریدی نیز به تدریج در میان حنفیان ماوراءالنهر رواج یافت و وسیله‌ای مؤثر برای مبارزه با نفوذ معتزله گشت.^{۱۷۳} اما معتزله از نیمه دوم سده چهارم هجری قمری فعالیت تازه‌ای آغاز کردند و داعیه‌دارانی همچون ابورشید نیشابوری (درگذشت پس از ۴۱۵ق) و جمعی دیگر از شاگردان قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی، در تبلیغ این مذهب در سرزمین سامانیان کوشیدند که ظاهراً به دور از حمایت آل بویه خصوصاً وزیر آنان، صاحب بن عبّاد، نبوده است. بعداً سلطان محمود غزنوی

بساط این مذهب را از خراسان و ماوراءالنهر برچید.^{۱۷۴}

۲. اخلاق اخلاق دانشی است که انسان را به انجام دادن اعمال شایسته و ترک اعمال ناشایسته فرا می‌خواند. علم اخلاق در فرهنگ اسلامی اساساً مبتنی بر تعالیم قرآن و سنت نبوی است، اما متفکران مسلمان در بسط مبانی اولیه و سبک تألیفات خود از میراث گذشتگان نیز بهره گرفته‌اند. در این زمینه پندنامه بزرگمهر، که از پهلوی به عربی ترجمه شده بود، به فرمان نوح بن منصور سامانی از عربی به فارسی ترجمه و به ظفرنامه موسوم شد.^{۱۷۵} هم‌چنین مکتب اخلاق فلسفی با ترجمه نوشته‌های یونانی، مانند الاخلاق جالینوس و اخلاق نیکوماخس ارسطو به آثار اخلاقی فلاسفه اسلامی عصر سامانی، مانند الطب الروحانی محمد بن زکریای رازی، مصالح‌الابدان و الأنفس ابوزید بلخی، و کتاب‌های الأمد علی الأبد والسعادة والإسعاد ابوالحسن عامری راه یافت.

در شماری از آثار اخلاقی مانند سخنان حکیمانه ابوالقاسم حکیم سمرقندی (درگذشت ۳۴۲ ق) که در کتاب‌ها پراکنده است، تمایلات زاهدانه و عرفانی دیده می‌شود. دسته‌ای دیگر از مصنفات اخلاقی، مانند تنبیه الغافلین و بستان‌العارفین ابوليث سمرقندی (درگذشت ۳۷۳ ق) و ربیع‌المذکرین ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی نیشابوری (درگذشت ۴۲۷ ق) نیز در حقیقت به مثابه راهنمایی برای واعظان نوشته شد. مجالس وعظ و ارشاد دینی به منظور آموزش عمومی اخلاق، از پرجاذبه‌ترین گردهمایی‌ها در قلمرو سامانیان بود، که در مساجد جامع و دیگر مساجد و اماکن برپا می‌شد. کار وعظ متضمن توجه دادن به عوامل سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی و توأم با داستان‌های آموزنده اخلاقی بوده است. از این رو واعظ را مذکر یا قاص (قصه‌گو) می‌خواندند.^{۱۷۶}

۳. عرفان و تصوف عرفان، که به لحاظ خصایص اجتماعی تصوف نامیده می‌شود^{۱۷۷}، یکی از جنبه‌های حیات فرهنگی در اسلام و بخشی از میراث علمی دوره سامانیان است. بسیاری از عرفای این دوره، فقها و محدثانی صاحب‌نام بودند و از این رو، طی طریقت و نیل به حقیقت را جز با پای‌بندی به شریعت مقدور نمی‌دیدند.

شهرهای خراسان بزرگ در عصر سامانیان، مانند نیشابور، بلخ، مرو، ترمذ، بخارا و سمرقند، مهد عارفان و خاستگاه اولیا و مشایخ بود. در این دوره، مکتب خراسان با گرایش خاص ملامتیگری شکل گرفت. ناشر و مروج مشهور طریقه ملامتیه، حمدون قصار نیشابوری (درگذشت ۲۷۱ ق) از اصحاب ابوحنیفه حداد نیشابوری بود. پس از این دو، ابوعثمان حیری نیشابوری (درگذشت ۲۹۸ ق) از راویان و اصحاب حمدون و ابوحنیفه، در تربیت شماری از ملامتیه نقشی مؤثر ایفا کرد. پیروان ملامتیه که خلوص نیت داشتند و از خودنمایی و ریا پرهیز می‌کردند، همواره در معرض تحقیر و هدف ملامت عوام بودند. آخرین بازمانده نام‌آور طریقه ملامتیه، ابوعمرو بن نجید (درگذشت ۳۶۵ یا ۳۶۶ ق) بود.

طریقه‌های مختلف مشایخ مکتب بغداد، همچون جُنید و شاگردانش شبلی و حلاج، را اصحاب و پیروان آنان در خراسان شایع کردند. بزرگ‌ترین مروج افکار حلاج در خراسان، ابوالقاسم نصرآبادی (درگذشت ۳۶۷ ق) است که در زادگاهش نیشابور به وعظ و ارشاد می‌پرداخت.^{۱۷۸}

ابونصر سراج طوسی (درگذشت ۳۷۸ ق) نمونه مشایخی است که طریقت را با سنت و شریعت پیوند داد و کتاب *اللمع فی التصوف* را برای این منظور نوشت. ابوبکر کلاباذی (درگذشت ۳۸۵ ق) محدث و صوفی بخارا، این هدف را با تألیف *التعرف لِمذهب التصوف* دنبال کرد.

برخی صوفیه که به مکتب بغداد وابسته بودند و در ترویج اصول مشایخ

آن کوشیدند، با مبانی صوفیه خراسان نیز کم و بیش آشنایی داشتند و یا کسانی از ملامتیه را جذب صحبت خویش ساختند. مرتعش نیشابوری (درگذشت ۳۲۸ق)، ابوعمر و زجاجی نیشابوری (درگذشت ۳۴۸ق) و بسیاری دیگر از صوفیه در این گروه جای می‌گیرند. طبعاً این پدیده در ظهور دیدگاه‌های متعادل‌تر و متکامل‌تر در تاریخ تصوف نقش داشته است.

افزون بر این طریقه‌هایی جدید در مکتب خراسان جایی باز کرد که از آن جمله، «حکیمیه» است. پایه‌گذار این طریقه، ابوعبدالله محمد بن علی ترمذی معروف به حکیم ترمذی (درگذشت حدود ۳۲۰ق) است. ویژگی تصوف ترمذی، جنبه عقلی و عرفانی آن است. نظریه اساسی طریقت وی، یعنی ولایت، در مهم‌ترین کتابش ختم‌الولایه آمده است. طریقه «سیاریه» را نیز ابوالعباس قاسم بن قاسم سیاری (درگذشت ۳۴۲ق) رواج داد. وی زاهدی فقیه و محدث بود و در حفظ مبانی شریعت می‌کوشید.^{۱۷۹}

در این دوره، کسانی به جمع‌آوری سیرت و سخنان و شرح حال متصوفه و زهاد همت گماردند. از آن جمله است تهذیب‌الاسرار تألیف ابوسعید خرگوشی (درگذشت ۴۰۶ یا ۴۰۷ق) که نسخه خطی آن باقی است، و دیگر طبقات‌الصوفیه از ابوعبدالرحمن محمد بن حسین سلمی (درگذشت ۴۱۲ق) که جامع‌ترین اثر موجود از سیره متصوفه است.

۴. علوم عقلی

فلسفه در زمان سامانیان، برخی شخصیت‌ها و محافل دینی تمایلی به فلسفه و آموزش آن نداشتند. برای مثال، ابوالحسن اشعری (درگذشت ۳۲۴ق) که نفوذ آرای کلامی او بخش وسیعی از جهان اسلام، از جمله خراسان را دربر گرفت، کتاب الرد علی الفلاسفه را نوشت.^{۱۸۰} با وجود این، تمایل امیران و بزرگان دستگاه سامانیان، همچون امیرنصر بن احمد و ابوالحسن عتبی وزیر

به طرح و بحث مسائل فلسفی، و نیز اشتمال کتابخانه دربار سامانی بر کتب علوم یونانی^{۱۸۱}، حکایت از تداوم حیات عقلی و فعالیت‌های فکری و فلسفی در این دوره دارد. چنان‌که کوشش‌هایی برای تطبیق اصول فلسفه مشائی و تعالیم ارسطویی بر مبانی اسلامی، و تأویل آیات و احادیث به مقاصد فلسفی صورت گرفت. چنین می‌نماید که گسترش دعوت اسماعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر در این جهت مؤثر بوده است.

ابوالعباس ایرانشهری (سده سوم هجری قمری) حکیم اهل نیشابور و استاد محمد بن زکریای رازی، در آمیختن دین و فلسفه کوشید. پس از او ابوزید احمد بن سهل بلخی (درگذشت ۳۲۲ق) دیگر فیلسوف و دانشمند پرآوازه خراسانی به فرمان امیرنصر بن احمد سامانی، آثاری به منظور هم‌ساختن دین و فلسفه تألیف کرد و به تبیین فلسفه پرداخت. ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری (درگذشت ۳۸۱ق) شاگرد برجسته ابوزید بلخی و از بزرگ‌ترین فلاسفه جهان اسلام است که همچون استادش، فلسفه و دین را ملازم یکدیگر می‌دانست و از این رو مانند او به الحاد متهم گردید.^{۱۸۲} عامری در کتاب مهم خود الاعلام بمناقب الاسلام با بیانی استدلالی به دفاع از اسلام پرداخته است. دیری نگذشت که ابوالحسن عامری تحت‌الشعاع شخصیت عظیم ابن‌سینا (درگذشت ۴۲۸ق) قرار گرفت. جریان تدوین فلسفه مشاء در اسلام را که یعقوب بن اسحاق کندی (درگذشت ۲۶۰ق) آغاز کرده بود، ابن‌سینا به اوج و کمال رساند.

ریاضیات تعلیم رشته‌های مختلف ریاضیات، مانند حساب و هندسه و جبر و مثلثات و نیز نجوم در روزگار سامانیان رونق داشت و دانشمندان بزرگی در این دانش سرآمد روزگار خود شدند. ابوالوفاء محمد بن محمد بوزجانی (درگذشت ۳۸۷ق) ریاضی‌دان و منجم بزرگ اسلامی در زمان سامانیان، در شهر بوزجان که شماری از استادان، مانند ابوعمرو مغازلی، عموی ابوالوفا در آن‌جا به آموزش

ریاضیات اشتغال داشتند، چشم به جهان گشود. البته ابوالوفاء در بیست سالگی به بغداد مهاجرت کرد و پس از مدتی از بزرگ‌ترین دانشمندان عصر خود شد. ابوجعفر محمد بن حسین خازن (درگذشت بین ۳۵۰ و ۳۶۰ ق) دیگر ریاضی‌دان و منجم بزرگ مسلمان است که از خراسان (احتمالاً چغانیان) برخاست. وی شرح کتاب اقلیدس را نوشت. ریاضی‌دانان بزرگ اسلامی از او و آثارش یاد کرده‌اند. خازن برخی مأموریت‌های سیاسی را به فرمان سامانیان به عهده گرفت. او بعداً به آل بویه پیوست.^{۱۸۳} آثاری از خازن به صورت چاپی یا خطی در دست است. ابن‌سینا، فیلسوف و طبیب بزرگ اسلامی، در ریاضیات نیز از دانشمندان بنام است و آثاری در این زمینه پدید آورد که البته تألیف آنها به دوره پس از انقراض سامانیان بازمی‌گردد. از آن جمله بخشی از کتاب معروف شفا است.

از شهر کاث مرکز خوارزم و تختگاه آل عراق یا خوارزم‌شاهیان قدیم نیز شماری از منجمان و ریاضی‌دانان بزرگ، همچون ابوسعید احمد بن محمد بن عراق (فرمانروای ماقبل آخر این سلسله) و ابونصر منصور بن علی بن عراق (درگذشت بین ۴۰۸-۴۲۷ ق) از همین خاندان، و شاگردش ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (درگذشت ۴۴۰ ق) برخاستند. ابونصر و ابوریحان، و هم‌چنین ریاضی‌دانانی همچون ابوعلی حُبُوبی خوارزمی، ابوالحسن قاینی، ابوالجود محمد بن لیث در اواخر روزگار سامانیان درخشیدند.

پزشکی در اسلام به علم پزشکی اهمیت بسیار داده شده است؛ به طوری که پزشکی و علم دین هم‌تا و لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شده‌اند. طبیب به درمان بیماری جسم، و عالم دین به درمان بیماری روح می‌پردازد.

دانشمندان مسلمان دستورهای کلی را که در قرآن و احادیث پیامبر (ص) درباره حفظ صحت وارد شده، در آثاری تحت عنوان طب‌النبی گرد آورده‌اند. از نخستین این آثار، طب‌النبی تألیف ابوالعباس مستغفری (درگذشت ۴۳۲ ق)

عالم و مورخ برجسته عصر سامانیان است.

دانش پزشکی در قلمرو سامانیان، از آغاز تا ظهور ابن سینا، پیرو تعالیم و تجارب پرنفوذ و دیرپای محمد بن زکریای رازی بوده است. رازی مؤسس واقعی پزشکی بالینی در اسلام است و شاهکار او، الحاوی دقیق‌ترین سند موجود در این باره است. دیگر کتاب مهم او، المنصوری است که در سده دوازدهم میلادی به لاتین ترجمه شده و از کتاب‌های درسی معروف دانشکده‌های پزشکی اروپا بوده است. رازی این کتاب را بین سال‌های ۲۹۰-۲۹۶ ق به نام منصور بن اسحاق، حاکم سامانی در ری، تألیف کرد.^{۱۸۴}

ابوبکر ربیع بن احمد اخوینی (درگذشت حدود ۳۷۳ ق) طبیب اهل بخارا که به یک واسطه شاگرد رازی بود، کتابی مفصل به زبان فارسی در علم پزشکی به نام هدایة المتعلمین فی الطب نوشت. این کتاب که برای آموزش مبتدیان فراهم آمده بود، قرن‌ها کتاب درسی بود. هدایة المتعلمین قدیم‌ترین متن طبّی پارسی است که به دست ما رسیده است.

در امارت سامانیان کهن‌ترین مجموعه طبّی به شعر فارسی، به نام دانشنامه نگارش یافت. مؤلف این کتاب، میسری حکیم که احتمالاً اهل خراسان بوده، منظومه خود را طی سال‌های ۳۶۷-۳۷۰ ق به نام سپهسالار سامانی در خراسان، ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور، سروده است.

ابومنصور حسن بن نوح (زنده در حدود ۳۸۶ ق) طبیب اهل بخارا و استاد ابن سینا، نیز در ترویج مکتب پزشکی رازی کوشید. کتاب غنی و مّنی که از او به یادگار مانده مجموعه‌ای طبّی (کُنّاش) است که تا این اواخر مورد استفاده پزشکان بوده است. کتاب دیگر او، التنویر فرهنگ‌نامه‌ای پزشکی به فارسی است.

کهن‌ترین کتاب خطی فارسی موجود که یادگار این دوره است، و احتمالاً به نام امیرمنصور بن نوح سامانی نوشته شده، الأبنیة عن حقایق الأدوية تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی و در داروشناسی است.

ابوالخیر بن خَمَّار (درگذشت قبل از ۴۲۱ق) فیلسوف و پزشک ایرانی دربار مأمونیان خوارزمشاهی، کتاب امتحان الاطباء را به منظور آزمودن پزشکان پیش از دست زدن به کار طبابت، فراهم آورد.



۱۰. ابن سینا

بانیفوذترین و بزرگترین پزشک مسلمان در مشرق و اروپا ابن سینا (درگذشت ۴۲۸ق) است که شاهکار پزشکی او، القانون فی الطب از دیرباز تا امروز مورد توجه بوده است. قانون بزرگترین سند پزشکی جالینوسی به شمار می آید. در قلمرو سامانیان، به ویژه در نیشابور، بیمارستان‌هایی برپا بوده است. سیاست از آغاز امارت سامانیان مؤلفانی به تألیف آیین کشورداری و

سیاست‌نامه علاقه نشان داده‌اند. ابن حوقل از وجود و رواج پندها و دستورها و کارنامه روزانه پادشاهان در ماوراءالنهر یاد کرده است.^{۱۸۵} ابو عبدالله جیهانی کبیر، وزیر نصر بن احمد سامانی، با نوشتن نامه به دولت‌های مختلف، آیین‌های کشورداری آنان را گرد آورد و گزیده‌ای از آن را سرمشق سیاست و اداره مملکت ساخت. بعدها نیز ابو جعفر عتبی وزیر منصور بن نوح، بخش‌هایی از کتاب *السیاسة* ابوزید بلخی را ترجمه کرد و پس از رایزنی با بزرگان دربار و خردمندان، برنامه‌ای در تبیین سیاست‌های کلی کشور ارائه داد که همیشه همراه امیر منصور بود و برابر آن فرمان می‌داد.^{۱۸۶}

ابوالحسن عامری (درگذشت ۳۸۱ق) بی‌تردید از بزرگ‌ترین متفکران و نویسندگان فلسفه سیاسی در اسلام است که در زمان سامانیان می‌زیست. وی در بخش دوم کتاب *السعادة والأسعاد* به سیاست و مباحث وابسته به آن پرداخته و مطالب بسیاری از منابع یونانی (مانند کتاب‌های *السیاسة* و *النوامیس افلاطون*) و ساسانی (مانند *خدای‌نامه* و *تاج‌نامه* و *جاویدان‌خرد*) در باب روش‌های سیاسی و آیین کشورداری نقل کرده است. جز این، رهنمودهایی سیاسی-اجتماعی از پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) و شخصیت‌های اسلامی را آورده و در تلفیق روش‌های حکیمانه حکومت‌داری کوشیده است.

جغرافیا از نیمه دوم سده سوم هجری قمری به بعد یک رشته تألیفات در موضوع جغرافیا با عنوان *مسالك و ممالك* پدید آمد.^{۱۸۷} از آن جمله، تنها کتاب *المسالك و الممالك* ابن خردادبه (درگذشت ۳۰۰ق) برجای مانده است. پس از آن ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، وزیر نصر بن احمد سامانی کتاب *المسالك و الممالك* را در وصف جهان و اخبار و شگفتی‌های آن، شهرها، دریاها، رودها، ملت‌ها و مسکن آنان نوشت. این کتاب متأسفانه از بین رفته است. دانشمند معاصر جیهانی، ابوزید بلخی، نیز کتاب *صُورالاقالیم* را نوشت که ظاهراً شرح مجموعه‌ای از نقشه‌ها بوده است. این کتاب، که امروز در

دست نیست، تأثیری بزرگ برجای نهاد. بعدها اصطخری و ابن حوقل روش ابوزید بلخی را ادامه دادند و در تکمیل آن کوشیدند.^{۱۸۸}

دسته دیگری از آثار جغرافیایی، حاصل سیر و سیاحت سیاحان و سفیران مسلمان است که مبدأ یا مسیر آنان قلمرو سامانیان بوده است. در ضمن این تألیفات اطلاعات جغرافیایی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی و تاریخی گرد آمده است. از چنین آناری، رساله احمد بن فضلان فرستاده خلیفه مقتدر عباسی به سرزمین اسلاوها (صقالبه) و رساله‌های ابودلف یتبعی خزرچی، ادیب و شاعر، درباره سفر او به چین، آذربایجان، ارمنستان و ایران باقی است.

دیگر اثر مهم *حدودالعالم من المشرق الى المغرب* نام دارد و به فارسی است، اما مؤلف آن ناشناخته است. این کتاب در سال ۳۷۲ق تألیف و به امیر جوزجان، ابوالحارث محمد بن احمد فریغونی، تقدیم شده است.

۵. تاریخ در بررسی تألیفات تاریخی پدید آمده در قلمرو سامانیان، شاهد ظهور گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری می‌توان بود که پاره‌ای از آنها به جهت سبک و قالب یا محتوا تازگی دارد.

تاریخ عمومی در ادامه حرکت ترجمه متون عربی فرهنگ اسلامی به زبان فارسی، در روزگار سامانیان، در سال ۳۵۲ق ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر، به فرمان امیر منصور بن نوح بن نصر، تاریخ طبری (درگذشت ۳۱۰ق) را با حذف آساند و روایات تکراری به فارسی ترجمه کرد. ترجمه تاریخ طبری از کهن‌ترین نمونه‌های نثر فارسی دری است که بر جای مانده است.^{۱۸۹}

تاریخ صدر اسلام در این دوره محدثان، تألیفات ارزشمندی درباره سیره پیامبر (ص) پدید آوردند که از آن میان *دلائل النبوة، الشمائل النبویة* و *خطب النبی (ص)* از ابوالعباس مُستغفری (درگذشت ۴۳۲ق)، *الاکلیل و المدخل الى الاکلیل* از حاکم نیشابوری (درگذشت ۴۰۵ق) و *شرف النبی (ص)* از

ابوسعبد خرگوشی (درگذشت ۴۰۶ یا ۴۰۷ ق) را می‌توان نام برد. دربارهٔ سیرت و مناقب اهل بیت (ع) نیز کتاب‌هایی، مانند فضائل فاطمة الزهراء (ع) از حاکم نیشابوری، و اخبار الحسن و الحسين (ع) و المقتل از ابوالحارث و رثینی (درگذشت ۳۱۵ ق) نوشته شد.

هم‌چنین تصانیفی دربارهٔ زندگانی صحابه و خلفا، مانند فضائل الصحابة از ابوالعباس دغولی (درگذشت ۳۲۵ ق) و معرفة الصحابة از ابوالعباس مُستغفری پدید آمد. محمد بن مسعود عیاشی، دانشمند شیعهٔ امامی نیز کتاب‌هایی دربارهٔ سیرهٔ خلفای نخست مانند سیرهٔ ابی‌بکر، سیرهٔ عمر، سیرهٔ عثمان و سیرهٔ معاویه نوشت.^{۱۹۰}

تاریخ‌های مربوط به خراسان در زمان سامانیان، نویسندگان بزرگ، آثاری دربارهٔ فتوح و فرمانروایان و بزرگان خراسان تألیف کردند، اما متأسفانه هیچ‌یک باقی نمانده است. از مهم‌ترین این آثار، التاريخ فی اخبار ولاة خراسان از ابوعلی سلّامی (درگذشت ۳۰۰ ق)، قرن‌ها منبع ارزشمند مورخان بوده و نقل قول‌هایی از آن در منابع پراکنده است.^{۱۹۱}

تاریخ‌های محلی آنچه در روزگار سامانیان، و به واقع در سیر تاریخ‌نگاری در اسلام، شایان توجه است، حجم فراوان تاریخ‌های محلی است که بیشتر محدثان در این دوره فراهم کرده‌اند. هدف اصلی چنین مجموعه‌هایی، شرح احوال علما و محدثان و مشاهیر و ارائهٔ تصویری از فضای علمی و فرهنگی شهرها بوده است. چنان‌که این گونه تاریخ‌ها حاوی اطلاعاتی جنبی دربارهٔ تاریخ بنا، فتح اسلامی، والیان و امرا، وضع اجتماعی، و تأسیساتی مانند حصار و قلاع و مساجد بوده است. از معروف‌ترین و مهم‌ترین این آثار، ترجمهٔ تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (درگذشت ۳۴۸ ق) است. نرشخی این کتاب را در سال ۳۳۲ ق به نام امیرحمید نوح بن نصر به عربی نوشته بود.^{۱۹۲} حاکم نیشابوری معروف به ابن البیع (درگذشت ۴۰۵ ق) نیز اثر سترگ

خود، تاریخ/النیشابوریین، یا تاریخ نیشابور را در معرفی رجال و محدّثان نیشابور و بزرگان و علمایی که به این شهر آمده‌اند، نوشت.^{۱۹۳} آنچه امروزه از تاریخ نیشابور در اختیار ما است، ترجمه فارسی و تلخیص خلیفه نیشابوری (درگذشت ۷۵۰ق) است که از روی مختصر عربی آن فراهم آورده است. جز این دیگر مورّخان و محدّثان تألیفات بسیاری در تاریخ شهرهای بخارا، سمرقند، کش و نَسَف (از نواحی سمرقند)، مرو، بلخ، هرات و خوارزم داشته‌اند که متأسفانه همه از بین رفته است.

۶. ادبیات

زبان و ادب فارسی زبان فارسی که دَری (برگرفته از کلمه در به معنی دربار) خوانده می‌شد، در سرزمین پهناوری که امیران بخارا و حکومت‌های محلی بر آن فرمان می‌راندند، رو به تعالی بود. در زمان سامانیان شاعران بزرگ پارسی‌گوی ظهور کردند و به‌علاوه، نخستین نمونه‌های نثر پارسی پدید آمد که اکنون در دست است. سرشت آمیخته فارسی دَری به جهت اقتباس از واژگان پارتی و سُغدی و هم کلمات عربی، آن را زبان مشترک سرزمین‌های ایرانی و زبان ادبی و فرهنگی مشرق عالم اسلام در قرن‌های متمادی، و به تبع آن عامل مهمی در حفظ همبستگی ملی و تثبیت سلطه سیاسی سامانیان ساخت.^{۱۹۴}

شعر غنایی شعر غنایی که مبین عواطف و احساسات انسانی و توأم با موسیقی و آهنگ و آواز است و در قالب قصیده بیان می‌شود، نخستین شاخه ادبی بود که با حمایت امیران و وزیران سامانی بخارا، مهم‌ترین مرکز ادبی ایران، پدید آمد و رواج یافت. بسیاری از حامیان ادب، مانند خاندان‌های بلعمی و جیهانی و عتبی و آل محتاج و سیمجوریان شاعر یا نویسنده بودند. برجسته‌ترین شخصیت چکامه‌سرای این دوره، ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی (درگذشت ۳۲۹ق) است که او را استاد شاعران و مقدّم شعرای عجم

خوانده‌اند. به گفته عوفی، آواز دلکش رودکی او را به مطربی کشاند و نزد امیرنصر بن احمد سامانی تقرّب یافت. رودکی نخستین کسی است که شعر



۱۱. مجسمه رودکی که پس از به‌دست آمدن استخوان هایش با قراین علمی در تاجیکستان ساخته‌اند.

نیکوی فارسی گفته است و شعرای بزرگ ایرانی به تضمین اشعار او پرداخته‌اند.^{۱۹۵} شهید بلخی (درگذشت ۳۱۵ق) متکلم و حکیم بزرگ، از شعرای بزرگ معاصر رودکی است که غزل‌های دلاویز و نغز داشت و به عربی نیز شعر می‌سرود. ابوطیب مُصعبی، وزیر نصر بن احمد هم از شاعران چیره‌دست در فارسی و عربی بود. کسایی مروزی (زنده در ۳۹۱ق) شاعر حکیم شیعی، نخستین کسی است که شعر موعظه و حکمت را به کمال رساند. بسیاری از

شعرای عصر سامانی در شعر فارسی و عربی توانا بودند. چنانکه ابوالفتح بُستی (درگذشت ۴۰۰ ق) دو دیوان به تازی و پارسی داشت. جز اینان، ذکر شمار زیادی از شاعران پارسی‌گوی عصر سامانیان، و برخی از ابیات آنان در **لباب‌الالباب** عوفی آمده است.

شعر روایی قالب شعر روایی مثنوی است. کتاب **کلیله و دمنه** معروف‌ترین مجموعه داستان‌های پندآموز ایران پیش از اسلام را ابوالفضل بلعمی وزیر، به فرمان امیرنصر بن احمد سامانی، به فارسی دری ترجمه کرد و رودکی آن را در قالب مثنوی به نظم درآورد. پس از آن، این مثنوی بر سر زبان‌ها افتاد. **سندبادنامه** دیگر مجموعه داستان‌های ایرانی یا هندی بود که رودکی آن را به رشته نظم کشید. ابوشکور بلخی، شاعر و نویسنده معاصر، پس از رودکی نیز چندین مثنوی تصنیف کرد. اشعاری از **آفرین‌نامه** او که در حکمت و پند و اندرز است، باقی است.^{۱۹۶}

شعر حماسی و شاهنامه‌های منثور سده چهارم هجری قمری مهم‌ترین دوره حماسه‌سرایی در ایران، و سرزمین سامانیان مهد آفرینش بزرگ‌ترین آثار منثور و منظوم از داستان‌های قهرمانی است. حماسه فارسی، روایت منظوم تاریخ ایران از آغاز آفرینش تا پایان پادشاهی ساسانی است. مسعودی مروزی (درگذشت اوایل سده چهارم هجری قمری) نخستین شاعری است که **شاهنامه** منظومی پدید آورد. ایرانیان این شاهنامه را مصور کرده بودند و به منزله تاریخ خود روایت می‌کردند. از این کتاب به‌جز چند بیت باقی نمانده است.

از میان شاهنامه‌های منثور، گویا قدیم‌تر از همه، شاهنامه ابوالمؤید بلخی است که ظاهراً در اوایل سده چهارم هجری قمری تألیف شده و پاره‌ای از آن تحت عنوان **گرشاسب‌نامه** در تاریخ سیستان باقی است. دیگر شاهنامه معروف و مهم، شاهنامه‌ای است منثور که در سال ۳۴۶ ق به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی (درگذشت ۳۵۰ ق) حاکم طوس و دهقان‌زاده

ایرانی تدوین گردید. این اثر را وزیر ابومنصور مَعمری به کمک جمعی از دهقانان و فرزندگان ایرانی، که بیشتر از موبدان زرتشتی بودند، فراهم آورد و بعدها به شاهنامه ابومنصوری شهرت یافت. از این کتاب تنها مقدمه آن باقی مانده است.

استاد ابومنصور محمد بن احمد دقیقی (درگذشت بین ۳۶۵-۳۷۰ ق) دومین شاعری است که در عهد سامانی به نظم شاهنامه پرداخت. وی این اثر مهم را ظاهراً به امر ممدوح خویش، نوح بن منصور سامانی تدوین کرد. آنچه از شاهنامه دقیقی باقی مانده، هزاربیت از گشتاسپ‌نامه است که فردوسی آن را در شاهنامه خود آورده است.

پس از آن، استاد ابوالقاسم فردوسی (درگذشت ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق) شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، کار ناتمام دقیقی را پی گرفت و نظم اثر عظیم خود را پس از یافتن نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری آغاز کرد و رنجی سی ساله را به جان خرید. فردوسی در حدود سال ۳۲۹ ق در زمان اوج شکوفایی امارت سامانیان (نصر بن احمد) در دهکده باژ از طابران طوس دیده به جهان گشود. از این رو وی تربیت‌یافته عصر سامانی است و بیشتر عمر خود (حدود ۸۲ سال) را در روزگار آنان گذرانده است. فردوسی دهقان‌زاده‌ای مسلمان و موحد بود که به میهن خود سخت مهر می‌ورزید. این خاستگاه اجتماعی مایه آشنایی و علاقه او به تاریخ نیاکان و داستان‌ها و افسانه‌های ملی شد. توانگری و مکنّت موروث او در طی سالیان دراز به تهیدستی گرایید و در روزگار پیری با تنگدستی و نیاز به سر می‌برده است. فردوسی سرودن شاهنامه را در حدود سال ۳۸۴ ق، در زمان منصور بن نوح سامانی، به پایان رساند و نسخه‌ای از آن را پس از تجدید نظر در حدود سال ۴۰۱-۴۰۲ ق آماده ساخت و به سلطان محمود غزنوی، که پس از انقراض سامانیان قدرت را در خراسان به دست گرفته بود، اهدا کرد. اما به سبب گرایش به تشیع و اعتزال و بدگویی

حاسدان، پاداش و رفتاری درخور این رنج عظیم ندید.

شاهنامه فردوسی شامل سه دوره متمایز تاریخی است: اساطیری، پهلوانی و تاریخی. شاهنامه فردوسی از آغاز تا امروز از آثار ارجمند زبان فارسی و مورد توجه طبقات مختلف ایرانی بوده و به زبان‌های مختلف جهان ترجمه و منتشر شده است.^{۱۹۷}

نثر در دولت سامانیان، نثر پارسی نیز همچون شعر رواج و رونق بسزا داشت و از این روزگار آثاری به نثر فارسی در موضوعات مختلف باقی مانده است. در این دوره، گذشته از تألیفات مستقل، شماری از آثار کهن ایرانی، مانند کلیله و دمنه و سندباد نامه و شاهنامه‌ها، و هم‌چنین پاره‌ای از متون اسلامی، به فرمان امیران سامانی به نثر فارسی برگردانده شد و نهضت ترجمه نقش مؤثری در گسترش زبان فارسی ایفا کرد. افزون بر این، رواج فارسی دری در نواحی عمده خراسان و ماوراءالنهر و کاربرد آن در پایتخت و دستگاه دیوانی سامانیان (در کنار زبان عربی) عامل مهمی در ترویج نثر فارسی بوده است.^{۱۹۸} از ویژگی‌های نثر این دوره، سادگی و روانی و پرهیز از هنرنمایی‌های ادبی است. در واقع نویسندگان این گونه آثار، نثر فارسی را صرفاً برای بیان مقاصد تعلیمی و تبلیغی به کار گرفته‌اند.

زبان و ادب عربی در قلمرو سامانیان، هم در دربار و هم در محافل ادبی، به ادب عربی در کنار ادب فارسی علاقه نشان می‌دادند. عربی زبان رسمی دین و حکومت، ابزار مکاتبه با دستگاه خلافت بغداد، و هم‌چنین زبان علم و اندیشه و ادب در سراسر جهان اسلام بود. در زمان سامانیان تألیفات فراوانی در علوم گوناگون به زبان عربی پدید آمد.

در دوره تحصیل ابتدایی، درس ادب و خواندن و نوشتن عربی، جزء اساسی برنامه آموزشی، در کنار موادی چون قرآن و قرائت و فقه و حدیث بود. از این رو، از میان فقیهان و محدثان، ادبایی برخاستند. امیران سامانی نیز زبان عربی

می‌دانستند. مجالس درس ادب عربی در شهرها برپا بود. از میان دانش‌آموختگان چنین مجالسی، برخی به دبیری و امور دیوانی، ریاست دیوان رسائل و حتی وزارت ارتقا یافتند.

از مدرّسان مشهور ادب عربی در بخارا، ابونصر هزیمی ابیوردی (درگذشت حدود ۳۶۰ق) و ابواسحاق ابراهیم بن علی فارسی (زنده در نیمه دوم سده چهارم هجری قمری) را می‌توان نام برد. در نیشابور نیز ابوالحسین فارویی (درگذشت ۳۴۳ق) ادبیات تدریس می‌کرد. وی نزد استادان زبان عربی در بغداد و کوفه، مانند مُبرّد و ثعلب تحصیل کرده بود. از پررونق‌ترین محافل آموزش عربی در خراسان، مجلس درس ابوبکر خوارزمی (درگذشت ۳۸۳ق) بود. وی در نیشابور شاگردان بسیاری تربیت کرد.^{۱۹۹}

لغت در زمان سامانیان مطالعات اساسی در زمینه لغت‌شناسی، به مثابه شاخه‌ای از علوم ادبی، صورت گرفت و لغت‌نامه‌های بزرگ عربی تدوین شد. تدریس و روایت این متون، به‌ویژه به جهت ارتباط با علم معانی قرآن و تفسیر آیات، اهمیت داشت و از سوی دیگر، در تثبیت زبان عربی در ایران، و توسعه ادب عرب در جهان اسلام مؤثر بود.

کتاب العین خلیل بن احمد (درگذشت ۱۷۰ق) تا مدت‌ها اساس کار لغت‌شناسان خراسان بود. در دوره سامانیان ابوابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی (درگذشت ۳۵۰ق) لغت‌نامه‌ای با شیوه‌ای نو تألیف کرد و آن را دیوان‌الادب نامید. این کتاب در زمان مؤلف و پس از وی متن درسی و محور تألیفاتی جدید بوده است. بزرگ‌ترین لغت‌شناس خراسان و برجسته‌ترین پیرو روش خلیل بن احمد، ابو منصور محمد بن احمد ازهری (درگذشت ۳۷۰ق) ادیب و فقیه و مفسر اهل هرات است. وی چندی در بادیه در میان قبایل عرب به‌سر برد و در بغداد نیز دانش آموخت. ازهری پس از بازگشت به هرات کتاب بزرگ خود، تهذیب‌اللغة را نوشت و شاگردانی نام‌آور در لغت تربیت

کرد. ابونصر اسماعیل بن حمّاد جوهری (درگذشت ۳۹۸ق) یکی دیگر از پیشوایان لغت و ادب عرب در عصر سامانی است. او از فاراب برخاست. در بغداد دانش آموخت و یک‌چند در بادیه به سر برد. سپس به خراسان بازگشت و در نیشابور به تدریس و تألیف پرداخت و کتاب *الصّحاح فی اللّغة* را نوشت که از اهمّ لغت‌نامه‌های عربی موجود است. جوهری شیوه لغت‌نگاری را با توجه به مبانی اشتقاق و نظم القیابی پایه‌گذاری کرد و سبک پیچیده خلیل بن احمد را به فراموشی سپرد.^{۲۰۰}

شعر دربار بخارا یکی از پررونق‌ترین مراکز تجمع ادیبان و شاعران نام‌آور بود و امیران سامانی و وزیران و بزرگان، عربی را همچون فارسی ارج می‌نهادند و گویندگان را پاداش می‌دادند. موضوع اصلی شعر، مدح و ستایش یا هجاهای تند و گزنده بود. ثعالی قسمت چهارم از *یتیمه الدهر* را به احوال و گزیده ابیات شعرای خراسان و ماوراءالنهر در روزگار سامانیان و غزنویان، از جمله کسانی که از شهرهای دیگر به بخارا و نیشابور آمده، یا در آن‌جا سکنی گزیده‌اند، اختصاص داده و به معرفی ۱۲۴ تن از سخن‌سرایان پرداخته است. از آن جمله‌اند: ابوالحسین محمد مرادی، شاعر بخارایی، که اشعاری مدوّن داشت. دیوان شعر ابواحمد یمامی بوشنجی و دیوان شعر ابومحمد مطرانی، شاعر مدیحه‌سرا، در شهرها منتشر و بزرگانی چون صاحب بن عبّاد از آن استفاده می‌کردند. ابوالحسن علی بن حسن لَحّام حرّانی هم شاعری هجویه‌پرداز بود و شعری سحرانگیز داشت.

نثر عربی و طبقه دبیران در آثار عربی عصر سامانیان، همچون آثار منشور فارسی این دوره، شیوه نثر مُرسل و دور از صنایع لفظی و معنوی، در نوشته‌های علمی - که برخی از آنها در فصل‌های پیشین معرفی شد - به کار رفته است. جز این، نثر مصنوع و متکلف با نوشته‌های ادیبان و دبیران، و مکاتبات دیوانی شکل گرفت. دبیران در تشکیلات اداری سامانیان جایگاهی

شایسته داشتند. از آثار متقدم که همواره سرمشق آنان بود، یکی کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه دینوری (درگذشت ۲۷۶ق) و دیگر البیان و التبیین جاحظ (درگذشت ۲۵۵ق) بود. ادیب و شاعر بزرگ، ابوبکر خوارزمی، از آثار برجسته ادب ایرانی، مانند عهد اردشیر و فصول بزرگمهر نیز اقتباس می‌کرد. با ظهور ادیبانی نام‌آور در دستگاه سامانیان، همچون ابوالفضل بلعمی، ابوطیب مُصعبی، ابوالقاسم اسکافی، ابوعلی دامغانی، ابونصر بن ابی‌زید، ابوالفتح بُستی، ابوبکر خوارزمی و ابونصر عُتبی سبک نثر خراسانی جای خود را باز یافت و به هم‌آوردی با سبک عراقی پرداخت. به طوری که دبیران خراسان، توقیعات و رسائل و انشای آنان را سرمشق خود قرار دادند.^{۲۰۱}

سخن پایانی

از آنچه تا بدین جا گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که دوران امارت سامانیان، به یک معنی عصر اعتلای فرهنگی و شکوفایی معارف اسلامی و سنت‌های ملی ایرانی بوده است. چنان‌که گویی این دوره هیچ دستاورد سترگی جز دانش‌پژوهی و معرفت‌جویی نداشته و جز بازار علم پر رونق نبوده است و همه چیز و همه جا در خدمت دانش قرار گرفته و سرزمین خاوران در عهد سامانیان به جز معلم و مربی و استاد و طالب علم و دانشجو و ادیب و شاعر و نویسنده و مقوری و مفسر و محدث و فقیه و واعظ و متکلم و عارف و صوفی و فیلسوف و ریاضی‌دان و طبیب و سیاستمدار و جغرافی‌دان و مورخ نبرورده است که اغلب از چهره‌های نامدار علم و معرفت و برخی از شخصیت‌های جهانی دانش‌اند.

این امر مرهون اسباب و عواملی است که شناخت آنها می‌تواند در حرکت پویا و پیوسته به سمت افق‌های بی‌کران تکامل و تعالی، همواره سرمشق و چراغ راه باشد:

۱. در نتیجه خودباوری و خودآگاهی جمعی، دانش در بین توده‌های مردم چنان فراگیر بود که از خردسال تا سالمند، و از زن و مرد و اعیان و عامه و پیشه‌ور و فرهیخته و حاضر و غریب و سپاهی و غیرسپاهی و غلام و سرور و مسلمان و غیرمسلمان، روی به دانش‌اندوزی می‌آوردند. مجالس گرم درس و حلقه‌های پرشور بحث در همه جا دایر بود و طالب علم در سفر و حضر، در شهر و روستا و بادیه و بازار، و در خان و رباط و خانقاه، و در مکتب و مدرسه و خانه‌ی علما و کتابخانه‌ها در تکیا بود و گمشده‌اش را در هر کجا بی‌قرار می‌جست و استاد بی‌هیچ چشم‌داشتی اندوخته علمی خود را چونان امانتی الهی در اختیار شاگرد می‌نهاد. از این رو، افزون بر شهرهای مهم و بزرگ، شهرک‌ها و روستاها نیز از مراکز پررونق علمی و ادبی و مجمع اهل فضل و دانش گشت. به همت علما نخستین مدارس جهان اسلام در سرزمین سامانیان پا گرفت و دانشیان نامدار کتابخانه‌هایی غنی تأسیس کردند که هم سرچشمه‌هایی ارزشمند در کار مطالعه و تحقیق بود و هم مکان‌هایی برای آموزش. هرچند دانش‌آموزی مانع از کسب و کار نبود، با این حال اشخاص نیکوکار از دستگیری از طلئه نیازمند دریغ نمی‌کردند.

۲. تشویق و ترغیب اسلام به کسب علم، و حمایت مادی و معنوی دولت و ارج نهادن

امیران و وزیران باتدبیر و دانش‌دوست ایرانی به دانش و بزرگداشت دانشمندان، زمینه‌های مساعدی برای رواج و رونق حکمت و معرفت ایجاد کرد و بدین ترتیب روح حقیقت‌جویی ایرانی با عشق و ایمان عجین گشت و دیار و درگاه سامانیان قله‌گاه بسیاری از عالمان دین و صاحبان ادب و دانش شد. کتابخانه بزرگ سامانیان الگویی شایسته برای دیگر حکمرانان گشت و پاره‌ای مدارس با حمایت دولت تأسیس گردید. جز این کمک‌های مداوم دولت بخشی از نیاز مالی جامعه علمی را تأمین می‌کرد.

۳. جو آزاد علمی و فکری و اجرای سیاست اعتدال، و پرهیز از اعمال فشارها و محدودیت‌های سیاسی و مذهبی خاص، راه را بر درگیری‌های فقه‌ای و ستیزه‌جویی‌های مذهبی بست و در عوض باب‌گفت‌وگوهای علمی و نقّادی‌های فلسفی را به روی صاحبان اندیشه گشود و چه بسیار افکار و استعدادها که مجال رشد و شکوفایی یافت و نوآوری‌ها و ابتکارهای علمی به وقوع پیوست و تألیفات گوناگون پدید آمد. در حالی که این سرزندگی و بالندگی عقلانی و دینی بعداً در نتیجه سیاست‌های تعصب‌آلود حکومت‌های ترک‌تبار غزنویان و سلجوقیان فروکش کرد.

۴. زبان فارسی به سبب رواج در نواحی عمده خراسان و ماوراءالنهر و کاربرد آن در پایتخت و دستگاه اداری سامانیان، به تدریج در کنار عربی، زبان علمی بخش وسیعی از قلمرو اسلامی شد و شاهکارهایی در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی به زبان فارسی تألیف یا ترجمه شد و افزون بر این، زبان فارسی نقش مهمی در بیان مفاهیم دینی و نشر علوم و معارف اسلامی ایفا کرد. طبعاً ترویج زبان فارسی و حفظ سنت‌های ملی در زمان سامانیان، تا حد زیادی در گرو مهرورزی دهقانان به آداب دیرین ایرانی بوده است.

۵. این دستاوردهای بزرگ و نقش مؤثر دولت و مردم خاوران در تمدن جهانی اسلام از برکت امنیت و آسایش و رفاه و رونق اقتصادی است که بیش و کم در سراسر کشور سامانیان از آغاز تا انجام برقرار بوده است. کشاورزی و دامداری برونق بود و مازاد محصولات به سرزمین‌های اطراف صادر می‌شد. استخراج و بهره‌برداری از منابع غنی کانی، پیوسته ادامه داشت و تولیدات صنعتی و هنری خراسان و ماوراءالنهر در همه‌جا شناخته شده بود. در واقع شکوفایی اقتصادی و جلوه‌های شگفت‌انگیز پیشرفت مادی، لازمه رشد علمی و فرهنگی و مکمل حیات معنوی و روحانی بوده است.

روی هم‌رفته، امارت سامانیان، آخرین سلسله ایرانی در خاوران بود که در سازگاری سنت‌های قومی و محلی با آموزه‌ها و سنن دینی و ارائه تصویری از فرهنگ و تمدن اسلامی به‌منظور ایجاد وحدت و یگانگی در میان اقوام گوناگون این سرزمین کوشید.

پی نوشت

۲۶. حمزه اصفهانی، ۱۵۲-۱۵۳
۲۷. نرشخی، ۱۲۸-۱۲۹
۲۸. نرشخی، ۱۲۹-۱۳۰؛ گردیزی، ۳۲۹-۳۳۰
۲۹. ابن اثیر، ۱۶۶/۸-۱۶۷
۳۰. حمزه اصفهانی، ۱۵۰
۳۱. ابن ندیم، ۲۳۹؛ ثعالبی، آداب الملوك، ۱۷۱-۱۷۰
۳۲. سمعانی، ۱۸۸/۸-۱۹۱؛ ابن اثیر، ۴۵۸/۸-۴۶۱
۳۳. نرشخی، ۱۳۳؛ گردیزی، ۳۳۹-۳۴۸
۳۴. نرشخی، ۱۳۴؛ ابن اثیر، ۵۱۲-۵۱۳
۳۵. گردیزی، ۳۶۱-۳۵۴؛ ابن اثیر، ۱۴۹/۹
۳۶. ۵۶۴-۵۶۶
۳۷. ۴۶۹/۲-۴۷۲
۳۷. عنبی، ترجمه، ۳۴-۳۵، ۵۹-۵۸، ۶۲، ۷۲
۳۸. ۸۵-۸۴، ۹۲-۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۳۳-۱۴۰
۳۸. همو، ۱۵۶-۱۶۸، ۲۰۱؛ بیهقی، ابوالفضل، ۸۶۶-۸۶۵
۳۹. عنبی، ترجمه، ۱۶۹-۱۸۴؛ ابن اثیر، ۱۳۹/۹-۱۴۹
۴۰. گردیزی، ۳۸۵-۳۸۲
۴۱. حدود العالم، ۸۸-۸۹
۴۲. ص ۷، ۶۸، ۲۶۰
۴۳. ۴۶۹/۲-۴۷۲
۴۴. اصطخری، ۲۴۶-۲۴۵؛ EI^2 ، ۱/۱۲۹۴
۴۵. یعقوبی، البلدان، ۳۰۸؛ اصطخری، ۲۲۱
۴۶. منینی، ۸۹/۱-۹۰؛ اقبال، ۲۴۸
۴۷. حدود العالم، ۹۸-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴
۴۸. اصطخری، ۲۱۴
۴۸. مقدسی، ۲۸۳؛ حدود العالم، ۱۰۹
۴۹. اصطخری، ۲۱۷-۲۱۹، ۲۳۴-۲۳۳

یادآوری: عدد سمت راست ممیز نشانه جلد و عدد سمت چپ و اعداد تنها، نشانه صفحه است.

۱. عنبی، ۳۴۸-۳۴۷/۱
۲. منهاج سراج، ۲۰۴-۲۰۳/۱
۳. نفیسی، ۱۷۲
۴. مثلاً: یاقوت، المشترك، ۲۳۹
۵. همو، معجم البلدان، ۱۳/۳؛ حمزه اصفهانی، ۱۵۰
۶. مقدسی، ۳۳۸
۷. اصطخری، ۱۲۵، ۲۳۰
۸. مثلاً: نک: نرشخی، ۸۲؛ اصطخری، همان جا
۹. ص ۴۴۰
۱۰. مروج الذهب، ۱۹۹/۱
۱۱. نرشخی، ۸۲۸-۱۰۴
۱۲. گردیزی: «مُع بود»
۱۳. نرشخی، همان جا
۱۴. ابن جوزی، ۱۲/۳۳۱
۱۵. حمزه اصفهانی، ۱۵۰؛ ابن اثیر، ۲۷۹/۷
۱۶. نرشخی، ۱۰۵-۱۰۶؛ حمزه اصفهانی، همان جا
۱۷. طبری، ۵۱۴/۹
۱۸. ص ۲۶۰-۲۶۱، ۳۳۸
۱۹. بناکتی، ۲۱۸
۲۰. بیرونی، الآثار الباقیه، ۱۳۲-۱۳۴؛ مجمل التواریخ، ۴۲۸
۲۱. اقبال، ۲۴۸
۲۲. اصطخری، ۲۴۵-۲۴۶؛ نرشخی، ۱۰۶
۲۳. مقدسی، ۳۳۷
۲۳. نرشخی، ۱۱، ۱۰۶-۱۰۹، ۱۱۸-۱۱۹
۲۴. طبری، ۱۳۷/۱۰
۲۵. ابن اثیر، ۸/۶۱-۶۰

۵۰. ص ۲۹۰.
۵۱. اصطخری، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۸-۲۳۹؛ ابن اثیر، ۱۰۸۱۰۷/۹
۵۲. حدود العالم، ۹۳؛ ابن حوقل، ۲۴۴-۴۴۳/۲
۵۳. بغوی، البلدان، ۲۸۶؛ اصطخری، ۱۹۲، ۱۹۶
۵۴. تاریخ سیستان، ۲۹۴-۲۹۰، ۳۱۰-۳۰۷، ۳۱۰-۳۳۳؛ ابن اثیر، ۶۱-۶۰/۸، ۵۶۴-۵۶۳
۵۵. حدود العالم، ۱۰۴-۱۰۳؛ عینی، ترجمه، ۲۳-۲۲
۵۶. اصطخری، ۱۴۴-۱۳۹؛ مقدسی، ۴۶۰، ۴۶۹-۴۶۸، ۴۶۴
۵۷. مقدسی، ۴۷۲؛ ابن اثیر، ۲۱۱/۸، ۵۸۰، ۵۸۷-۵۸۵
۵۸. گردیزی ۳۳۰
۵۹. فرای، «سامانیان»، ۱۲۶-۱۲۸؛ حمدالله مستوفی، ۳۷۸؛ ابن ندیم، ۳۰۳؛ جهشیاری، ۳۰-۲۹
۶۰. نرشخی، ۱۳۵؛ عینی، ۵۷-۵۶/۱، جم
۶۱. عینی، ۱۸۰/۱؛ گردیزی، ۳۵۶؛ اشپولر، ۹۴/۲
۶۲. بیهقی، ابوالفضل، ۱۲۸-۱۲۶ (یا تلخیص و تصرف)
۶۳. ثعالی، آداب الملوك، ۲۰۷
۶۴. منینی، ۱۱۴/۱، ۱۲۱، ۱۵۱
۶۵. نک. ابوعلی مسکویه، ۱۲۲/۲؛ مقدسی، ۳۳۸-۳۳۹؛ نفیسی، ۱۸۷
۶۶. ص ۳۶
۶۷. عینی، ۱۲۴/۱، ۲۳۷، ۶۵/۲، ۱۱۶، ۱۶۹؛ ثعالی، تتمه، ۶۰/۲
۶۸. ص ۵۸، ۵۳
۶۹. منینی، ۱۶۳/۱؛ عینی، ۱۶۷/۲
۷۰. ابن حوقل، ۴۳۰-۴۲۹/۲
۷۱. سمعانی، ۱۶-۱۵/۴، ۱۴-۱۳/۵
۷۲. ابن حرادبه، ۳۹-۳۸؛ مقدسی، ۳۴۱-۳۳۹
۷۳. انوری، ۱۵۰
۷۴. عینی، ۶۱/۲
۷۵. ص ۳۶
۷۶. خوارزمی، ۷۹-۷۲
۷۷. همو، ۱۱۸
۷۸. فلفشندی، ۱۶/۱۰، ۳۲؛ گردیزی، ۳۶۱
۷۹. ابن حوقل، ۴۳۰/۲؛ ثعالی، آداب الملوك، ۱۰۹
۸۰. ابن حوقل، همانجا؛ ماوردی، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۴؛ مقدسی، ۳۲۳، ۳۲۸-۳۲۷
۸۱. سمعانی، ۱۱۳/۱۲؛ ماوردی، ۳۱۵
۸۲. نرشخی، ۲۲-۲۱، ۳۹-۴۰؛ یساقوت، معجم البلدان، ۲/۲۲۶-۴۲۵
۸۳. خوارزمی، ۵۶؛ عینی، ۸۳/۱، ۱۵۱؛ سمعانی، ۱۴۵/۹؛ کشفی، عمر، ۵۲۴
۸۴. ۴۷۱/۲، ۴۷۱
۸۵. نرشخی، ۱۱۴، ۱۱۶؛ ابوعلی مسکویه، ۶۰/۲
۸۶. صابی، ۳۹؛ نرشخی، ۴۰-۳۹، ۴۶، ۱۲۷
۸۷. خوارزمی، ۷۰-۶۸؛ مقدسی، ۳۳۱-۳۳۰
۸۸. کربستنس، ۱۳۱-۱۳۳؛ فرای، بخارا، ۱۳۰-۱۳۱
۸۹. مسعودی، مروج الذهب، ۲۴۶/۱؛ فردوسی، ۴۲/۱؛ بیرونی، ۲۱۶-۲۱۷؛ ثعالی، ثمار القلوب، ۶۵۸؛ بلوکیاشی، ۱۴-۱۳
۹۰. مسعودی، همان، ۲۴۷/۱، ۱۸۱/۲، ۱۸۶
۹۱. فردوسی، ۷۹/۱؛ بیرونی، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۳
۹۲. دایرة المعارف فارسی، ۱۲۷۸/۱
۹۳. نرشخی، ۲۴-۲۳، ۳۳-۳۲، ۳۷؛ صدیقی، ۱۰۰
۹۴. سبکی، ۴۰۰/۴
۹۵. ابن حوقل، ۴۵۲/۲؛ نسفی، ۳۱۰
۹۶. کسان، ۱۰۸-۱۰۷
۹۷. مظاهری، ۴۳۲-۴۳۱
۹۸. اصطخری، ۲۲۷-۲۲۸
۹۹. مقدسی، ۳۴۰
۱۰۰. اصطخری، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۹؛ ابن حوقل، ۳۷۶-۳۷۷؛ حدود العالم، ۱۰۱؛ مقدسی، ۳۲۵
۱۰۱. مقدسی، ۳۴۰
۱۰۲. ابن حوقل، ۴۵۲/۲
۱۰۳. اصطخری، ۲۰۷، ۲۲۷-۲۲۰، ۲۴۳-۲۴۹
۱۰۴. خوارزمی، ۷۲-۷۰

۱۰۴. کسائی، ۱۱۱-۱۰۸
 ۱۰۵. اصطخری، ۲۱۵-۲۱۸، ۲۳۹
 ۱۰۶. همو، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۴
 ۲۳۹. مقدسی، ۳۲۵-۳۲۴
 ۱۰۷. اصطخری، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۷
 ۲۳۳، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۷
 مقدسی، ۳۲۶-۳۲۳
 ۱۰۸. اصطخری، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۵؛ نرشخی، ۱۳۱
 ۱۰۹. حدود العالم، ۱۰۷
 ۱۱۰. همان جا؛ اصطخری، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۷
 ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۱
 ۱۱۱. حدود العالم، ۱۱۱؛ مقدسی، ۲۷۴
 ۱۱۲. نرشخی، ۵۰-۵۲؛ ابن فضلان، ۷۹، ۸۲، ۸۸
 ۱۱۰۲. ابن خردادبه، ۳۸-۳۹؛ اصطخری،
 ۲۴۵، ۲۵۳. مقدسی، ۲۸۶؛ یاقوت،
 معجم البلدان، ۵۱۹/۱
 ۱۱۳. مایلر، ۳۲۴-۳۲۶
 ۱۱۴. اصطخری، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲
 ۲۱۷-۲۱۸، ۳۳۹-۳۴۰، ۳۴۶-۳۴۸؛ مقدسی،
 ۱۳۰-۱۳۱
 ۱۱۵. گرابار، ۲۸۵، ۲۸۷
 ۱۱۶. EI^2 ، 8/1030؛ اصطخری، ۲۴۵
 ۱۱۷. گرابار، ۲۸۸
 ۱۱۸. همو، ۲۹۶-1031-8/1030 EI^2
 ۱۱۹. گرابار، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۲
 ۱۲۰. مقدمه قدیم شاهنامه، ۳۳
 ۱۲۱. گرابار، ۳۰۵-۳۰۶: EI^2 ، 8/1029-1030
 ۱۲۲. EI^2 ، 8/1030
 ۱۲۳. همان جا
 ۱۲۴. همان جا؛ اصطخری، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۶
 ۲۲۷، ۲۴۵. مقدسی، ۳۲۸-۳۲۳
 نظام الملک طوسی، ۱۳۳؛ کسائی،
 ۱۲۴-۱۳۰
 ۱۲۵. ابن ندیم، ۴۰۸، ۴۱۳؛ بیرونی، ۲۰۶
 ابن فقیه، ۳۲۲-۳۲۳
 ۱۲۶. مقدسی، ۳۲۳؛ متز، ۵۲/۱
 ۱۲۷. اصطخری، ۲۱۰، ۲۵۲، ۲۵۹؛ سمعانی،
 ۱۲/۳۱؛ خوارزمی، ۱۲۹-۱۳۰؛ محمدی،
- ۲۷۳-۲۷۴
 ۱۲۸. صدیقی، ۲۴
 ۱۲۹. ابن خردادبه، ۳۰-۳۱؛ سمعانی، ۱۱/۵۴
 نرشخی، ۲۳-۲۴، ۴۲-۴۳؛ بیرونی، ۴۵-۴۶
 ۲۳۳-۲۳۵
 ۱۳۰. حدود العالم، ۶۲، ۱۰۷؛ ابن ندیم، ۱۹
 ۳۹۲، ۴۰۰-۴۰۲؛ صدیقی، ۱۱۹، ۱۳۴-۱۳۵
 ۱۳۱. حدود العالم، ۹۴؛ صدیقی، ۱۵۳-۱۶۶
 ۱۳۲. ابن ندیم، ۴۰۷-۴۰۸؛ بغدادی، ۱۵۵
 آمورتی، ۴۳۴
 ۱۳۳. نرشخی، ۸۹-۱۰۴؛ حدود العالم، ۱۱۴
 سمعانی، ۶/۱۱۱، ۱۲/۷۴
 ۱۳۴. مقدسی، ۳۲۳؛ بیهقی، علی،
 لباب الانساب، ۲/۴۹۵-۴۹۶؛ سمعانی،
 ۶/۲۴۹، ۳۶۸-۳۶۹
 ۱۳۵. رشیدالدین فضل الله، ۱۲-۱۳؛ نظام الملک
 طوسی، ۱۸۵-۳۰۵؛ ابن ندیم، ۲۳۸-۲۴۱
 بغدادی، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۵-۱۷۶
 ۱۳۶. مقدسی، ۳۲۳، ۴۶۵؛ بغدادی، ۲۰-۲۱
 ۱۳۰-۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸؛ غنّی، ۲/۳۰۹-۳۱۲
 ۱۳۷. نرشخی، ۱۰۶-۱۰۹؛ ابن اثیر، ۸/۵۹-۷۰
 ۱۳۸. سمعانی، ۵/۵۴، ۸/۲۷۸-۲۷۹، ۱۲/۴۱۰
 ۱۳۹. مقدسی، ۳۳۷-۳۳۸
 ۱۴۰. نک: ابن خلکان، ۳/۲۰۶
 ۱۴۱. مقدسی، ۲۶۰، ۳۳۸-۳۳۹؛ طوسی، ۳۸
 ۱۴۲. عبدالقادر قرشی، ۳/۸۲، ۴/۱۱۹-۱۲۰
 ۱۴۳. بیهقی، علی، تاریخ بیهق، ۲۹۷
 ۱۴۴. ابن جماعه، ۱۰۷؛ نسفی، عمر، ۲۰۰
 سیوطی، طبقات الحفاظ، ۲۷۷، ۳۰۵
 ۱۴۵. مقدسی، ۳۱۵، ۳۳۹
 ۱۴۶. ابن خلدون، ۴/۳۶۵؛ ابن صلاح، ۱۲۸-۱۲۹
 ۱۴۷. سمعانی، ۲/۲۲۵؛ ذهبی، سیر
 ۱۶۵-۱۶۶/۱۷
 ۱۴۸. سمعانی، ۶/۱۸۷-۱۸۸
 ۱۴۹. همو، ۸/۴۶-۴۷؛ نرشخی، ۳۱؛ حاکم
 نیشابوری، ۱۰۷؛ بیهقی، علی، تاریخ بیهق،
 ۲۷۴؛ صریفی، ۶/۱۱۲
 ۱۵۰. نجاشی، ۲/۴۸۲-۴۸۳؛ سمعانی، ۸/۲۷۹

۴۸۴، ۴۵۷-۴۵۴
 ۱۷۹. هُجویری، ۱۶۴
 ۱۸۰. ابن عساکر، ۱۳۴
 ۱۸۱. نک: ابو حیان توحیدی، ۱۵/۲؛ ابو الحسن عامری، ۳۰۴-۳۰۳؛ ابن ابی اُصبیعه، ۴/۲
 ۱۸۲. ناصر خسرو، ۷۳ به بعد؛ یاقوت، معجم الادباء، ۲۵۹/۱؛ ابو حیان توحیدی، همان جا
 ۱۸۳. ابن ندیم، ۳۲۵، ۳۴۱؛ ابو علی مسکویه، ۱۵۴/۲
 ۱۸۴. نصر، ۳۶۲-۳۶۳؛ قزوینی، ۲۳۲-۲۳۳
 ۱۸۵. ۴۶۹/۲
 ۱۸۶. گردیزی، ۳۳۰؛ ثعالی، آداب الملوك، ۱۸۶-۸۵
 ۱۸۷. ابن ندیم، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۳۲۱-۳۲۰
 ۱۸۸. مسعودی، التنبیه، ۷۵؛ کراچکوفسکی، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸
 ۱۸۹. بلعمی، ۳۲/۱؛ مجمل التواریخ، ۱۸۰
 ۱۹۰. ذهبی، سیر، ۵۸۸/۱۴، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۶۸-۱۶۷
 ۱۹۱. سمعانی، ۱۰۵-۱۰۴، ۱۰۳-۱۰۲
 حاجی خلیفه، ۱۴۴/۱
 ۱۹۱. ثعالی، یتیمه، ۱۹۵/۴؛ ابن خلکان، ۴۲۰/۶
 ۱۹۲. نورسخی، ۴۰۳، ۱۳۳
 ۱۹۳. ذهبی، همان، ۱۶۷/۱۷
 ۱۹۴. مقدسی، ۲۵۹، ۳۳۵؛ لازار، ۵۱۳-۵۱۲، ۵۱۵
 ۱۹۵. عوفی، ۷۰۶/۲؛ سمعانی، ۱۹۲/۶
 ۱۹۶. مقدمه قدیم شاهنامه، ۳۳؛ ظهیری سمرقندی، ۲۶-۲۵
 ۱۹۷. صفای، ۳۷۰/۱، ۴۱۵-۴۰۸، ۴۵۹-۴۸۳، ۶۱۵-۶۱۱
 ۱۹۸. نک: مقدسی، ۲۵۹، ۳۳۵
 ۱۹۹. ثعالی، یتیمه، ۱۳۴/۴، ۱۵۰، ۲۰۴-۲۰۵
 سمعانی، ۲۱۴/۵، ۱۲۷/۱۰
 ۲۰۰. یاقوت، معجم الادباء، ۴۶۱-۴۶۲، ۶۱۸-۶۲۰، ۶۱۸-۶۱۷
 ازهری، ۷/۱، ۳۲-۳۱
 ۲۰۱. ثعالی، همان، ۷۷/۴؛ ابوبکر خوارزمی، ۴۹، ۴۵

۱۵۱. نک: نسفی، ۱۷۹، ۴۳، ۱۸۱-۱۸۲؛ سمعانی، ۴۱۳-۴۱۲/۲
 ۱۵۲. حاکم شبابوری، ۱۵۹؛ صریفی، ۱۴۶؛ سمعانی، ۲۵۵/۲
 ۱۵۳. ابن نقطه، ۱۲۲/۳
 ۱۵۴. یاقوت، معجم الادباء، ۱۰۷۲/۳؛ ابن خلکان، ۱۵۸/۲
 ۱۵۵. سمعانی، ۱۲۵/۵؛ یاقوت، معجم البلدان، ۶۱۷/۱
 ۱۵۶. مقدسی، ۲۶۱ (حاشیه)، ۳۱۰
 ۱۵۷. ذهبی، سیر، ۴۳۳/۱۵؛ نورسخی، ۲۲
 ۱۵۸. ابن ندیم، ۱۵۳
 ۱۵۹. سمعانی، ۴۹۱-۴۹۰/۱۲؛ ذهبی، معرفة القراء، ۳۴۷-۳۴۹
 ۱۶۰. ذهبی، سیر، ۳۱۷-۳۱۵/۱۶؛ داودی، ۴۴۰-۴۳۹/۱
 ۱۶۱. سمعانی، ۱۸۲/۱۱
 ۱۶۲. مقدسی، ۳۳۳، ۲۶۰، ۲۸۲
 ۱۶۳. نجاشی، ۲۴۸-۲۴۷/۲؛ ابن ندیم، ۲۴۸-۲۵۰
 ۱۶۴. نک: نجاشی، ۱۵۴-۱۵۳/۱، ۳۰۹-۳۱۰
 ۱۶۵. صیمری، ۱۶۶؛ عبدالقادر قرشی، ۶/۱، ۱۷۷-۱۷۸، ۵۵۵-۵۵۴/۲
 ۱۶۶. حاکم نیشابوری، ۱۰۷
 ۱۶۷. سُبکی، ۲۴۷-۲۴۶/۲، ۲۹۷، ۲۰۳-۲۰۰/۳
 ۱۶۸-۲۲۶، ۴۸۸-۴۸۷؛ ابواسحاق شبرازی، ۱۲۰، ۱۱۵
 ۱۶۸. عبدالقادر قرشی، ۵۴۴-۵۴۳/۲؛ نسفی، عمر، ۳۰۶-۳۰۴؛ سمعانی، ۲۹۵-۲۹۴/۵
 ۱۶۹. زریاب، ۳۸۷-۳۹۱
 ۱۷۰. نسفی، ابوالمعین، ۳۵۸-۳۵۷/۱؛ مقدسی، ۴۲
 ۱۷۱. ابوالقاسم حکیم، ۲۳-۱۷
 ۱۷۲. سُبکی، ۱۸۰-۱۷۹/۳، ۳۶۹-۳۶۸
 ۱۷۳. مادلونگ، ۳۳، ۴۴
 ۱۷۴. ابن کرامه، ۳۸۳-۳۸۲، ۳۸۷
 ۱۷۵. حاجی خلیفه، ۱۱۲۰/۲
 ۱۷۶. سمعانی، ۲۹۹/۱۰، ۱۶۲/۱۲
 ۱۷۷. مظہری، ۸۴-۸۳/۲
 ۱۷۸. سُلمی، ۱۱۶-۱۱۵، ۱۲۳، ۱۷۱-۱۷۰

مآخذ

- آمورنی، ب. س. «ملل و نحل»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۲.
- ابن ابی أصبغ، احمد، عیون الانباء فی طبقات الأطباء، قاهره، ۱۲۹۹ ق.
- ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
- ابن جماعه، محمد، المنهل الزوی، به کوشش محی الدین عبدالرحمن رمضان، دمشق، ۱۴۰۶ ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- ابن خوف، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹.
- ابن خردادبه، عبدالله، المسالك و الممالك، به کوشش دخویه، لیدن ۱۹۶۷.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، به کوشش علی عبدالواحد وافی، قاهره، ۱۳۸۴-۸۸ ق.
- ابن خلکان، احمد، وقایع الاعیان، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۹۸ ق.
- ابن صلاح، عثمان، علوم الحدیث، به کوشش نورالدین عتر، دمشق، ۱۴۰۴ ق.
- ابن عساکر، علی، تبیین کذب المفتری، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- ابن نعیم، احمد، مختصر البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷.
- ابن کزّامه، محسن، الطیفان الحادیة عشرة و الثانية عشرة من کتاب شرح العیون، فصل الاعتزال و طبقات المعتزلة، به کوشش فؤاد سید، تونس / الجزائر، الدار التونسية.
- ابن ندیم، محمد، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۶.
- ابن نطفه، محمد، تکملة الاکمال، به کوشش عبدالقیوم عبد رب التبی، مکه مکره، ۱۴۱۰ ق.
- ابواسحاق شبرازی، ابراهیم، طبقات الفقهاء، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
- ابوبکر حواری، محمد، رسائل، بیروت، ۱۹۷۰.
- ابوالحسن غامری، محمد، رسائل ابی الحسن العامری و شذراته الفلسفیه، به کوشش سبحان خلیفات، عمان (اردن)، ۱۹۸۸.
- ابوحیان توحیدی، علی، الامتاع و الموائسة، به کوشش احمد امین و احمد زین، قاهره، ۱۹۳۹-۴۰.
- ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش ه. ف. آمدروز، قاهره، ۱۴۳۲-۳۳ ق.
- ابوالقاسم حکیم سمرقندی، (ترجمه) السواد الاعظم، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۸.
- ازهری، محمد، تهذیب اللغة، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ ق.
- اشبولر، بولول، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ترجمه مریم بیراحمدی، تهران، ۱۳۷۳.
- اصطخری، ابراهیم، المسالك و الممالك (ترجمه)، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸.
- اقبال اششانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، به کوشش محمد دبیر سیاف، تهران، ۱۳۴۶.
- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، ۱۳۵۵.
- بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به کوشش محمد زاهد کونری، مصر، ۱۳۶۷ ق.
- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخنامه طبری، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۷۴.
- بلوکاشی، علی، نوروز جشن نورایی آفرینش، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.
- بناکنی، داود، تاریخ، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸.
- بیرونی، محمد، الآثار الباقیه، به کوشش زاخا، لایپزیگ، ۱۹۲۳.
- بیهمی، ابوالفضل، تاریخ، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۶.

- بیهمی، علی، تاریخ بیتق، به کوشش سیدکلیم الله حسینی، حیدرآباد (هند)، ۱۳۸۸ ق.
- همو، لیاب الانساب، به کوشش مهدی رجایی، قم، ۱۴۱۰ ق.
- تاریخ سیستان (از مؤلفی ناشناخته)، به کوشش ملکا الشعره بهار، نهران، ۱۳۱۴
- ثعالی، عبدالملک، آداب الملوک، به کوشش جلیل العطیه، بیروت، ۱۹۹۰.
- همو، تَمَعة الیتیمه، به کوشش عباس اقبال، نهران، ۱۳۵۳.
- همو، تَمار القلوب، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ ق.
- همو، تَیمَعة الدهر، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۶ ق.
- جهشیاری، محمد، کتاب الوزراء و الکتاب، به کوشش حسن الزین، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- حاجی حلیفه، مصطفی، کشف الظنون، افست نهران، ۱۳۸۷ ق.
- حاکم نیشابوری، محمد، تاریخ نیشابور، ترجمه خلیفه نیشابوری، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، نهران، ۱۳۷۵.
- حدود العالم (از مؤلفی ناشناخته)، به کوشش منوچهر ستوده، نهران، ۱۳۶۲.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، نهران، ۱۳۶۲.
- حمزه اصفهانی، مینی ملوک الارض و الانبیاء، به کوشش سیدجواد ایرانی، برلین، ۱۳۷۰ ق.
- خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵.
- داودی، محمد، طبقات المفسرین، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- دایرة المعارف فارسی، به کوشش غلامحسین مصاحب، نهران، ۱۳۴۵.
- دهبی، محمد، سبیر اعلام النبلاء، به کوشش گروهی از محققان، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- همو، مَعْرِفة القُرَّاء، به کوشش بشار عواد معروف و دیگران، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرسی زنجانی، نهران، ۱۳۵۶.
- زریاب خویی، عباس، بزم آورد، نهران، ۱۳۶۸.
- شبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعیة الکبری، به کوشش محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمد حلو، قاهره، ۱۳۸۳-۹۶ ق.
- شلمی، ابوعبدالرحمن محمد، طبقات الصوفیة، به کوشش نورالدین شریب، حلب، ۱۴۰۶ ق.
- شمعی، عبدالکرم، الانساب، به کوشش عبدالرحمن معلی بمانی، حیدرآباد (هند)، ۱۳۸۲-۱۴۰۲ ق.
- شوبطی، عبدالرحمن، طبقات الحُفَّاظ، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- صابی، هلال، رسوم دارالخلافة، به کوشش میخائیل عواد، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- صدیقی، غلامحسین، جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، نهران، ۱۳۷۲.
- صریغی، ابراهیم، تاریخ نیشابور، به کوشش محمد کاظم محمودی، قم، ۱۳۶۲.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، نهران، ۱۳۶۳.
- صیمری، حسین، اخبار ابی حنیفة و اصحابه، به کوشش ابوالوفا افغانی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- طبری، محمد، تاریخ الامم و الملوک، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۸۷ ق.
- طوسی، محمد، رجال، به کوشش محمد بن صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۰ ق.
- ظهیری سمرقندی، محمد، سندبادنامه، به کوشش احمد آتش، استانبول، ۱۹۰۸.
- عبدالقادر فرشی، الجواهر المُنَیَّیة فی طبقات الحنفیة، به کوشش عبدالفتاح محمد حلو، مصر، ۱۴۱۳ ق.
- غنمی، محمد، التاریخ الیمینی، در حاشیه شرح الیمینی سنینی، مصر، ۱۲۸۶ ق.
- همو، ترجمه فارسی جرفادانی، به کوشش جعفر شعار، نهران، ۱۳۵۷
- عوفی، محمد، لیاب الکلیاب، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۶.

- فرای، ریحارد نلسون، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۶۵.
- همو، «سامانیان»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران، ۱۳۷۲.
- فزوبنی، محمد، حاشیه بر چهار مقاله نظامی عروضی، لیدن، ۱۳۲۷ق./ ۱۹۰۹.
- فلفسندی، احمد، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- کواجکوفسکی، تاریخ الادب الجغرافی العریبی، ترجمه به عربی از صلاح الدین عثمان هاشم، قاهره، ۱۹۶۳.
- کریستنسن، اوتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۲۵.
- کسائی، نورالله، «خوراک و پوشاک در آسیای مرکزی»، فرهنگ، سال ۹، ش ۳ (ممسلسل ۱۹)، تهران، ۱۳۷۵.
- گرابار، اولگ، «هنرهای دیداری»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران، ۱۳۷۲.
- گردیزی، عبدالحی، تاریخ، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳.
- لازار، ژیلبر، «ظهور زبان فارسی نوین»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران، ۱۳۷۲.
- مادلوگ، ویلفرد، مکتبها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، ترجمه حواد قاسمی، مشهد، ۱۳۷۵.
- مازودی، علی، الاحکام السلطانیة، به کوشش احمد مبارک بغدادی، کویت، ۱۰۰۹ ق.
- مایلز، گ. س.، «سکشناسی»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۲.
- بیتز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکوانی قراگزلو، تهران، ۱۳۶۲.
- محمد التواریخ (از مؤلفی ناشناخته)، به کوشش ملکه السعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران، ۱۳۷۴.
- مسعودی، علی، التنبیه والارشاف، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷.
- همو، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ ق.
- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (کلام، عرفان، حکمت عملی)، تهران، ۱۳۶۹.
- مظفری، علی، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، ترجمه مرتضی راوندی، تهران، ۱۳۷۸.
- مفدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷.
- «معدنه قدیم شاهنامه»، به کوشش محمد فزوبنی، بیست مقاله، ج ۲، تهران، ۱۳۳۲.
- میهاج براج، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲.
- متینی، احمد، شرح الیمینی، مصر، ۱۲۸۶ ق.
- ناصر خسرو، زاد المسافرین، به کوشش محمد بذل الرحمن، برلین، ۱۳۰۳.
- نقاشی، احمد، رجال، به کوشش محمد جواد نایینی، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- نرشخی، محمد، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱.
- نسفی، ابوالعباس، تبصرة الادلة، به کوشش کلود سلامه، دمشق، ۱۹۹۰.
- نسفی، عمر، النقد فی ذکر علماء سمرقند، به کوشش نظر محمد فارابی، عربستان سعودی، ۱۴۱۲ ق.
- نصر، سید حسین، «علوم زیستی»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، ۱۳۷۲.
- نظام الملک طوسی، حسن، سیر الملوک (سیاست نامه)، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۵۵.
- نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، ۱۳۳۶.
- هجویری، علی، کشف المحجوب، به کوشش و ژوکوفسکی، تهران، ۱۳۵۸.
- بافوت حموی، المشتکرت وضعاً و المعترک قطعاً، به کوشش وستفالد، گوتینگن، ۱۸۴۶.
- همو، معجم الادباء، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۳.
- همو، معجم البلدان، به کوشش وستفالد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰.
- بعنوی، البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷.

○ EI² = Encyclopedia of Islam, New Edition, Leiden, 1956-1995.

○ Justi, Ferdinand, Iranisches Nemenbuch, Hildesheim, 1963.

In the name of God

What do I know about Iran? / 15

The Samanids

The Flourishing Era of The Iranian - Islamic Culture

Mohammad - Reza Naji (Ph. D)



Cultural Research Bureau

What do I know
about Iran? / 15

The Samanids

The Flourishing Era of The Iranian-Islamic Culture

Mohammad-Reza Naji (Ph.D)



Cultural Research
Bureau

شابک ۹۶۴-۳۹۹-۱۲-۵ ISBN ۹۶۴-۳۹۹-۱۲-۵

مها: ۸۸۰ تومان